Rahe Tudeh
راه توده
مرداد–شهریور ۱۳۸۱
دوره دوم شماره «۱۱۹»

مصاحبه سردبیر راه توده:

بجای کناره‌گیری بایستیم و مبارزه را تشدید کنیم!

(ص ۳۸)

۲۸ مرداد

(ص ۲۱)

کالبدی که در آن روح تازه می‌دمند

احسان طبری:

زیبای هزار ساله را بیآرائیم

(ص ۳۹)

"جزیره امن" در دوبی برای چه کسانی ساخته می‌شود؟

(ص ۱۵)

دفاع از جمهوریت خواست و شعار جنبش است!

هر نوع تغییر در قانون اساسی –رفراندوم، تعیین تکلیف نهائی ولایت فقیه، جلوگیری از بازتولید سلطنت و یا بازگشت سلطنت به ایران– در این شعار جمع است

میهن ما– "ایران"– شش سال پرحادثه را پشت سر گذاشته است. حوادثی، که از درون آن و همراه با آن، تاریخی‌ترین آگاهی عمومی یک ملت نسبت به ساختار و ماهیت یک حاکمیت و عمیق‌ترین و وسیع‌ترین عزم ملی برای مقابله با استبداد و دفاع از آزادی بیرون آمده است. رویدادی که هزاران هزار میهن دوست آگاه ایرانی در آرزوی تحقق آن پا به میدان مبارزه گذاشتند و با امید تحقق آن چهره در نقاب خاک کشیدند، عمری را در زندان‌ها سر کردند و یا در میدان‌های اعدام و تیرباران به خاک افتادند. اگر این آگاهی و عزم ملی را دستآوردهائی بزرگ بدانیم –که توده‌ای‌ها می‌دانند– بنابراین آنچه که بعنوان هزینه برای دست‌یابی به این آگاهی و عزم ملی پرداخت شده در مقایسه با نقش تاریخی که این دو دستآورد می‌تواند در ترسیم آینده ایران ایفاء کند ناچیز است. وقتی امروز برخی مبارزان و فعالان سیاسی ایران– اعم از دگراندیش مذهبی و یا غیر مذهبی– در اشاره به تلاش‌ها و دست و پا زدن‌های بازندگان این آگاهی و عزم ملی مدعی شده و می‌گویند «بازگشت به گذشته و بویژه بازگشت به دوران پیش از خرداد ۷۶ ناممکن است» با توجه و باور نسبت به چنین پشتوانه‌ای سخن می‌گویند.

ظهور این آگاهی و عزم ملی، که با فقر و تشدید فاصله طبقاتی در جامعه ایران همراه شده و بزرگترین بحران اجتماعی را شکل بخشیده، در مجموع خود یعنی «مردم ایران دیگر نمی‌خواهند مانند گذشته بر آنها حکومت شود» و دست و پائی که حاکمیت مافیائی در حلقه تنگ محاصره جنبش عمومی مردم ایران می‌زند و به هر ریسمان پوسیده‌ای برای بقای خود چنگ می‌اندازد، یعنی «حاکمیت نیز دیگر نمی‌تواند مانند گذشته بر مردم ایران حکمرانی کند». از دل همین تضاد آشتی ناپذیر است که تحولات همه جانبه در ایران روز به روز اجتناب ناپذیرتر می‌شود. این تضاد و بحران چنان آشکار و کتمان ناپذیر است که مصمم‌ترین مخالفان اصلاحات و تغییرات در جمهوری اسلامی نیز، خود بدان معترفند. این اعتراف نه تنها در تمامی مطبوعات موافق و مخالف اصلاحات منعکس است، بلکه "رهبر" جمهوری اسلامی نیز در پاسخ به نامه‌اعتراضی آیت‌الله طاهری چاره‌ای جز اعتراف بدان ندارد!

شرایط عینی تحولات اساسی در میهن‌ما، که حتی مخالفان اصلاحات نیز از آن با عنوان "بحران" یاد می‌کنند و برای مقابله با آن تشکیل «ستاد بحران» و «اعلام شرایط اضطراری» را پیشنهاد می‌کنند، آیا به معنای فراهم بودن شرایط ذهنی نیز هست؟ یعنی سازمان‌یابی و رهبری جنبش آنگونه هست که جنبش مردم قادر باشد مترقی‌ترین دستآوردها را از دل این بحران همه جانبه به ارمغان آورد؟

تمام نگرانی‌ها نسبت به سرانجام جنبش ملی، آزادی‌خواهی، ارتجاع ستیزی و عدالت طلبی کنونی در میهن‌ما از دل پاسخ به همین پرسش بیرون می‌آید! **(بقیه را در ص ۲ بخوانید)**

پیشوا و گوبلز کیهان

(ص ۹)

از صدر مشروطه تا کنون

هزار مزاحم خودکامگی صد ساله شده‌اند

(ص ۷)

آینده خوزستان و نقش قبائل عرب

(ص ۲۰)

شاه

کدام را انتخاب می‌کرد:

۱– توسعه سیاسی؟

۲– توسعه اقتصادی؟

(ص ۳)

فاشیسم بخت خود را بار دیگر می‌آزماید!

(ص ۱۸)

(بقیه دفاع از جمهوریت خواست)

مخالفان اصلاحات، با آگاهی از خطر فراهم آمدن شرایط ذهنی و پیوند آن با شرایط عینی است که چنین جنون‌آسا به احزاب و سازمان‌های سیاسی چنگ می‌اندازند، برای قطع نفس چهره‌های شناخته شده سیاسی کشور نقشه می‌کشند، تن به ادامه رسوائی تاریخی زندانی کردن آیت‌الله منتظری در خانه‌اش می‌دهند، مردم را تهدید به توپ و تانک و تفنگ و کودتا می‌کنند، حکم انحلال برای این حزب و آن سازمان صادر می‌کنند، وکلای دادگستری را بیکار و حتی دستگیر می‌کنند، رهبران جنبش دانشجوئی را زندانی می‌کنند، روزنامه‌ها را می‌بندند و روزنامه‌نگاران را زندانی می‌کنند، به تشکل‌های کارگری حمله می‌برند، مانع تظاهرات کارگران می‌شوند و حتی به بهانه احتمال حمله نظامی امریکا به عراق و یا برخی تاسیسات نظامی ایران به استقبال ضد ملی این حمله و گسترش بگیر و ببندها می‌روند.

مدافعان اصلاحات، که در ابتدای این گذار ۶ ساله، تحول در حاکمیت پیچیده و مافیائی جمهوری اسلامی را آسان‌تر از آنچه واقعیت دارد تصور کرده‌بودند، اکنون به ضرورت سازمان‌یابی و اتحاد نیروهای طرفدار اصلاحات در داخل و خارج از حاکمیت بسیار واقعی‌تر و مصمم‌تر از گذشته می‌اندیشند. دفاع بموقع و استوار ۱۶۴ نماینده مجلس از نهضت‌آزادی و مخالفت با حکم مضحک انحلال آن، کوشش مجلس و احزاب نوبنیادی که در این مجلس فراکسیون‌های پارلمانی دارند برای طرح خاتمه بخشیدن به حصر آیت‌الله منتظری در خانه‌اش و هموار ساختن فعالیت علنی طرفدار مذهبی و سیاسی وی، بی‌اعتبار اعلام کردن اعترافات تلویزیونی و تعمیم این بی‌اعتباری به تمام اعترافات زیر شکنجه گذشته، و بویژه طرح گرهی‌ترین مباحث نظری پیرامون یافتن عام‌ترین شعارهای این مرحله از جنبش در مطبوعات و حتی طرح آنها در آخرین کنگره جبهه مشارکت ایران اسلامی، همه نشانه‌های درک نیاز مبرم فراهم ساختن شرایط ذهنی جنبش و خنثی سازی توطئه‌های مخالفان اصلاحات برای جلوگیری از فراهم آمدن همین شرایط است.

دفاع از جمهوریت

آیا محدودیتی که به احزاب و سازمان‌های سیاسی تحمیل می‌کنند و موانعی که بر سر راه متشکل شدن و سازمان یافتن جنبش ایجاد می‌کنند، می‌تواند مانع از وحدت نظر عام جنبش بر سر مبرم‌ترین و قابل درک‌ترین شعارها برای توده‌مردم شود؟ تمام شواهد و دلائل موجود حکایت از ناتوانی مخالفان جنبش در جلوگیری از این وحدت نظر دارد. وحدت نظری که می‌تواند بخش مهمی از خلاء ناشی از توطئه مخالفان جنبش برای جلوگیری از انسجام سازمانی آن را جبران کند!

این تجربه‌ایست که از جنبش ملی شدن صنعت نفت نیز به یادگار مانده‌است. جنبشی که شعار "ملی‌شدن نفت" را توانست در یک مرحله به خواستی ملی تبدیل کرده و همان خلاء سازمانی را پرکند که جنبش کنونی مردم ایران گرفتار آنست: ضعف تشکل و انسجام سازمانی جنبش!

آن شعار و خواست ملی که می‌تواند چنین فراگیر و تاثیر گذار عمل کند کدام است؟

پاسخ به این پرسش به کنکاش و جستجوئی خارج از مباحث جاری در کشور نیازمند نیست. وقتی بحث‌های جاری در کشور به نقطه حساس "انتخاب" و "انتصاب" می‌رسد، وقتی خطر اعلام "حاکمیت اسلامی" به جای "جمهوری اسلامی" یادآوری می‌شود، زمانی که از خودکامگی و خطر کودتای استبدادی مطرح است، آنجا که ولایت مطلقه در برابر حق حاکمیت مردم قرار می‌گیرد و این ولایت در خدمت مافیای قدرت و ثروت عمل می‌کند و بالاخره آنگاه که در مطبوعات نوشته می‌شود. مردم ایران به لحظه تصمیم گیری قطعی برای انتخاب بین حاکمیت خود در یک نظام متکی به جمهوریت و یا خودکامگی بخش غیرپاسخگوی نظام نزدیک شده‌اند و سرانجام، وقتی حجت‌الاسلام کدیور با جسارت تمام اعلام می‌کند که جمهوریت و ولایت نمی‌توانند به موازات هم پیش بروند و سرانجام باید یکی از آنها میدان را برای دیگری خالی کند، کدام شعار جز "دفاع از جمهوریت" در دستور جنبش قرار می‌گیرد؟ حتی اگر زمینه رفراندومی ملی و نه تحمیلی از سوی امریکا در جمهوری اسلامی فراهم شود، آن رفراندوم در یک جمله بازتاب دهنده خواست عمومی مردم ایران جز همین شعار، یعنی "دفاع از جمهوریت" نیست. جنبش عمومی مردم ایران بدینسو می‌رود و حتی اگر مخالفان اصلاحات و طرفداران خودکامگی موفق شوند به عملی کودتائی و خونین علیه جنبش دست بزنند، اقدام ضد ملی آنها برای جلوگیری از تحقق همین امر است، همچنان که جمع شدن همه طرفداران لغو جمهوریت و اعلام حکومت زیر پرچم "ولایت" با همین هدف است. جنبش با این شعار، بعنوان یکی از اصول اولیه انقلاب بهمن ۵۷، در عمل به دفاع از دو دستآورد بزرگ آن انقلاب بر می‌خیزد: آزادی و جمهوری. چرا که آزادی در جمهوریت و جمهوریت در آزادی معنای می‌دهد. این در حالی است که سومین خواست اساسی انقلاب ۵۷، یعنی عدالت اجتماعی نیز نه تنها با تناسب قوای اجتماعی ارتباط تنگاتنگ دارد، بلکه در کنار آزادی و جمهوریت می‌توان برای تحقق آن گام برداشت.

جنبش با این شعار، عملا فاصله خود را از بحث‌های مذهبی پیرامون ولایت و تفسیرهای دینی از آن حفظ می‌کند و این درحالی است که مخالفان جمهوریت با عملکرد خود، بیش از پیش مردم را به این نظر قطعی نزدیک می‌سازند که آن تحول قطعی که باید در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی صورت گیرد حذف دستگاه ولایت از کنار حاکمیت جمهور مردم است. این که این مسیر چگونه طی می‌شود؟ چه اشکالی برای تحقق خود پیدا می‌کند؟ و تا چه مرزهائی قابل تحقق است؟ به عوامل و شرایط مختلف داخلی و خارجی، عملکرد مخالفان جمهوریت، توده‌ای ساختن این شعار و توازن نیروهای اجتماعی بستگی دارد، اما هیچ یک از این عوامل نمی‌تواند به مانعی بر سر راه درک سمت گیری جنبش و تلاش برای همه‌گیر ساختن شعار اصلی جنبش تبدیل شود. این درک و این شعار، امروز در جامعه ایران زمینه عینی پیدا کرده‌است، چنان، که حتی در جریان بحث‌های مربوط به کودتای ۲۸ مرداد در مطبوعات و یا جلوگیری از انتشار کتاب خاطرات شعبان جعفری و اوباش ۲۸ مردادی، آنچه که برای مردم آشکارتر می‌شود و مخالفان جنبش نیز از آن بیمناک‌اند، همین امر، یعنی خیز برداشتن نهاد خودکامگی در برابر نهاد جمهوریت است.

با این شعار، جنبش در برابر توطئه امریکا و انگلستان برای بازگرداندن سلطنت گذشته به ایران نیز می‌ایستد، همچنان که از بازتولید سلطنت زیر نام "ولایت" جلوگیری می‌کند. حتی بخشی از روحانیت ایران که نگران برباد رفتن پایگاه شیعه در ایران است، نمی‌تواند نسبت به بازگشت سلطنت گذشته و یا بازتولید سلطنتی که زیر نام ولایت در تلاش برای تحقق آن هستند بی‌تفاوت بماند. زیرا در هر دو حالت، موقعیت خود و پایگاه شیعه در ایران را در خطر می‌بینند. در حالت اول، پایگاه شیعه زیر آوار شکست قرار خواهد گرفت و در حالت دوم زیر آوار سنگین جنبشی که سلطنت روحانیت را همان سلطنت و استبداد شاهنشاهی می‌شناسد!

اصرار بر توسعه اقتصادی بجای توسعه سیاسی، مانند آنست که در سال ۵۷ شاه می‌گفت با ادامه استبداد من، می‌توان مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردمی را که به همین دلیل به خیابان‌های آمده بودند حل کرد!

انتخاب شاه در انقلاب کدام‌بود:

۱– توسعه سیاسی؟ ۲– توسعه اقتصادی؟

اصلاح طلبی نیازمند وعده‌های فریب دهنده نیست!

ع ۰سهند

حبیب الله عسگراولادی، دبیرکل جمعیت موتلفه اسلامی، عمده ترین حزب سیاسی مخالف اصلاحات، در نامه ای که برای محمدرضا خاتمی، دبیرکل جبهه مشارکت ارسال داشت یکبار دیگر بر تعریف این حزب از " اصلاحات" پای فشرد و آن را حل مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم اعلام کرد و در مقابل از محمد رضا خاتمی خواست تا تعریف خود را از اصلاحات ارائه دهد.

همه میدانند جمعیت موتلفه اسلامی یکی از عوامل اصلی غارت ثروت کشور و در نتیجه وضع نابسامان اقتصاد کنونی است۰ بنابراین وقتی عسگراولادی از حل مشکلات معیشتی مردم سخن می‌گوید یقینا منظورش قطع دست مافیای موتلفه و سازمان اقتصاد اسلامی و کمیته امداد و آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان و بیت رهبری و دهها بنیاد مالی دیگر از سر مردم و اقتصاد ایران نیست. بنابراین پرسش اینجاست که اصولا مخالفان اصلاحات از چه رو و با چه انگیزه ای بر روی دشواریهای اقتصادی جامعه و مشکلات معیشتی مردم مانور می‌کنند و چه هدفی را در نظر دارند. در مفهومی عام‌تر چه رابطه ای میان جنبه اقتصادی و بعد سیاسی جنبش تحول خواهی در ایران وجود دارد و چگونه مخالفان اصلاحات توانسته اند عدالت اقتصادی را در برابر توسعه سیاسی قرار داده و خود را طرفدار اولی در برابر دومی وانمود کنند.

مردم با رای بیست میلیونی خود محمد خاتمی را به ریاست جمهوری رساندند۰ از همان ابتدای انتخاب ستاد ضد اصلاحات مدعی شد که مردم برای حل مشکل بیکاری، تورم، انحراف اجتماعی و اخلاقی یا به تعبیر رهبر جمهوری اسلامی فقر و فساد و تبعیض به خاتمی رای داده اند و وی باید بجای پرداختن به توسعه سیاسی به فکر حل این مشکلات باشد. در این سخن البته یک نکته درست و در واقع یک اعتراف تاریخی وجود دارد و آن اینکه در دوران رهبری علی خامنه ای که طیف موتلفه و حجتیه پرچمدار جمهوری اسلامی گردید فقر و فساد و تبعیض به آنجا کشید که مردم برای پایان دادن به آن در کسوت یک صف بیست میلیونی محمد خاتمی را برگزیدند و آنها که امروز به پذیرش چنین اعترافی تن داده اند، برای آن است که می‌خواهند از آن رای و انتخاب نتیجه مثبتی بسود خود بگیرد.

در پشت این سخن و فشار به محمد خاتمی برای آنکه مشکلات بیکاری و تورم و معیشت مردم را حل کند و دمکراسی را فراموش، در اساس این اندیشه تبلیغ می‌شود که مشکلات اجتماعی و اقتصادی کشور در چارچوب حفظ نظم و وضع سیاسی موجود قابل حل است. تمام مسئله در اینجاست. آنها، البته در برابر این پرسش، پاسخی ندارند که: اگر آن فضای بسته سیاسی کارساز بود چرا این تبعیض و فساد و فقر در آن رشد کرد؟

سخنی که اینان به مردم میگویند مانند آن است که مثلا کسی در سال پنجاه و هفت و هنگامی که جامعه در حال انقلاب بود می‌گفت مگر نه اینست که مردم برعلیه فقر و فساد و تبعیض شاهنشاهی دست به انقلاب زده اند پس رهبران انقلاب بجای تظاهرات و اعتصاب و مبارزه برعلیه سلطنت بیایند مشکلات اقتصادی مردم را حل کنند. یعنی بدون تحول سیاسی، بدون دست زدن به ترکیب قدرت غیرپاسخگوی سلطنت و شاه مشکلات اقتصادی مردم حل شود!

حرف مخالفان اصلاحات نیز در اصل همین است. به ادعای انان حل مشکلات جامعه نیاز به تحول سیاسی ندارد. با حفظ وضع موجود میتوان مشکلات اقتصادی جامعه را حل کرد.

آنها که امروز مدام از مشکل بیکاری و تورم و فساد و تبعیض سخن می‌گویند در واقع می‌خواهند بگویند که ما سرجایمان باشیم و پست و مقام های غصبی و انتصابی خود را حفظ کنیم و مال مردم را غارت کنیم و پول روی پول بگذاریم و قصر بسازیم(۱) و صنعت کشور را ویران کنیم و به جای آن از همه جای دنیا جنس وارد کنیم و دولاپهنا به مردم بفروشیم و هر کس اعتراض کرد را سر به نیست کنیم یا به زندان بیندازیم و در مقابل خاتمی هم بدون توسعه سیاسی، بدون آنکه دست به ترکیب ما و قدرت و ثروت ما بزند مشکلات اقتصادی مردم را حل کند!

این درحالی است کـه مـردم در دوم خـرداد ۷۶ و درانتخابـات مجلس ششم و در پی آن، در انتخابات دوره دوم خاتمی شـرکت نکردنـد که منتخبین مشکلات بیکاری و تورم و انحرافات اجتماعی با حفظ وضـع موجود حل شوند. حتی خود خاتمی نیز به مردم چنین وعـده ای را نـداد، چرا که اگر می‌داد فرقی با نـاطق نـوری و نامزدهـای دهگانـه دوره دوم ریاست جمهوری‌اش نداشـت و در اینصـورت کسـی بـه او رای نمـی‌داد. صداقت خاتمی و رای مردم به او دقیقا بخاطر آن بود کـه وی بـه مـردم وعده نداد که می‌تواند در چارچوب نظم و سامان موجود مشکلات زندگی و معیشت مردم را حل کند. او به مردم مبارزه بـرای ایجـاد یـک سـامان دیگر را وعده داد، سامانی که در مفهوم توسعه سیاسی و برقراری جامعـه مدنی و دولت پاسخگو با همه ملزومات و پیامدهای آن قـرار مـی‌گرفـت. خاتمی به مردم گفت یک سلسله مشکلات و مسایل در این کشور وجـود دارد که دلیل آن عدم توسعه سیاسی یعنی نبود حکومـت قـانون، تحقـیر مردم، نبود احزاب، مطبوعات، سازمانهای سیاسی و مدنی و بالاخره نبودن نظم و دولت غیرپاسخگوست. این سـخنان بـا تجربـه مردمـی کـه خـود مستقیما به این نتیجه رسیده بودند و فهمیده بودند در سیستم موجود قادر به حل مسایل خود نیستند انطباق داشت. بنابراین مردم به محمد خـاتمی برای برقراری یک سامان سیاسی جدید رای دادند، سامانی کـه در سـایه آن بتوان دیگر مسایل جامعه و از جمله مسایل اقتصادی را حل کرد. اگـر جز این بود در دومین دوره انتخابات ریاست جمـهوری کـه ۱۰ نـامزد بـا وعده های بهبود اقتصادی و اشتغال و مبارزه با تورم و امنیت و غـیره بـه میدان آمده بودند به جای رای دوباره به محمد خاتمی بـه یکـی از آنـان رای می‌دادند.

مردم این را فهمیده بودند و اکنون بسیار بیشتر و همه جانبه‌تر فهمیده‌اند که در نظامی که رئیس مجلـس خـبرگـان آن کـه وظیفـه‌اش حساب و کتاب و بازخواست رهبر است بجای اینکه گزارش این حساب و کتاب را به مردم بدهد، خود پیشقدم میشـود و مـی‌گویـد رهـبر منتخـب خداست و بنابراین به خدا پاسخگوسـت، در چنیـن نظمـی هیـچ مشـکل معیشتی مردم حل نمیشود. در نظامی که شورای نگهبان قـانون اساسـی آن شکنجه را قانونی و شرعی و اسلامی میداند، در نظامی کـه آمـران و مجریان قتلهای زنجیره ای و شـکنجه گـران آنـان همـه آزادنـد امـا دو روزنامه نگار که راجع به این موضوع مقاله نوشته اند در زندان هستند، در نظامی که عده ای اوباش می‌توانند هر روز به هر کجا که دوست داشـتند حمله کنند و به هم بریزند و کتک بزنند و آدم بکشند و هیچکس جلـوی آنان را نمی‌گیرد، در نظامی که چند نفـر منصـوب رهـبر بـه خـود اجـازه میدهند برای شصت میلیون ایرانی تعیین تکلیف کنند و کسانی که مـردم می‌خواهند آنان را به نمایندگی خود برگزینند رد صلاحیت می‌کند، در این شرایط اگر خاتمی به مردم وعده دهد که من در چنیـن نظـامی می‌توانـم مشکلات اشتغال و معیشت شما را حل کنم یا نادان است و یا فرد مـانند آن ۱۰ کاندیدای دوره دوم ریاست جمهوری که برای حفظ وضع موجود و مقابله با مردم به میدان آمده بودند.

با همین آگاهی اسـت کـه مـردم بـه آن نـامزد مجلسـی کـه می‌گفت مسئله اصلی کشور اشتغال است، درست همـان بیکـاران کـه او سنگ آنها را به سینه زده بود به وی رای نداده و به خـاتمی رای دادنـد. این رای دهنده از سخن اولی علـیرغم ظـاهر دلسـوزانه اش حفـظ نظـم موجود و در نتیجه تـداوم دشـواریهای موجـود را فـهمیده‌بود و از سـخن دومی تغییر نظم موجود و بوجود آمدن امکان حل مشکلات را.

باز هم به همین دلیل است که وقتی دولت وعده میدهـد سـه میلیون شغل ایجاد خواهد کرد، جامعه با ناباوری و تردید به چنین ادعـایی نگاه می‌کند. مردم از دولت خاتمی نه توقع ایجاد سه میلیون شغل دارند و نه حتی می‌خواهند وعده آنرا بشنوند. دادن چنین وعده هایی عقب نشینی از موضع درستی است که محمد خاتمی در انتخابـات ریاسـت جمـهوری خود داشته است، یعنی بـدون تحـول سیاسـی، بـدون یـک نظـم نویـن سیاسی، حل مسائل اقتصادی امکانپذیر نیست. تکرار چنین ادعاهـایی بـه اعتبار اصلاح طلبان ضربه می‌زند.

نباید سخن گفت؟

اما آیا همه اینـها بـدان معناسـت کـه طرفـداران تحـولات و اصلاحات در کشور نباید راجع بـه مسـایل و مشـکلات اقتصـادی مـردم سخن بگویند؟ یقینا خیر. مسـئله اینجاسـت کـه بـاید بتـوان رابطـه ایـن مشکلات را با حاکمیت سیاسی غـیرپاسـخگو بـه مـردم آشـکار سـاخت. طرفداران تحـولات و اصلاحـات بـاید بیـش از همـه بـرروی مشـکلات معیشت و زندگی مردم انگشت بگذارند، نه برای آنکه وعده دروغین حـل آن را دهند، بلکه بدین منظور که موانع سیاسی حل آنها را بیش از پیـش آشکار سازند، بدین منظور که نشان دهند میان قدرت و ثـروت مخالفـان اصلاحات با موقعیت و قدرت سیاسی آنان رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد.

درک این رابطه کاری دشوار و انجام آن عملی دشوارتر اسـت، ولی چاره ای جز تلاش در این سمت نیست.

در یـک کـلام نـه گسسـتن توسـعه سیاسـی از دشـواریهای اقتصادی جامعه، نه از بیـن بـردن مـرز میـان آنـها. نـه سـکوت دربـاره مشکلات زندگی روزمره مردم، نه وعده حل این مشکلات در چـارچـوب حفظ وضع موجود، بلکـه نشـان دادن وابسـته بـودن بـهبود اقتصـادی و معیشتی به تحول سیاسی در یک مقطع معین تاریخی.

۱– نگاه کنید به ماجرای خانه یک میلیارد تومانی ناطق نـوری که وثیقه اختلاس آقازاده واعظ طبسی شد. البته اکنون گفتـه می‌شود این وثیقه ۵ میلیارد تومان بوده‌است!

در آستانه ژئو استراتژی نوین در خلیج فارس

سرمقاله اومانیته ۱۷ اوت– کمتر از یک ماه دیگر واشـنگتن و نیویورک سالگرد حوادث یازدهم سپتامبر را برگزار خواهند کرد. آیـا ایـن سالگرد با برخاستن صدای ناقوس جنگ صلیبی تازه علیـه عـراق همـراه خواهد بود؟ در واقع برنامـه جنگـی علیـه عـراق جزئـی از تـلاش بـرای سازماندهی نویـن ژئواسـتراتژیک منـافع امریکـا در تمـام منطقـه خلیـج (فارس) است. در این برنامه نیز همه چیز به شیوه جنگی، با تفرقـه‌افکنی میان خلق‌ها، با محاسبه بر روی اتحادهای نوین، بی‌ارتباط با نگرانی‌هـا و خواست‌های واقعی دمکراتیزه کردن منطقه انجام می‌شود.

نگاهی به تظاهرات به خشونت گرائیده کارگران در مقابل سازمان تامین اجتماعی

ضرورت حضور جنبش کارگری

در قلب جنبش عمومی اصلاحات

ع٠خیرخواه

تظاهرات گروه هایی از کارگران در حمایت از قانون کار و اعتراض به عملکرد سازمان تامین اجتماعی که به خشونت گرائید در انبوه رویدادهای سیاسی ایران کم رنگ جلوه کرد٠ در این تظاهرات به ساختمان تامین اجتماعی تهران خساراتی وارد آمد و عده ای از کارگران نیز دستگیر شدند. این حمله و دستگیری‌ها، که ادامه روش‌های تمام سال‌های گذشته برای جلوگیری از حضور دانشجویان، مردم، کارگران و دهقانان در خیابان‌هاست٠ این تشابه باعث یک سلسله بحث‌هائی پیرامون دست‌های احتمالی و نفوذی در این تظاهرات، ذکر تشابه آن با تظاهرات مردم گرسنه در دوران آلنده و پیش از کودتای شیلی، حضور لباس‌شخصی‌ها در همین تظاهرات و نقش آنها در به خشونت کشاندن آن، شعارهائی که در ابتدا علیه بیکاری و خصوصی سازی داده شد و در پایان و در جمعی پراکنده به شعار علیه توسعه سیاسی ختم شد، همگی تا سطح مجلس ششم طرح شد، الا هسته مرکزی این اعتراض٠ یعنی مقابله ریشه‌دار طرفداران خصوصی سازی و برنامه‌های صندوق‌بین‌الملل پول و سرمایه‌داری تجاری ایران با قانون کار در جمهوری اسلامی و اعتراض کارگران نسبت به آن٠

نارضایتی کارگران از نحوه کار سازمان تامین اجتماعی دلایل جدی و واقعی دارد و قبل از هر چیز به ساختار غیردمکراتیک اداره سازمان تامین اجتماعی باز میگردد که موجب دور شدن این سازمان از اهداف واقعی آن گردیده و حاکمیت پول را بر آن تحمیل کرده است. برای نمونه می‌توان به عملکرد شرکت « شستا» (شرکت سرمایه گذاری تامین اجتماعی) اشاره کرد که در هیچ کجا نامی از آن برده نمیشود ولی یکی از بزرگترین شرکتهای سرمایه گذاری و خرید و فروش و تجارت در ایران با پول کارگران است و این در شرایطی است که بسیاری از موسسات خدمات رفاهی یا درمانی و کارگری بدلیل بدحسابی و کارکرد نادرست سازمان تامین اجتماعی حاضر به ارائه خدمات مناسب به کارگران و مزدبران نیستند. حاکمیت تفکر و معیارهای سرمایه داری تجاری بر جامعه و از جمله سازمان تامین اجتماعی موجب شده است گردانندگان این سازمان نیز تصور کنند وظیفه آنان نه ساخت مسکن و مدرسه و بیمارستان و افزایش امکانات آموزشی، رفاهی و خدماتی برای کارگران و مزدبران بلکه پول روی پول گذاشتن به هر طریق و دخالت در فعالیتهای اقتصادی است که هیچ ارتباطی به اهداف و وظایف سازمان تامین اجتماعی ندارد. نحوه غیردمکراتیک انتخاب مسئولین و اداره سازمان تامین اجتماعی نیز به این گرایش امکان حضور و گسترش داده است و این تازه بخشی از رقابت ناممکن این سازمان با بنیاد مالی عظیم "کمیته امداد" است، که با قدرت تمام سازمان‌هائی نظیر سازمان تامین اجتماعی را به انتهای صف رانده، بودجه آن را محدود و بودجه خود را از طریق وابستگی به نهاد رهبری و حتی از کنار بودجه دولت تقویت می‌کند و آن را در خدمت سلطه خود بر کشور بکار می‌گیرد٠

آن تظاهرات کارگران، که شاید بتوان گفت متشکل‌ترین حضور کارگران در چند سال اخیر بود، در محافل سیاسی نیز بازتاب نسبتا وسیعی پیدا کرد. روزنامه ها و محافل وابسته به جناح راست و تجار و بازاری های بزرگ، یعنی همان‌ها که معتقدند قرارداد کار بیهوده‌است و کارگر نیروی کارش را به کارفرما اجاره می‌دهد و اساسا نام کارگر از صحنه کشور باید حذف شود(نگاه کنید به طرح‌های احمد توکلی شاخص ترین نماینده این جریان برای رسیدن به ریاست جمهوری) اخبار این تظاهرات را با آب و تاب فراوان منتشر کردند و یکباره به یاد حمایت از خواسته های «کارگران مظلوم» افتادند. از جمله میتوان به روزنامه رسالت ارگان بنیاد رسالت اشاره کرد که ضمن چاپ عکس بزرگی از راهپیمایی کارگران نیمی از یکی از صفحات داخلی خود را به انعکاس خبر این تظاهرات اختصاص داد. روزنامه رسالت البته دوست ندارد به خاطر بیآورد که نامزد این روزنامه در انتخابات ریاست جمهوری، یعنی احمد توکلی کسی بود که مبتکر نخستین قانون کار ضد کارگری در جمهوری اسلامی بود. فردی که معتقد بود اصلا در اسلام قانون کار نداریم و همان مقررات باب اجاره انسان در قانون مدنی که مناسبات کارگر و کارفرما را در چارچوب اجیر و مستاجر و موجر مورد توجه قرار داده برای تنظیم روابط میان کارگر و کارفرما کافیست. طرح آقای توکلی البته در نتیجه مخالفت کسانی که اتفاقا بخش بزرگ آنان امروز در صفوف طرفداران اصلاحات مبارزه می‌کنند شکست خورد و پیش نویس دیگری برای قانون کار تنظیم شد که سالها مقاومت شورای نگهبان مانع از تصویب آن گردید. بدینسان تقریبا در سراسر دهه نخست انقلاب، کارگران که ستون اصلی انقلاب محسوب میشدند فاقد قانون کاری بودند که از آنان حمایت کند. همین روزنامه فراموش می‌کند که یکی از جنجال برانگیزترین طرح‌های مجلس پنجم که سرانجام نیز با فشار و خواست شورای نگهبان از تصویب گذشت قانون خارج ساختن کارگاه‌های زیر ۵ کارگر از شمول قانون کار بود٠ و باز همین روزنامه فراموش می‌کند که از جمله طراحان این طرح مرتضی نبوی و مهندس باهنر متحدان موتلفه اسلامی در مجلس پنجم بودند که هر دو اکنون با حکم رهبر در مجمع تشخیص مصلحت نشسته‌اند!

از همان زمانی که قانون کنونی کار براثر پافشاری دولت میرحسین موسوی و پشتیبانی آیت الله خمینی تصویب شد، وابستگان به محافل سرمایه داری تجاری که تا پیش از تصویب قانون با آن بعنوان شرعی نبودن مخالفت می‌کردند از در دیگری وارد شده و مخالفت خود را

به گونه دیگری ادامه دادند۰ آنها این بار از این زاویه حمله را شروع کردند که گویا این قانون مانع تولید و اشتغال است. در مجلس پنجم که اکثریت آن تحت کنترل مخالفان اصلاحات و طرفداران سرمایه داری تجاری قرار داشت، این گروه سرانجام توانستند طرح علینقی خاموشی رئیس اتاق بازرگانی و عضو رهبری جمعیت موتلفه را برای خارج کردن کارگاه های کمتر از پنج نفر از شمول قانون کار تصویب کنند که بقول عنوان درشت روزنامه **سلام** میلیون ها کارگر را از حمایت قانون محروم کرد و ضربه بزرگی به امنیت نیروی کار و در نتیجه توان تولیدی کشور در چارچوب تامین منافع سرمایه داری تجاری وارد آورد. اینکه همین اقایان با این سابقه اکنون خود را بعنوان مدافع خواسته های کارگران معرفی می‌کنند جز اینکه پایبند نبودن آنان به هیچ اصل اخلاقی و معیارهای ارزشی و قربانی کردن همه آنها در پای منافع طبقاتی خود نشان دهد بیانگر چیزی دیگر نیست.

گروهی دیگر که می‌توان موضع آنان را در مورد مطالبات و خواسته های طبقه کارگر مورد توجه قرار داد برخی تشکل های صنفی هستند. این تشکلها نیز متاسفانه کارنامه بهتری از خود برجای نگذاشته اند. یکی از این تشکلها که امروز بسیار در طرح مسائل کارگری فعال شده است و در زمان دولت هاشمی رفسنجانی متحد آن دولت و مدافع برنامه تعدیل اقتصادی تحمیلی از سوی صندوق بین المللی پول بود خانه کارگراست۰ یکی از رهبران همین تشکل درست در همان زمان که محمد خاتمی طرح ساماندهی اقتصادی را ارائه داد که در یک سلسله اصول بسیار مهم از برنامه تعدیل اقتصادی فاصله داشت رسما خانه کارگر را مخالف خاتمی اعلام داشت!

اینگونه تشکلها و اینگونه رهبران، بالطبع اعتمادی را میان طبقه کارگر و مدافعان پیگیر جنبش تحول طلبانه مردم بوجود نمیآورند. بنابراین نباید تعجب کرد وقتی گزارش‌هایی می‌رسد که در تظاهرات کارگران تراکت‌هایی میان آنان توزیع شد که در آنها ادعا شده بود دوجناح کشور با هم تفاوتی ندارند و کارگران از هر دو آنان خسته و ناراضی هستند. از آنجا که آنها نمی‌توانند جناح راست و مخالف اصلاحات را از زیر ضربه بیرون بکشند، جناح اصلاح طلب را در کنار آن قرار می‌دهند!

موضع اینگونه تشکلها و رهبران آنان، مسئله خواستها و مطالبات برحق کارگران و چگونگی پیشبرد و تحقق آن را بیش از هر زمان دیگر مطرح می‌کند. در این مورد قبل از هر چیز باید این واقعیت بنیادین را از یاد نبرد که جنبش کنونی اصلاحات و تحول خواهی در ایران بسود طبقه کارگر است ولو آنکه حتی این یا آن بند قانون کار به زیان کارگران تغییر کند یا در اینجا و آنجا تحولاتی صورت گیرد که موقتا به زیان طبقه کارگر باشد. هیچ پیشرفت و تحولی در طول تاریخ از تضادها و تناقض ها و اعوجاجات و زیگزاگ ها خالی نبوده و جنبش کنونی در ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. طبقه کارگر بیش از هر طبقه اجتماعی دیگری ذینفع است که مناسبات اقتصادی جامعه شفاف شود، دمکراسی گسترش یابد و احزاب سیاسی و سازمانهای صنفی کارگری بتوانند در جامعه حضور قانونی و علنی داشته باشند و راههای مدنی و ثمربخش تر پیگیری مطالبات کارگران جانشین راههای پردرد و رنجی شود که در صد سال گذشته مبارزین کارگری با آن مواجه بودند. تحقق همه اینها در شرایط کنونی در چارچوب پیشبرد اصلاحات در ایران امکان‌پذیر است و نه خارج از آن. بنابراین کسانی که مدعی هستند گویا جناح ها در ایران با هم فرقی ندارند یا جنبش اصلاح طلبی کاری برای کارگران نکرده است و نمی‌کند و بالطبع حتما کارگران هم باید کاری به کار آن نداشته باشند، همه این جریان ها اگر یک سر آنان به مخالفان اصلاحات متصل نباشد، به راهی خطا و خطرناک می‌روند که با پیشینه جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی ایران و بویژه جنبش کارگری ایران بیگانه‌است.

در کنار اینان فعالان مستقل کارگری نیز وجود دارند که درک نادرستی از استقلال طبقه کارگر دارند و فکر می‌کنند این استقلال یعنی آنکه طبقه کارگر در درگیری ها و نبردهای عظیم دوران خود نباید شرکت کند و نسبت به آن موضع داشته باشد و یا تصور می‌کنند طبقه کارگر می‌تواند مطالبات خود را خارج از خواستها و مطالبات عمومی جامعه و بدون حضور در یک جبهه اتحادی پیش ببرد۰ این عده نیز معتقدند که طبقه کارگر و سازمانهای صنفی آن نباید نسبت به جنبش اصلاح طلبی در ایران موضع گیری داشته باشد.

گروه دیگر کسانی هستند که می‌خواهند با انتقاد از اصلاح طلبان برای خود حاشیه امنی ایجاد کرده و به خیال خود به اهدافشان در زمینه سازماندهی صنفی مستقل طبقه کارگر دست یابند. همه این اندیشه ها جز به بیراهه رفتن و منزوی و منفرد کردن طبقه کارگر و مطالبات آن به جایی دیگر ختم نمیشود.

صف مستقل کارگری، جز با حضور در صف بزرگ اصلاحات و قرار گرفتن در یک جبهه وسیع هیچ معنائی نمی‌دهد!

پیشبرد مطالبات و خواستهای طبقه کارگر منوط به آن است که این طبقه در جامعه بعنوان پیگیرترین و قاطع ترین مدافع اصلاحات شناخته شود. مطالبات کارگری باید با از میان برداشتن موانعی که در برابر اصلاحات قرار گرفته است گره بخورد تا بتوان نیروی اجتماعی در پشت سر آن جمع کرد. همانطور که در عرصه سیاسی هر حزب و گروه سیاسی که از رفتار و کردار آن بوی سازش و همکاری با مخالفان اصلاحات به مشام رسد از نظر مردم محکوم به انزوا و نابودیست۰ از نظر طبقات اجتماعی نیز هر طبقه ای که نتواند مطالبات و خواستهای خود را با قاطع ترین و پیگیرترین دفاع از اصلاحات مورد خواست جامعه و منافع ملی و اجتماعی پیوند بزند و این پیوند را به مردم نشان دهد محکوم به انزوا و شکست است. طبقه کارگر قاطع ترین و پیگیرترین مدافع اصلاحات است و باید این را در همه جا با صدای بلند اعلام کند. هر عملی که از آن نشانی از روردرویی کارگران با روند اصلاحات به چشم بخورد یقینا به زیان جنبش و خواستهای طبقه کارگر است.

همگان می‌دانند که هستند کسانی در میان مدافعان اصلاحات که به نظم در تولید صنعت ملی پشتیبانی می‌کنند و درهمان حال مدعی هستند که گویا از طریق فشار به نیروی کار می‌توان به پیشبرد تولید ملی دست یافت. اصلاح طلبانی که مدعی هستند بدون نیاز به پشتیبانی طبقه کارگر یا حتی بدتر از آن با بارکردن فشار تحولات بر گُرده طبقه کارگر می‌توان روند تحولات را به پیش برد در واقع بر سر شاخه بُن میبرند. به همان اندازه که جنبش طبقه کارگر بدون دفاع از اصلاحات محکوم به شکست است، جنبش اصلاح طلبی نیز بدون پشتیبانی طبقه کارگر قادر نخواهد بود بر مقاومت سرمایه داری تجاری غلبه کند و یک نظم نوین تولیدی را در کشور بنا سازد. انتقاد از اشکال معینی از بروز نارضایتی کارگران و استفاده و سوءاستفاده هایی که از آن می‌شود اگر با بازنگری و نقد دیدگاه هایی که زمینه چنین حوادثی را فراهم می‌کند توام نباشد نشان از پیگیری در دفاع از خواست جامعه و تحولات مورد نظر مردم ندارد و لطمه چنین رویکردی به مجموع جنبش مردم و تحولات وارد خواهد آمد.

زنجیره به هم پیوسته قتل‌درمانی و تهیه لیست پانصد تا یک هزار نفره حذف، از صدر مشروطه تا روزگار کنونی

هزار نفر
از صدر مشروطه تاکنون
مزاحم استبدادند!

لیست کشتار و حذف از شیخ فضل‌الله نوری به شاه و از شاه به جمهوری اسلامی به ارث رسیده است و گزارش شرف عرضی علی‌لاریجانی، رئیس سیمای جمهوری اسلامی و حسین شریعتمداری برای دستگیری ۹۰۰ اصلاح طلب و بستن مجلس ششم، از روی طرح رضا قطبی رئیس سیمای شاهنشاهی برای سرکوب انقلاب ۵۷ تهیه شده‌است.

در ایران پانصد تا یک هزار نفر عمر یکصد ساله دارند و از صدر مشروطیت تاکنون زنده‌اند! آنها مزاحم خودکامگی و طرفدار مردمسالاری‌اند. شیخ فضل‌الله نوری از دستشان به فغان بود، مظفرالدین‌شاه چشم دیدنشان را نداشت، ناصرالدین‌شاه نیز چون یاری رسان دین بود و دشمن ترقی و آزادی بسیاریشان را کشت و صدرشان، امیرکبیر را به حمام فین کاشان فرستاد. رضاخان برای برچیدن نسل آنها به سرپاس مختاری اختیار تام داد، پسرش محمدرضا نیز دو بار به این سپاه زخم دیده حمله برد، یکبار پس از کودتای ۲۸ مرداد و یکبار هم در خرداد سال ۴۲ . در آستانه فرار بی بازگشت از ایران نیز خیز برداشت تا یکبار دیگر به این گروه یک هزار نفره، که هر چه می‌کشندشان باز هم در همین رقم باقی می‌مانند حمله ببرد که موج انقلاب امانش نداد.

در این یکصد سال، در هر خیزش انقلابی و آزادی‌خواهی حکومت‌هائی که بر گُرده مردم سوار بوده‌اند این چند صد نفر را مُخل حکومت و محرک مردم برای آمدن به خیابان و کشیدن آجر از زیر ستون قدرت خویش می‌دانسته‌اند.

دکتر ابراهیم یزدی، نخستین وزیر خارجه بعد از انقلاب و دبیرکل کنونی نهضت آزادی ایران بخش اندکی از اسناد باقی مانده از کودتای در نطفه خاموش شده ژنرال‌های شاه، در آستانه انقلاب بهمن ۵۷ را سال‌ها پیش منتشر کرد. این اسناد در میان پرونده‌های محرمانه سپهبد امینی افشار آخرین فرماندار نظامی تهران پیدا شد. در این اسناد یگانه چاره مقابله با انقلاب مردم دستگیری، اعدام و تبعید ۸۳۰ فعال سیاسی آن دوران پیشنهاد شده بود. این توصیه‌ای بود که یکبار اردشیرزاهدی شخصا به شاه کرده بود و یکبار هم رضا قطبی، رئیس سیمای شاهنشاهی بعنوان راه‌حلی نهائی تنظیم و در اختیار شاه گذاشته بود تا غائله انقلاب را خاتمه بخشد. هر دو نفر انگشت روی ضرورت دستگیری، اعدام و تبعید ۵۰۰ تا یک هزار نفر گذاشته بودند. پانصد نفر اول از میان ملیون، روزنامه‌نگاران، فعالان سندیکائی، هنرمندان و روحانیون انتخاب شده بودند. دکتر ابراهیم یزدی، درکتاب خود تحت عنوان "آخرین تلاش‌ها، در آخرین روزها" این اسناد را بعنوان اسناد کودتای ناموفق و شکست خورده‌ای که پیروزی انقلاب را تسریع کرد منتشر کرده‌است.

پایان خواب‌های طلائی

شاه نیز تا وقتی سوار بر بال هلیکوپتر، در روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ برفراز تهران و تظاهرات مردم به پرواز در نیآمده و به چشم خود مردم خشمگین را ندیده بود، یقین داشت که فقط ۵۰۰ و حداکثر ۱۰۰۰ نفرند که مردم را تحریک به انقلاب می‌کنند و اگر آنها را سر به نیست کند، کار انقلاب تمام است و رژیم شاهنشاهی نجات پیدا می‌کند. بی وقفه در این اندیشه بود و از امریکا برای اجرای آن کسب تکلیف می‌کرد، اما آنگاه که ارتش، در پایان دوران طولانی حکومت نظامی، برای اجرای این طرح به خیابان آمد، تازه معلوم شد سرکوب مردم ناممکن است.

نامه‌های رضا قطبی و اردشیر زاهدی به شاه و توصیه به دستگیری و اعدام و تبعید ۵۰۰ نفر از فعالان انقلاب ۵۷ و سپس رساندن این رقم به یک هزار از جمله اسناد تاریخی انقلاب ایران است. قرار بود، جمعی از این عده را، از میان روحانیون و روزنامه‌نگاران وقت بلافاصله پس از دستگیری اعدام کنند و جمعی را به جزیره "سیری" در جنوب ایران تبعید تا کار انقلاب تمام شود. (مراجعه کنید به صفحات ۴۷۸ و ۴۴۲ کتاب "آخرین تلاش‌ها، در آخرین روزها" از انتشارات قلم در تهران)

۲۵ سال بعد!

۲۵ سال پس از پیروزی انقلاب ۵۷ و پشت سرماندن خونین‌ترین رویدادها و درخاک خفتن صادق‌ترین انقلابیون دگراندیش. علی‌لاریجانی، رئیس سیمای جمهوری اسلامی و سرتیپ امنیتی حسین شریعتمداری که مدیریت موسسه کیهان را در اختیار دارد همان پیشنهادی را به رهبر جمهوری اسلامی کرده‌اند که رضا قطبی و اردشیر زاهدی کرده بودند. ارقام و تعداد کمی بالا و پائین شده، اما ماجرا همان است که بود. حیرت آور است که از لیستی که ساواک شاهنشاهی در اختیار رضا قطبی و اردشیر زاهدی گذاشته بودند و فرمانداری نظامی تهران و رکن ۲ ارتش شاهنشاهی نیز آن را تائید کرده بودند، چند تنی که هنوز در قید حیات‌اند در لیست شریعتمداری و علی لاریجانی جای دارند و بقیه لیست را اصلاح طلبان و دگراندیشان این عصر تشکیل می‌دهند. آنها باقی ماندگان لیست قتل‌های زنجیره‌ای اند که این بار در لیست کودتائی لاریجانی–شریعتمداری قطع حیات سیاسی و موجودیتشان پیشنهاد شده‌است.

لیست شرف عرضی برای رهبری

بلافاصله پس از تظاهرات سازمان داده شده در ۲۸ تیرماه و به بهانه مخالفت با امریکا و نظرات جورج بوش رئیس جمهور این کشور، که به خواست رهبر برگزار شد، این لیست در یک گزارش شرف عرضی تقدیم رهبر شد تا به اصلاحات برای همیشه خاتمه داده شود. آنگونه که شنیده شده رهبر در گام اول با دستگیری ۳۰ تن از این لیست موافقت کرده و بقیه را مشروط به حرکت گام به گام کرده‌است.

این ماجرا و لیست شرف‌عرضی علی‌لاریجانی و حسین شریعتمداری اکنون از سوی اصلاح طلبانی که در مجلس و در مطبوعات حضور دارند افشاء شده و حتی آنها تصریح کرده‌اند که این لیست به ۹۰۰ نفر رسیده و در گام اول قرار است ۲۰۰ نفر بازداشت شوند. کسانی که کتاب دکتر یزدی و اسناد کودتای آستانه انقلاب بنام "طرح نجات" را خوانده باشند، به آسانی می‌توانند این لیست و این خیز را با آن اسناد و اندیشه پشت آن مقایسه کنند تا دریابند این دو طرح هیچ تفاوتی با هم ندارند.

"طرح نجات" که اسناد آن در میان اسناد سپهبد امینی افشار پیدا شد برای نجات رژیم شاهنشاه و سرکوب انقلاب بود و طرح حسین شریعتمداری و علی لاریجانی برای سرکوب اصلاحات و جنبش مردم و نجات مافیائی که زیر پرچم ولایت مطلقه، سلطنت را بازتولید می‌کند و مردم را غارت.

در صدر انقلاب مشروطه

همین پانصد تا هزار نفر در صدر مشروطه هم مزاحم بودند و می‌خواستند آزادی و دمکراسی را جانشین استبداد و ارتجاع مذهبی کنند.

محمدامین‌زاده، روزنامه‌نگار مترقی و انقلابی نشریات باکو، از جمله گزارش نویسان انقلاب مشروطه است. بخشی از یادداشت‌ها او اخیرا در ایران و به همت رحیم رئیس نیا چاپ و منتشر شده‌است. نام این کتاب "گزارش‌هائی از انقلاب مشروطیت ایران" است. این کتاب و گزارش‌های رسول‌زاده عمدتا رویدادهای آذربایجان و تبریز را بعنوان قلب انقلاب مشروطه در نظر دارد، اما نه چنان که از تهران و دربار شاهنشاهی بی‌خبر باشد. ما در آینده این کتاب ارزنده را بیشتر در راه‌توده معرفی خواهیم کرد، اما در اینجا دو بخش از گزارش‌های رسول‌زاده را در ارتباط با رویدادهای امروز ایران می‌آوریم تا سرگذشت آن پانصد نفر تا یک هزار نفر را که عمری به قدمت صدر مشروطیت تا لحظه کنونی دارند دنبال کرده باشیم و قضاوت تاریخ در باره اندیشه‌های خشک و منجمدی که قادر به درک زمان و گذشت آن نیستند را مرور کرده باشیم. رسول زاده در کتاب گزارش‌های انقلاب مشروطیت می‌نویسد:

از طرح نجات از شر انقلاب مشروطه
تا طرح نجات از شر جنبش اصلاحات

«علما و ارباب حکومت به مدت شانزده شبانه روز در خانه شیخ فضل‌الله (آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری مجتهد بنام تهران در انقلاب مشروطه) مذاکره کرده، سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که گویا در ایران بیش از پانصد نفر مشروطه خواه وجود ندارد. اگر این پانصد نفر که باعث و بانی اینهمه انقلاب‌ها هستند دستگیر شده، از دم تیغ گذرانده شوند، همه مملکت از اغوای این کافران آسوده شده، مذهب هم سالم خواهد ماند. برای اجرای این افسانه‌ها سیاهه‌ای ترتیب داده شده‌است. در این سیاهه از آن پانصد نفر، دویست نفر به عنوان موسس و سیصد نفر دیگر سیاهی لشکر قلمداد شده‌اند. از این دویست نفر هم پنجاه نفر در خارج و پنجاه نفر در تهران هستند و صد نفر دیگر هم در شهرهای دیگر ایران پراکنده‌اند. به خیال آن‌ها، اگر این دویست نفر موسس از میان برداشته شوند، مشروطه بالمره از بین می‌رود. بنابراین، براساس گزارش ماموران خفیه، پنجاه نفری که نامشان در سیاهه مذکور آمده، توسط مفاخرالملک دستگیر شده، تحت شکنجه هستند. بعضی از دستگیر شدگان به قزاقخانه، بعضی به نظمیه و بعضی دیگر به باغ شاه برده می‌شوند و پس از شکنجه و آزار، از آنها رشوت ستانده، التزامی دایر بر این که از مشروطه روی گردان شده‌اند می‌گیرند و مرخصشان می‌کنند و به عبارت أخری، قلدری می‌کنند.»

امین‌زاده خود نتیجه می‌گیرد:

«به این جایش باید دقت کرد: اولا مشروطه خواهان پانصد نفرند و از آن میان دویست نفر موسس هستند. آن هم چنان موسسی که برای دور انداختن مشروطه خواهی تعهد می‌سپارند.»

به بخش دیگری از کتاب گزارش‌های رسول‌زاده باز گردیم که مربوط به فتوای قتل این و آن، به جرم مشروطه‌خواهی توسط شیخ فضل‌الله نوری است. کاری که امثال مصباح یزدی و دیگران در جمهوری اسلامی از آغاز ترور آیت‌الله مطهری تا قتل‌عام زندانیان سیاسی، ترور حجاریان و تهیه طرح قتل درمانی دنبال کرده‌اند و هنوز هم در اندیشه آنند!

احکام و فتاوی قتل‌های زنجیره‌ای در انقلاب مشروطه

رسول زاده گزارش می‌نویسد: «به نظر شیخ هیچ کدام از این ها مشروطه خواه نیستند. امروز در میان ایران و ایرانیان سراسر قیام کرده، نه پانصد، نه دویست، تنها بیست نفر مشروطه خواه وجود داشته، خواه در خارج و خواه در داخل سوای این بیست نفر شلوغ کار دیگری وجود ندارد. هر کس می‌خواهد مملکت را از بلای بابی‌گری و انقراض و هلاکت نجات دهد و... باید این بیست نفر شریر را گرفته، بکشند و بسوزانندشان. در نتیجه همین فتوا... بوده که میرزا مصطفی افتخار العلما به اتفاق سه نفر رفیقش، در حالی که در شاه عبدالعظیم متحصن بوده‌اند به قتل رسانده شده‌اند. معلوم شده است که قاتل‌های آن‌ها عبارت بوده‌اند از حسین عابدینی و سید کمال کور و صنیع حضرت پسر نقیب که با فقره جنایات توپخانه شهرت یافته‌اند. آنان بنا به امر و توصیه شاه و شیخ اجرای فساد کرده‌اند.»

داستان کهنه و تکراری مقابله با مردم!

رسول زاده در بخش دیگری از گزارش‌های خود که آقای رحیم رئیس نیا، با حوصله و دقت فراوان آن را از زبان ترکی به فارسی ترجمه کرده می‌نویسد: «اکنون برای آن که سر ملت کلاه نرود و دشمنان ملت کامیاب نشوند، در این خصوص باید به فکر چاره بود. اما مادام که مطبوعات تحت تفتیش و نظارت آمران حکومت است و قلم آزاد نیست، خان‌ها و وزیران هر چه بخواهند خواهند کرد. برای آگاه کردن مردم از کم و کیف اصول انتخابات و کشف خیانت‌های آمران حکومت لازم است که مطبوعات آزاد و از هر اعمال نفوذی مصون باشند... خلاصه مادام که آزادی مطبوعات، کلام، اجتماع، شورا و اتحادیه وجود نداشته باشد امید چندانی به مجلس نمی‌توان بست.»

در انتظار نقطه پایان- کافی است نام‌ها را در گزارش‌های رسول زاده عوض کنیم تا ربودن و کشتن افشار طوس، رئیس شهربانی مصدق، ترور دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه مصدق، ترور احمد کسروی پژوهشگر و تاریخ‌نگار بنام انقلاب مشروطه، ترور میرزاده عشقی و بالاخره ترور امثال سعید حجاریان و نام‌های پیش و پس از این ترور و عاملان و آمران آن در برابر چشمان تاریخ تکرار شود.

بر این فاجعه جنبش کنونی مردم ایران خواهد توانست نقطه پایان بگذارد و آزادی را در همان حد ممکن و مقدور در جامعه ایران نهادینه کند و ارتجاع را خانه نشین!

رهبر جمهوری اسلامی می‌گوید
بوش به زبان هیتلر سخن می‌گوید

پیشوا

به چه زبانی با مردم ایران حرف می‌زند؟

امیر شیرزاد

رهبر، در حالیکه بر صندلی آبنوس تکیه زده، چفیه‌ای فلسطینی –که حالا اسامه‌بن‌لادن هم آن را تصاحب کرده –بر گردن دارد۰ دو مامور امنیتی در دو سوی او ایستاده‌اند و او خطاب به رایزنان فرهنگی که چهار زانو و در فاصله چند متری او بر زمین میخکوب شده‌اند می‌گوید: «بوش با مردم دنیا به زبان هیتلر سخن می‌گوید»

و بی اختیار کسانی که سرمقاله کیهان ۹ مرداد را خوانده‌اند، لقبی را بخاطر می‌آورند که مشاور فرهنگی–امنیتی رهبر، یعنی حسین شریعتمداری در کیهان به او داده است: پیشوا، خامنه‌ای بزرگ!

پیش و یا پس از حسین شریعتمداری، حاج حبیب‌الله عسگر اولادی مسلمان در نامه دوم خود خطاب به دبیرکل جبهه مشارکت ایران اسلامی لقب موتلفه بخشیده به رهبر را به یاد محمدرضا خاتمی آورده‌بود: امام خامنه‌ای!

او به چه زبانی با مردم ایران سخن می‌گوید؟

صحنه‌ای منقلب شده در برابر دیدگان نسل اول انقلاب ۵۷ به نمایش در آمده‌است، که با صحنه‌های دیدار و وداع جوانان و نوجوانان با آیت‌الله خمینی برای رفتن به جبهه‌های جنگ به همان اندازه در تضاد است که نقطه‌های سیاه و سفید چفیه فلسطینی نشسته بر شانه پیشوا ۰ آن نسل، اگر در سینه خاک نخفته باشد، اگر هنوز بقایای استخوانهایش در جبهه‌های جنگ کشف نشده باشد، اگر در شهرک‌های معلولین جنگی مرگ را انتظار نکشد، یا مانند هاشم آغاجری با یک پای از دست داده در آن جنگ در گوشه زندان همدان بسر نبرد و یا مانند محسن میردامادی از رهبران دانشجویان پیرو خط امام شب را با دلهره یورش شبانه به خانه‌اش و رفتن به زندان به صبح نرساند، حتما در لیست ۹۰۰ نفره‌ای جای دارد که باید از حکومت بیرون کشیده شده و سر به نیست شوند!

آنها که روبروی پیشوا بر زمین میخکوب شده‌اند، نه اشکی به چشم دارند و نه راهی جبهه‌های مرگند۰ پایان سخنرانی خسته کننده پیشوا و ترک ایران را لحظه شماری می‌کنند۰ سر زمینی که حوادث بزرگ بر فراز آن در پرواز است۰

کسانی، از جمع باقی‌ماندگان، آن شبی را در خانه خیابان "ایران"، محل سکونت سال ۵۸ علی‌خامنه‌ای را بخاطر می‌آورند که او و دیگرانی که به دیدارش رفته بودند، همه با هم فیلم "دیکتاتور بزرگ" چارلی‌چاپلین را دیدند۰

وقتی نمایش فیلم تمام شد، دیگران منتظر ماندند تا علی‌خامنه‌ای که هم صاحبخانه بود و هم بیش از بقیه حاضران با هنر آشنائی داشت سخن بگوید۰ علی‌خامنه‌ای که سخت مجذوب فیلم شده بود فقط توانست بگوید: این بهترین فیلم چاپلین است!

صحنه‌های آن فیلم را هنوز بخاطر دارد؟ آن شب با رویای چنین روزهائی سر بر بالین گذاشت؟ خواب نشستن بر صندلی آبنوس و به زانو درآمدن رایزنان فرهنگی را دید؟

او اکنون مدت‌هاست بر این صندلی تکیه زده و برای جهان تعیین تکلیف می‌کند، گرچه اعتبار این فرامین از محدوده زندان‌های ایران فراتر نمی‌رود! چه کسی در آینده نقش دیکتاتور کوچک را در یک فیلم به یاد ماندنی داخلی بازی خواهد کرد؟

پیشوا که اکنون می‌کوشد داردسته شریعتمداری–ولایتی–ذوالقدر را بر امور ایران مسلط کند، روز به روز بیشتر چهره یک حاکم مستبد جهان سومی را به خود می‌گیرد؛ شخصیتی نظیر "عیدی‌امین"۰

او بسیار می‌کوشد با بکارگیر کلماتی مانند "گفتمان" و "لیبرال دمکراسی" در جلد فرزانگی و روشنفکری برود۰ اشعاری بنام غزل‌های عرفانی به تقلید از آیت‌الله خمینی منتشر کرده‌است و یکی دو کتاب هم در باره نماز نوشته‌است، اما اثر به یاد ماندنی او ترجمه مانیفست اخوان‌المسلمین نوشته سید محمد قطب، رهبر این جمعیت از عربی به فارسی است که با نام "حکومت ما" سال‌ها پیش منتشر شد۰ این کتاب را جمع کرده‌اند و دیگر در بازار نیست، زیرا تاثیر پذیری عمیق رهبر با اخوان‌المسلمین و سید قطب را آشکار می‌سازد۰ سیدی که او را در کشورهای عربی دست نشانده انگلستان و جمعیتی را که بنیان‌گذاشت، شاخه‌ای از فرماسونری بریتانیای کبیر با شمایل اسلامی می‌شناسند۰ انجمن حجتیه، تقلیدی بود از اخوان‌المسلمین، برای شیعیان متعصب و در ارتباط با آن!

پاسخ تاریخی فردوسی شعر نو!

البته، پیشوا طراز روشنفکری خود را در حد "جامی" شاعر می‌داند۰ هنوز تا موقعیت کنونی در جمهوری اسلامی فاصله زیادی داشت–درهمان ابتدای پیروزی انقلاب– که در دیداری با مهدی‌اخوان ثالث از او خواست تا حضوری نوبتی در بیت او داشته باشد و ملک‌الشعرا شود۰ اخوان ثالث که روزهای اوج انجمن ادبی خراسان، صدر نشینی خود و راه نیافتن علی‌خامنه‌ای به آن را بخاطر داشت، در پاسخ، به لهجه غلیظ خراسانی گفت:

– ما بر قد رفتیم و نه با قدرت!

اخوان دیگر در آن بیت پا نگذاشت و خلعت ملک‌الشعرائی بیت رهبر به "حمیدسبزواری" رسید، که در آن سال‌ها در خانه کوچه فریدونی مشهد چای بین دیدارکنندگان با حجت‌الاسلام تبعیدی "علی‌خامنه‌ای" تقسیم می‌کرد، جوانی که جاه‌طلبی‌اش بیش از دانش و طبع شعرش است۰

شاید پس از آن پاسخ سنگین اخوان بود که علی‌خامنه‌ای دانست در میان روشنفکران و اهل ادب ایران نمی‌تواند جائی برای خود دست و پا کند و آن گاه که به رهبری رسید زمان را برای مقابله خونین مناسب یافت۰ سعیدامامی که اگر استعدادی جز آدم کشی برای او بتوان قائل شد، همانا روانشناسی و بازشناسی ضعف‌های شخصیتی و جاه‌طلبی‌های روحانیون حکومتی بود، لیست بلندبالائی از اعضای کانون نویسندگان ایران را نزد آقا برد تا تکلیف را روشن کند۰ گزارش "قتل‌درمانی" به این ترتیب تقدیم شد! نام عده‌ای در این لیست خط خورد

که بعدها به قتل رسیدند و عده‌ای نیز قرار شد، در راه آستارا–ارمنستان با مینی‌بوس به دره سرنگون شوند که بخت به یاری‌شان شتافت و جان بدر بردند.

وقتی قتل‌های زنجیره‌ای بر ملا شد و سعید امامی در زندان دهان گشود و گفت آنچه را نباید می‌گفت، پیشوا در نماز جمعه تهران مقتولین و روشنفکران را مشتی روشنفکر و سیاستمدار "دست‌دوم" خطاب کرده و ماجرای قتل‌ها را نیز به گردن جاسوسان اسرائیلی و امریکائی انداخت. پیش از آن و در اوج فشار افکار عمومی برای تسریع در روند اصلاحات، در یک نمایش سرزده، در جمع بسیجیان در دانشگاه تهران حاضر شده بود تا در کسوت یک روحانی روشنفکر، روشنفکران ایران را انگلیسی و "ملکُم" زده خطاب کرده و از صائب تبریزی تجلیل کند. شاعری که برای فرار از ساطور خون چکان صفویه به سبک هندی پناه برد و هر چه می‌گفت، خلاف آن درست بود!

سعید امامی را به جزای همین رازگشائی در زندان خاموش کردند و خلعت او را برای حسین شریعتمداری نگهداشتند تا سناریو دنبال شود: تصفیه خونین روشنفکران، زندان و شکنجه نواندیشان دینی، به تلویزیون آوردن محصولاتی که در اتاق‌های شکنجه ببار می‌آید و یکه‌تازی لباس شخصی‌ها و پیراهن مشگی‌ها در خیابان‌های تهران. همان‌ها که یک دورانی، در آلمان و با لباس قهوه‌ای گارد ویژه آدولف هیتلر بودند!

او می‌گوید و دیگران با اسناد تکذیب می‌کنند!

علی ربیعی مشاور امنیتی رئیس جمهور که از شاخص‌ترین معاونان وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بوده، اندکی بعد از سخنرانی رهبر در نماز جمعه تهران و اعلام قتل‌های زنجیره‌ای بدست عوامل اسرائیل و امریکا، این آدرس را انحرافی اعلام کرد. او بر کل پرونده قتل‌ها اشراف داشت و نماینده خاتمی در اولین هیات رسیدگی کننده به ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای بود. نه تنها مغضوب شد، نه تنها از هیات پیگیری پرونده قتل‌ها حذف شد، بلکه به بهانه مطالب منتشره در روزنامه کم تیراژ "کاروکارگر" به محاکمه هم فرا خوانده شد تا سرانجام این نوع اظهارات را حدس بزند. همزمان، تیم شکنجه‌گران متهمین قتل‌های زنجیره‌ای، زیر نظر حجت‌الاسلام نیازی رئیس دادسرای ویژه نظامی دست بکار شد تا از زبان متهمین اعتراف به جاسوسی برای اسرائیل و امریکا را بیرون بیاورد: فیلم شکنجه متهمین قتل‌های زنجیره‌ای!

پیش از علی ربیعی، عطاءالله مهاجرانی سخنی در رد بیانات پیشوا در دیدار با مصباح یزدی بر زبان رانده بود. رهبر در جمع بسیجی‌هائی که همراه مصباح یزدی به دیدار وی رفته بودند، مصباح را آیت‌الله مطهری ثانی خطاب کرد و مهاجرانی چند ماه بعد در پرسشی در همین ارتباط به روزنامه‌های دوم خردادی گفت: تشبیه مصباح به مطهری یک شوخی‌است!

پیشوا، از آن پس هر گاه هیات دولت با او جلسه مشترک داشت، شرط گذشت ناپذیر دیدار با این هیات را حذف مهاجرانی از ترکیب آن اعلام داشت. این کشاکش آنقدر ادامه یافت تا مهاجرانی استعفاء داد و منتظر فرصت‌های آینده ماند.

شلاق واقعیات بر پشت ابوالقاسم سرحدی‌زاده، که در جناحبندی‌های حزب جمهوری اسلامی پیوسته در کنار هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای باقی مانده بود نیز فرود آمد. او را خاتمی همراه با یک گزارش محرمانه به دیدار پیشوا فرستاد. این گزارش نتیجه تحقیقی بود در باره ترورها، آدم ربائی‌ها، قتل‌ها، یورش به خوابگاه‌های دانشجوئی، حمله به اعضای کابینه خاتمی در نماز جمعه تهران و سرانجام "حوادثی که برای جلوگیری از برگزاری اردوی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت در خرم‌آباد سازمان داده شده بود. سرحدی زاده در دیدار با پیشوا، آهسته و شمرده نتیجه تحقیق را به اطلاع وی رساند:« دست بیت شما در پشت همه این حوادث است!"

علی‌خامنه‌ای با برآشفتگی و پرخاش به او پاسخ داد: «یکباره بگوئید خود من!» و سپس برخاست و محل دیدار را ترک کرد!

سرحدی‌زاده، بعداز این دیدار چنان دچار افسردگی و یاس شد که در فاصله چند روز براثر سکته قلبی در بیمارستان بستری شد و دیگر بندرت در مجلس دهان به سخن گشود، مگر یکبار در همین اواخر که با افسوس و دلهره نسبت به آینده جمهوری اسلامی ابراز نا امیدی کرده و نسبت به سرانجام کار هشدار داد. عضوی از رهبری حزب ملل اسلامی که در آستانه پیروزی انقلاب ۵۷ و پس از ۱۴ سال از زندان رها شده و از همان ابتدا و به امید دفاع از انقلاب و نیفتادن در دام ارتجاع مذهبی در کنار دکتر بهشتی، رفسنجانی و خامنه‌ای ایستاد و حساب خود را با رهبران کنونی موتلفه اسلامی جدا نگهداشت.

پیش از سرحدی‌زاده، پورنجاتی، وقتی در ابتدای کار در مجلس ششم برای تغییر قانون مطبوعات سینه سپر کرد با خشم پیشوا روبرو شد. معاون برکنار مانده صدا و سیما که آبش با علی‌لاریجانی در یک جوی نمی‌رفت و به امید کنده شدن رهبر از جناح راست و رسیدن نوبت به امثال او، از سیمای جمهوری اسلامی کناره گرفته بود! فرمان پیشوا برای دست نزدن به قانون مطبوعات که با جنجال بسیار در آخرین هفته‌های عمر مجلس پنجم به تصویب رسیده بود، در صحن علنی مجلس و به ابتکار مهدی کروبی خوانده شد و امیدوارانی مانند پورنجاتی و سرحدی‌زاده را بر صندلی‌های خود میخکوب کرد. آنها به اینسوی آب رسیده بودند و رهبر در آنسوی آب مانده بود!

ظهور سیامک‌پورزند بر صفحه تلویزیون، ابتدا خنده دار به نظر رسید، بویژه وقتی با حرارت افشاگری می‌کرد و پوست از گوشت جدا شده زیر گلویش لق لق می‌خورد. بقدل احمد محمود در رُمان همسایه‌ها "پیه و گوشت اضافه تنش در زندان آب شده بود!"

این مضحکه جدید وقتی لبخند را از گوشه لب‌های یاران دیروز پیشوا جمع کرد که او در سخنرانی برای عده‌ای که به دیدارش برده شده بودند همین اعترافات خنده دار را سند یورش فرهنگی غرب اعلام کرد تا مردم بجای خواندن چند باره نامه آیت‌الله طاهری اصفهان بروند این اعترافات را بخوانند!

آنها که پورزند نامشان را از روی سیاهه‌ای که بدستش داده بودند یکی بعد از دیگری، غلط و غلوط قرائت کرد همان‌هائی بودند که پیشتر سعید امامی در یک لیست بلند بالا دراختیار رهبر گذاشته بود و حالا حسین شریعتمداری بقایای زنده مانده آن لیست را با پیوند زدن چند چهره مذهبی و مشارکتی بدست پورزند داده بود تا قرائت کند. لیستی که با گذشت زمان کم و بازهم زیاد می‌شود. از این لیست کسانی ممنوع‌الکار، عده‌ای دستگیری، برخی تحت نظر و جمعی حذف می‌شوند، اما شمار آن کم نه، بلکه زیاد می‌شود!

کوبلز بیت رهبری "حسین شریعتمداری" همراه با حجت‌الاسلام امنیتی و پشت پرده‌ای بنام "میرحجازی" که منشی مخصوص پیشواست، سایت اینترنتی پیشوا را با هزینه‌ای گزاف راه انداخته‌است و هر شب آیت‌الله گلپایگانی که نقش اسدالله علم در دربار شاهنشاهی را در بیت

رهبری برعهده دارد، در فاصله نماز مغرب و عشاء صفحه بزرگ مونیتور بیت رهبری را با نیت گشایش اشتهاء به سمت سفره غذا می‌گرداند تا در کنار سیمای سی٠ان٠ان به سایت اینترنتی ولایت هم ایشان و برخی جمع شدگان در اطراف سفره عنایتی کنند٠ سایت "ولایت" با ۹ میلیون تومان هزینه اولیه و از حساب سهم امام راه اندازی شده‌است تا بینندگان را به سایت "آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای" ببرد٠ "آیت الله العظمی" ادامه همان القابی است که نشریاتی چون "شما" موتلفه اسلامی، "لثارات" ارگان لباس‌شخصی‌ها، "حریم" ارگان آستانقدس رضوی و آیت‌الله واعظ طبسی، "فیضیه" ارگان مدرسه حقانی قم به رهبری مصباح یزدی، "کیهان" حسین شریعتمداری برای پیشوا بکار می‌گیرند تا مردم را مرعوب کیش شخصیتی کنند که زمینه‌های آن را پیش از درگذشت آیت‌الله خمینی کشف کرده و برای استحاله انقلاب ۵۷ روی آن حساب کرده بودند!

سابقه شخصیت سازی

پیشوائی که سایت اینترنتی "ولایت" او را آیت‌الله العظمی معرفی می‌کند، وقتی آیت‌الله گلپایگانی فوت کرد و مساله مرجعیت مطرح شد، به توصیه بادمجان دورقاب چینان بیت رهبری رساله‌ای را با ناخنک زدن به رساله‌های دیگران سرهم بندی کرده و قصد انتشار آن در یک میلیون نسخه را داشت که از چنین پروازی بازش داشتند و گفتند "رهبری" و "پیشوائی" نیازمند "مرجعیت" نیست!

شب انتشار این رساله، علمای بزرگ قم، که با آیت‌الله منتظری مرجع مسلم شیعه هم میانه‌ای ندارند با هم جلسه کرده و ساعت یازده شب فرزند آیت‌الله فاضل لنکرانی را با این پیام قاطع به بیت رهبری فرستادند: اگر این رساله منتشر شد، نه ما و نه شما!

فاتحین مغلوب در جنگ با عراق

فتوحات هیتلر همطراز بود با شکستی که آلمان در جنگ دوم جهانی خورد، اما در جنگ ایران و عراق فتحی در کار نبود، مگر بازپس گیری خرمشهر و نیمی از آبادان از ارتش صدام حسین٠ آنچه که بعد از این بازپس گیری و تحمیل شکست به ارتش متجاوزی که خود را فاتح خوزستان اعلام کرده بود، آنچه اتفاق افتاد فاجعه‌ای انسانی و مالی بود٠ یک میلیون کشته و مجروح و هزار میلیارد دلار خسارت و ویرانی!

در آن جمع سه نفره‌ای که جنگ را رهبری کردند، سهم علی‌خامنه‌ای هرگز کمتر از هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی نبود٠

وقتی چشم و گوش‌ها باز شد!

استراتژی جنگی او فتح شرق و غرب از طریق بغداد بود٠ همه آن رویاها با شکست روبرو شد٠ ستادهای جنگی در جنوب جمع شد و برج‌های دیدبانی در میدان‌های مین‌گذاری شده خالی٠ هزاران هزار کشته در میدان‌های جنگ رها شدند و فرماندهان ناکام و درمانده در شعارهایشان به شهرها باز گشتند٠ برج‌های رنگارنگ در تهران سربلند کردند و جنگ بر سر تقسیم قدرت در جبهه‌های تهران آغاز شد٠ آنها که زندانیان را قتل‌عام کرده بودند و آیت‌الله منتظری را مغضوب، تصفیه را ابتدا در میان فرماندهان نیروهای نظامی و سپاهی شروع کردند٠ در میان بازماندگان و بازگشتگان بودند فرماندهان و بسیجیانی که تازه چشم و گوششان باز شده و فهمیده بودند در سال‌های حضور آنها در جبهه، در پشت جبهه چه گذشته و چگونه آرمان‌های انقلاب بسود بازاری‌ها مصادره شده‌است٠ طرح بازنشستگی زودرس را رهبر، که خود را برای پیشوائی آماده می‌کرد ابتدا در سپاه پاسداران به اجرا گذاشت و سپس در ارتش و بسیج٠ صدها فرمانده رده‌های دوم و سوم به بهانه تقلید از آیت‌الله منتظری، مسئله دار بودن، گرایش به مجاهدین انقلاب اسلامی، عضویت و ارتباط با دانشجویان پیرو خط امام و٠٠٠ خانه نشین شدند٠ این تصفیه شامل برخی فرماندهان درجه اول سپاه نیز شد٠ آنها که در رده فرماندهی باقی ماندند یا منشعبین متمایل به ارتجاع و بازار در سازمان مجاهدین اولیه بودند و یا در سال‌های بعد از سوی رهبران پنهان حجتیه در اتاق‌های ستادهای جنگی و ستادهای فرماندهی در استان‌های جنوبی برای چنین روزهائی جا سازی شده بودند٠ طرح ادغام کمیته انقلاب و شهربانی تحت نام نیروهای انتظامی به اجرا گذاشته شد و امثال سردار نظری (فرمانده نیروهای انتظامی مرکز و فرمانده حمله به کوی دانشجویان) و غلامرضا نقدی فرمانده امنیتی و ضد اطلاعاتی در این نیروها شدند تا تصفیه‌های بعدی زیر نظر بیت رهبری و فرماندهی کل قوا بدقت دنبال شود٠ صدها هزار بسیجی خشمگین با کوله‌باری از تبلیغات مذهبی و یاس و کینه به شهرها و روستاها باز گشته بودند٠ در میان آنها نیز بودند مدعیانی که باید از بسیج کنار گذاشته شده و سر جایشان نشانده می‌شدند٠ امثال اکبر گنجی، عمادالدین باقی، جلائی‌پور، محسن میردامادی در سپاه و امثال هاشم آغاجری در بسیج سپاه پاسداران مزاحمینی بودند که حساب و کتاب ناکامی‌ها و شکست طرح‌های جنگی را طلب می‌کردند٠ ناکامی‌ها وشکست‌هائی که همانقدر به پای هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی نوشته شده که به پای علی خامنه‌ای٠ این تصفیه‌ها بسیار گسترده تر از آنچه تاکنون مشخص شده انجام شد و امثال حسین الله کرم، مسعود ده نمکی جانشین تصفیه شدگان شدند٠ دو فرماندهی که یکی در سپاه و دیگری در بسیج بودند و در صورت گشایش پرونده اشتباهات، جنایات و خیانت‌های جنگی همانگونه دهان خواهند گشود که سعید امامی دهان گشوده بود٠ دهان آنها را با درجه و مقام و پست‌هائی که دراختیارشان گذاشته شد بستند٠ حسین الله کرم در سمت فرماندهی اطلاعات عملیات کربلای ۵ متهم ردیف اول اشتباهات عظیمی است که منجر به کشته شدن ۳۷ هزار نفر در این عملیات شد٠ مسعود ده‌نمکی که در بسیج جنوب مرتکب انواع اعمال ناشی از انحرافات جنسی شده و همیشه منتظر محاکمه بود از دل همین تصفیه‌های بسیج و در رکاب فرماندهی کل قوا انصار حزب‌الله و انصار ولایت را تشکیل دادند و از مجازات مصون ماندند٠

تحقیقات در باره طرح‌های خونین و ناکام جنگ با عراق

تا کنون چند کار تحقیقی مهم در باره طرح‌ها و نتایج عملیات جنگی با عراق انجام شده که گفته می‌شود، پس از چند یورش به خانه تهیه کنندگان این تحقیق ارزنده، اکنون این تحقیقات بصورت سی‌دی به خارج از کشور منتقل شده‌است٠ تحقیقی که پرده از بسیاری ترورهای پشت جبهه، سقوط هواپیماها، به روی مین فرستادن دانشجویان خط امام، خالی‌کردن عمدی میدان برای ارتش عراق با هدف نابودی رقبای سیاسی و٠٠٠ بخش‌های قابل توجه آنهاست٠

آن یکه‌تازی که فرماندهان رده اول سپاه پاسداران و بسیج سپاه پاسداران می‌کنند و زانو به زانوی پیشوا در جلسات هفتگی نشسته و طرح و اعلامیه و بیانیه برای مخالفت با اصلاحات، با دولت، با روحانیون ترقیخواه تهیه می‌کنند و زندان‌ها و شکنجه‌گاه در پادگان‌های نظامی برپا کرده‌اند و سالمندان نهضت آزادی را به آن بردند و آن خانه‌ها و شکنجه‌گاه‌های تیمی که نیروهای انتظامی و لباس شخصی‌ها در اختیار دارند از دل این تصفیه و مناسبات فرماندهان نظامی با رهبر و متکی شدن روز افزون رهبر به قوای نظامی برای ولایت و رهبری بیرون آمده تا در باره گذشته و حال سخن نگویند٠

در صحنه سیاسی نیز مجلس سوم یکجا تصفیه شد و مجلس چهارم و پنجم به حجتیه و موتلفه اسلامی وا گذاشته شد٠ آن تصفیه شدگان امروز در مجمع نمایندگان ادواری مجلس جمع شده‌اند و بخشی از بسیجی‌ها و جانبازان تصفیه شده از طریق جبهه مشارکت ایران اسلامی و با حمایت مجمع روحانیون مبارز و مجاهدین انقلاب اسلامی در مجلس

ششم جای گرفته‌اند. آنها تصفیه شدگانی هستند از میان نیروهای بسیج، سپاه، مجلس سوم و مقلدان آیت‌الله منتظری که پس از یک دوره طرد از سوی رهبری و برگمار کنندگان او به رهبری اکنون با رای مردم به مجلس باز گشته‌اند و هر روزنامه‌ای که بسته می‌شود، آنها سر از روزنامه‌ای دیگر در می آورند و بتدریج صریح‌تر و روشن‌تر در باره کانون استحاله جمهوری اسلامی، بازتولید سلطنت و خیزگام به گام برای تبدیل شدن به پیشوا سخن می‌گویند.

اقتدار در هم شکسته!

فاتحینی مغلوب، که شکست را بعد از شکست آزمایش می‌کنند: احمدخمینی را برای همیشه از صحنه حذف کردند، هاشمی رفسنجانی سنگین‌ترین شکست را در انتخابات مجلس ششم متحمل شد و علی‌خامنه‌ای ...

زبانی که او با آن سخن می‌گوید، زبان شکست است، گرچه ظاهری مقتدرانه داشته باشد. پیشوا، برای توجیه عملکرد خود، بجای پاسخ گفتن به پرسش‌های مردم در باره

– فاجعه اقتصادی ۱۲ سال بعد از جنگ،
– سلطه ارتجاع مذهبی بر حاکمیت،
– به زندان رفتن بسیجی‌ها و نسل انقلاب،
– وحشت از بازگشائی درخانه آیت‌الله منتظری و سرازیر شدن سیل جمعیت به سوی قم و خانه‌او،
– غارت کشور توسط آقازاده‌ها و روحانیونی که او را به رهبری رسانده‌اند،
– فتواهائی که امثال مشگینی در قم صادر می‌کند و ملاحسنی در ارومیه،
– ولایت مطلقه جمعیت موتلفه اسلامی،
– طرح خانه عفاف و واریز کردن درآمد آن به حساب بیت رهبری
و....

آدرس تلویزیون لاریجانی را می‌دهد. وقتی او به طناب پوسیده اعترافات سیامک پورزند چنگ می‌اندازد و لیست مغضوبین را از نام‌های جدید پرشمار می‌کند تا از پاسخ بگریزد، کسی به اقتدار او نمی‌اندیشد!

(بقیه **افتخار نصیب کدام ...**)

کتاب خاطرات شعبان‌جعفری را از ترس مقایسه گفته‌ها و **شاه**کارهای او با **شاه** کارهای انصار حزب‌الله و فدائیان ولایت و رسوائی رابطه آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام با شعبان جعفری گرفتند و اگر کتاب خاطرات ملکه مادر نیز جمع شود بدلیل مقایسه‌ایست که مردم با خواندن این کتاب بین مناسبات دربار شاهنشاهی با اوضاع کنونی و بیت رهبری می‌کنند.

آیت‌الله مدرس رضا خان را به سلطنت رساند، آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی سلطنت را به محمدرضا برگرداندند. افتخار بازگرداندن سلطنت نوادگان پهلوی نصیب کدام روحانیون مخالف اصلاحات و خائن به آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ خواهد شد؟

افتخار نصیب کدام روحانیون خواهد شد؟

تلویزیون‌های ماهواره‌ای و شبکه‌های بین‌المللی تلویزیونی اخیرا به بهانه‌های مختلف تصاویری از فرزند ارشد آخرین شاه ایران و برخی از بازماندگان وی را پخش می‌کنند. این تصاویر بینندگانی در ایران دارد که عمدتا متعلق به نسل جوان‌اند. نسلی جان به لب رسیده از فشارهای دم افزونی که مخالفان اصلاحات بر این نسل وارد می‌آورند و دریچه‌ها را یکی بعد از دیگری به روی آنها می‌بندند. نسلی که گذشته را به خاطر ندارد و قضاوت او از دایره رویدادهای امروز ایران و عملکرد نهاد قدرت در جمهوری اسلامی فراتر نمی‌رود. از تبعیض، بیکاری، زورگوئی، زندان، فقر، بی‌تفریحی، ورزش ستیزی، فرهنگ تحمیلی و یکنواخت مذهبی و **گفت** حکومت و **شنود** مردم خسته شده‌است. پایان تمامی روزنه‌هائی که یکی بعد از دیگری به روی مردم و بویژه نسل جوان کشور بسته می‌شود، امید به آنسوی مرزهای ایران است و این بزرگترین خیانتی است که ارتجاع مذهبی و مافیای قدرت و اقتصاد به ایران کردند و می‌کنند. این هشداردهنده‌ترین پاسخی است که در آخرین نظرسنجی‌های حکومتی بخشی از مردم در باره خطر دخالت نظامی امریکا در ایران داده‌اند: امریکا اگر بیآید با ما چه می‌کند که حکومت نکرده؟

بزودی قوی‌ترین شبکه‌های تلویزیونی فارسی زبان، در کنار یک رادیوی ۲۴ ساعته فارسی زبان کار خود را شروع خواهد کرد. این دو شبکه، در ادامه سیاست جورج بوش برای باصطلاح گفتگوی مستقیم با مردم ایران راه‌خواهد افتاد. در داخل ته‌مانده مطبوعات را محسنی اژه‌ای، نماینده قوه قضائیه در هیات نظارت بر مطبوعات می‌خواهد جمع کند و تلویزیون لاریجانی از تشکیل میزگرد با برادرش محمدجواد لاریجانی و منفورترین چهره‌های مخالف اصلاحات که عمدتا از میان رهبران جمعیت موتلفه اسلامی انتخاب می‌شوند همانقدر خسته نمی‌شود که مردم ایران و نسل جوان کشور از آنها خسته و بی‌زار شده‌اند. فاصله نمازگزاران در صف نمازجمعه‌ها را باندازه دو تا سه جانماز زیاد کرده‌اند تا بلکه خالی بودن آنها در فیلم‌های تلویزیونی به چشم نیآید و عنوان تکراری نماز میلیونی و دشمن شکن جمعه، هر بعد از ظهر جمعه و هر روز شنبه در رادیو، تلویزیون و مطبوعات تکرار شود. اوباش را برای برهم زدن سالم‌ترین تفریح روزهای تعطیل به کوه‌های اطراف تهران می‌فرستند و مردم را از غروب، به بهانه ممنوعیت ۱۲ شب به بعد از پارک‌ها بیرون می‌کنند و می‌فرستند خانه. آنجا که وقتی در بسته می‌شود، امنیتی فراهم می‌آید و تصاویری از لس‌آنجلس و در لابلای آنها از خاندان سلطنتی پخش می‌شود. اینها را پیامی از دنیای آزاد معرفی می‌کنند. تیراژ کتاب به زیر دو هزار رسیده‌است و تیراژ انگشت شمار مطبوعاتی که هنوز مردم به آنها علاقمندند از مرز ۵۰ هزار تجاوز نمی‌کند. اما در این کسادی بازار اگر جلوی انتشار کتاب خاطرات شعبان جعفری (بی‌مخ) را نگرفته بودند، بزرگترین تیراژ کتاب سال‌های اخیر را بدست آورده بود و مرز پر فروش‌ترین کتاب را پشت سر می‌گذاشت. کتاب خاطرات ملکه مادر (همسر رضاخان، مادر آخرین شاه و مادر بزرگ خانواده سلطنتی) اکنون در بورس کتاب ایران است! **بقیه در ستون قبل**

بر فراز برج‌های دوبی

شب زنده‌داران را کسی به نماز صبحگاهی فرا نمی‌خواند!

در آب‌های شیخ نشین دوبی، ساختمان بهشت کوچکی را در یک جزیره مصنوعی آغاز کرده‌اند، که حدس و گمان‌های بسیاری در باره آن وجود دارد۰ از جمله این حدس و گمان ها میزان سرمایه‌ایست که برای این پروژه در نظر گرفته‌اند و کسانی که در این سرمایه‌گذاری سهم دارند و یا از هم اکنون برخی تاسیسات آن را پیش خرید کرده‌اند۰ از آنسوی آب، کسی سرمایه و نقدینگی از آب گذشته‌ای را از قلب تهران تا قلب این جزیره مصنوعی منتقل کرده‌است؟

از نقدینگی سرگردانی که دراختیار صاحبان قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی است، در کنار بگیروببندها، زندان کردن این و آن، قتل و بستن مطبوعات جزیره‌ای مصنوعی نیز در دل آب‌های دوبی سر از آب بیرون می‌آورد۰ در این جزیره، بدور از هر چشم تیزبینی می‌توان ملاقات‌های مهم سیاسی و شاید هم غیر سیاسی را ترتیب داد۰ آنچه که نه در تهران، بلکه در هتل‌های دوبی هم دیگر ممکن نیست و بسرعت فاش می‌شود۰

امنیت؟ زیاد نگران آن نباید بود۰ قایق‌های توپدار سپاه پاسداران و پروازهای اختصاصی شرکت هواپیمائی ماهان هر نوع امنیتی را تضمین می‌کنند! نام جزیره مصنوعی "PALM" است و تجهیزات عظیم لایروبی و نقل وانتقالات از ساحل دوبی نیز دیده می‌شود۰

برای برپائی "ونیز" در ایتالیا نیمی از جنگل‌های اروپا را قربانی کردند و برای برپائی جزیره مصنوعی Palm در دوبی نیمی از آرزوهای مردم ایران برای رهائی کشور از عقب ماندگی را(۱۰) ونیز را تجار بزرگ ایتالیا در اوج اقتدار سرمایه‌داری تجاری و در رقابت با بازرگانان اسپانیائی و پرتقالی بنا کردند و PALM را تجار به قدرت رسیده در جمهوری اسلامی و عقب مانده‌ترین مناسبات سرمایه‌داری درایران۰

شهرک‌سازی در دوبی پروژه‌های شهرک‌سازی، پس از اعلام محاصره اقتصادی ایران توسط امریکا و اروپا و آغاز گشایش دفاتر تجاری در این شیخ نشین خلیج فارس شروع شد۰ اجناس را یک لا به دوبی منتقل کردن و چند لا به ایران۰ آنکه به خاک سیاه نشانده شد مردم ایران بودند که هم چوب را خوردند و هم پیاز را۰ هم غارت شدند و هم بنام اسلام شمشیر بر گردنشان فرود آوردند و زبانشان را بریدند!

بعدها، وقتی برج سازی در تهران و مشهد متوقف شد و حجت‌الاسلام سابق غلامحسین کرباسچی شهردار تهران در برابر حجت‌الاسلام محسنی اژه‌ای در دادگاه ایستاد و ساختمان سازی در تهران متوقف شد، برج سازی در دوبی شروع شد۰ دو حجت‌الاسلامی که هر دو فارغ التحصیل مدرسه حقانی قم بودند و شجره اولی–کرباسچی– بیش از دومی به روحانیت باز می‌گشت و در قم ریشه داشت۰

منطقه آزاد "جبل‌علی" دوبی ابتدا رقیب منطقه آزاد کیش شد و مدیران آن کمر "مرتضی الویری" را شکستند که در جزیره آزاد تجاری کیش حکم می‌راند۰ جبل‌علی، سپس به کانونی دفاتر بزرگترین شرکت‌های تجاری جهان تبدیل شد و بسیاری از شرکت‌های تجاری جهان که درابتدا قصد استقرار در کیش را داشتند، بی‌اعتماد به آینده ایران و نگران از آینده نا مطمئن حاکمیت چندگانه جمهوری اسلامی تخته‌پوست خود را در دوبی پهن و بانک‌های این شیخ نشین را صندوق‌دار خود کردند!

توسعه شهرک‌های اطراف "جبل‌علی" با سرعت توفان دریائی شروع شد۰ تجارت، سیاست و سیاحت نام ۲۰۰ تا ۲۵۰ پروازی شد که هر هفته از ایران وارد فرودگاه دوبی شدند۰ شهرک "DUBAI MARIA" از دل همین پروازها بیرون آمد، همچنان که سرمایه‌گذاری خانواده هاشمی رفسنجانی در خطوط هواپیمائی دوبی و پیوند خوردن آن با شرکت هواپیمائی ماهان، که سرمایه و مدیریت آن را خانواده هاشمی رفسنجانی برعهده دارند از دل همین پروازها بیرون آمد! آنچه در تهران ممکن نبود، در DUBAI MARIA ممکن شد؛ چه در سیاحت و سیاست و چه در تجارت۰ آنچنان که اکنون بسیاری از ایرانیانی که از اروپا و امریکا راهی ایران می‌شوند، پرواز دوبی–تهران را به خطوط دیگر ترجیح می‌دهند، حتی مسافرانی که از استرالیا راهی تهران می‌شوند توقف و گشتی در دوبی و DUBAI MARIA را به فرودگاه‌های زوریخ و فرانکفورت و دیدن پلیس‌های موبور اروپائی ترجیح می‌دهند۰ اگر در زوریخ و فرانکفورت پلیس برای مسافران ایرانی چشم نازک می‌کند و در کیف و جیب ایرانی‌ها دنبال فرماندهان القاعده می‌گردد، در دوبی پلیس نرمخو گمرک فرودگاه دنبال سرکیسه شُل و جیب پُر پول می‌گردد۰ کافی است این هر دو را داشته باشی تا پلیس فرودگاه دوبی همان نقشی را ایفاء کند که ماموران یونیفورم پوش مقابل هتل‌های بزرگ اروپائی برای میهمانان هتل!

فاز اول شهرک Maria تا سال ۲۰۰۴ آماده تحویل است۰ این فاز دارای ۶ برج است با ۶۴ ویلا که در هر برج حدود ۱۱۰ واحد آپارتمانی قرار دارد۰ امارات متحده عربی، از همان ابتدا که خشت روی خشت در Maria گذاشته شد اعلام کرد که آماده فروش این آپارتمان‌ها و ویلاها به خارجی‌هاست۰ در دوبی، آن خارجی که دولت امارات عربی از آن نام می‌برد کسی نیست جز پولدارهای جمهوری اسلامی۰ در جمهوری اسلامی یافتن آنکه پول دارد و می‌تواند در دوبی آپارتمان در برج بخرد و یا ویلا در دوبی همان است که در تهران برج نشین است و اگر صاحب وثیقه‌ای ۵ میلیارد تومانی نباشد، با صاحبان این وثیقه‌های افسانه‌ای در ارتباط است۰ بر فراز این برج‌ها کسی اذان نمی‌گوید و شب زنده‌داران خواب زده را به نماز صبحگاهی فرانمی‌خواند!

قیمت هر آپارتمان ۳ خوابه ۱۴۰ متری از ۸۷۵۰۰۰ (۲) شروع می‌شود و ۷ میلیون درهم برای ویلا ها می‌رسد۰ بازاریاب‌ها و کاربدستان شرکت‌های واسطه فروش این آپارتمان‌ها با فروش‌های فوق‌العاده از آخرین نمایشگاه امارات متحده در تهران به دوبی بازگشتند۰ برج "**فیروزه**" زودتر از هر برج دیگری پیش فروش شد۰

این نمایشگاه در تهران تمام شد اما سفر متقاضیان برای بستن قرارداد خرید ویلا و آپارتمان به دوبی چنان ادامه یافت که گسترش شهرک‌سازی و برج سازی در دوبی را اجتناب ناپذیر کرد۰ هرکس در دوبی صاحب ملک باشد اجازه اقامت دائم در دوبی را کسب می‌کند و این اقامتی وسوسه انگیز برای آن کسانی در حاکمیت جمهوری اسلامی است که از عاقبت کار در جمهوری اسلامی نگرانند و جای پائی را برای

عقب‌نشینی‌های آینده جستجو می‌کنند. این همان وسوسه و دوراندیشی است که از دل آب‌های دوبی، در قامت جزیره افسانه‌ای PALM سر برآورده‌است.

اینترنت سیتی پیش از MARINA، شهرک INTERNET CITY در دوبی تاسیس شده بود که مهر معتبر "مایکروسوفت" ضامن بقای آنست. شاید ۹۰ تا ۹۵ در صد ساکنین دوبی ندانند مایکروسوفت یعنی چه و کاربرد اینترنت چیست؟ اما آنها که این شهرک را بنا نهاده و مایکروسوفت را به آن دعوت کرده‌اند، پیش از آنکه نگاهی به اطراف خود در دوبی داشته‌باشند به آن دورها، به ایران چشم دوخته‌اند. به بازار پررونق اینترنت در آن و به سطح بالای روشنفکری- دانشجوئی آن، که قاهره با تمام سوابق دانشگاه "الازهر" توان رقابت با آن را ندارد. در تهران به صهیونیسم ناسزا می‌گویند و برای اسرائیل شاخ و شانه می‌کشند، اما سرمایه‌دار اسرائیلی گشتی در دوبی زده و با سودی دولاپهنا، که از جیب ایران درآورده به تل‌آویو باز می‌گردد. بزرگترین نمایشگاه کامپیوتری دوبی که هر سال برپا می‌شود در آغوش شهرک INTERCITY رشد کرده و بزرگ شده‌است. نام این نوزاد پرقدرت JETEX است، که هر سال در دوبی بزرگترین قراردادهای کامپیوتری را منعقد کرده و سال بعد پر توان‌تر و امیدوارتر به دوبی باز می‌گردد. بانک‌های پررونق دوبی با ثبت این معاملات و ذخیره پول تجار بزرگ ایرانی در بورس‌های بزرگ جهانی قد علم کرده‌اند.

گرمای هوا در فصل "خرما پزان" دوبی شاید خرما را شیرین کند، اما پیش و بیش از خُرما کام تجار ایرانی، بانک‌های کارگزار این تجار و شرکت‌های بزرگ صادر کننده کالا به ایران را شیرین می‌کند. جدال این دو گرما، در طول روزهای بلند تابستانی، که قوی‌ترین کولرهای گازی نیز در کاهش آن برای صاحبان ثروت نقش دارند، با غروب آفتاب به نتیجه می‌رسد. روز و گرما با هم به پایان خط می‌رسند و سود و گردش شبانه با هم به ساحل دریا می‌آیند!

فساد و عیاشی در کنار تجارت ثروت مردم غارت شده ایران، به خونی می‌ماند که در رگ‌های سوداگران عرب در گردش است و خون فاسد را فاسدتر می‌کند. درکنار دختران جوان ایرانی که با کاروان "تجارت جنسی" از اقصی نقاط ایران به شیخ نشین‌ها منتقل می‌شوند، شبکه‌ای رقیب، دختران کم سن و سال تاشکندی را اخیرا به دوبی منتقل کرده‌است. آنها به هتل‌ها رفت و آمد دارند، روسی و ازبکی را با ۴۰- ۵۰ لغت انگلیسی و عربی صحبت می‌کنند، اما وقتی برای خرید در بازار دوبی‌ظاهر می‌شوند فارسی شکسته بسته شان بهتر از انگلیسی و عربی است!

عیاش‌ترین و فاسدترین سوداگران عرب در اتحاد با همتایان ازبک خود، روی پول ایرانی‌ها حساب باز کرده‌اند. همان حسابی که مایکروسوفت، برج‌سازان محلی و... باز کرده‌اند!

۱- ونیز را روی سطح ایجاد شده و از آب بیرون آمده تنه درخت‌های عظیم بلوطی که کنار هم در کم عمق‌ترین قسمت دریا فرونشانده بودند بنا کردند و گفته می‌شود نیمی از درخت‌های اروپا را با پول تجار و حمایت کلیساها برای انتقال به این نقطه و ساختن جزیره ونیز قطع کردند.

۲- هر دلار برابر ۳٫۶۷ درهم است.

بازی اطلاعاتی-امنیتی در دوبی مانع تشکل بزرگترین اقلیت ایرانی در این شیخ نشین شده‌است

قلعه‌ای با برج و بارو بنام کنسولگری

نگاهی به سرگذشت کنسولگری جمهوری اسلامی در "دوبی"

فصل‌الخطاب هر گزارش و سخنی در باره موقعیت این شیخ نشین در قلب شبکه تجارت جهانی با ایران است. آشنائی با کارکنان سفارت و نحوه زندگی آنها از یکسو و رقابت کش‌داری که بر سر رسیدن به مقام کنسولی در دوبی وجود دارد نیز از سوی دیگر اهمیت اقتصادی و سیاسی دوبی برای جمهوری اسلامی را نمایان می‌کند، همانگونه که مناسبات پلیس محلی با کنسولگری جمهوری اسلامی نشانگر سبیلی است که کنسولگری علاوه بر شیوخ، از پلیس محلی هم چرب می‌کند.

از هر کس که با دلالی، تجارت و حمل کالا به ایران در بازار دوبی سروکار دارد در باره محل کنسولگری جمهوری اسلامی سئوال کنید پاسختان را می‌دهد؛ حتی اگر بیشتر کنجکاو باشید برایتان تعریف می‌کنند که ساختمان کنسولگری ظرف دهسال گذشته سه بار تغییر محل داده‌است. این کنسولگری سال‌ها در ساختمانی متروکه در یکی از محلات قدیمی دوبی مستقر بود تا آنکه همراه چند کنسولگری دیگر به منطقه‌ای جدید کوچ کرد و در ساختمانی کوچک همسایه هند و پاکستان شد.

یک ایرانی جا افتاده، قدیمی اما در ارتباط با ایران در دوبی به من می‌گوید:

- انتخابات ۷۶ در همین محل کوچک برگزار شد. استقبال ایرانی‌های دوبی از این انتخابات چنان گسترده بود که همه اتاق‌های کنسولگری به انتخابات اختصاص یافته بود؛ حتی با این حال ساختمان کنسولگری گنجایش چنین استقبالی را نداشت. پیر و جوان، کارگر و سرمایه‌دار و کارگزار و کارمند و خلاصه هرکس شناسنامه ایرانی خود را در جیب داشت به کنسولگری مراجعه کرده بود تا رای بدهد. فقط شهرهای ایران در خرداد ۷۶ توسط مردم تحول خواه ایران فتح نشده بود، شهر کوچک دوبی را هم ایرانی‌های علاقمند به سرنوشت ایران فتح کرده بودند. محمدخاتمی، نه فقط در ایران، بلکه در دوبی هم با اکثریت قاطع به ریاست جمهوری انتخاب شد.

یک ایرانی دیگر، هنگامیکه در حاشیه ساحل دوبی با هم قدم می‌زدیم و اطلاعاتش را دراختیارم می‌گذاشت، در باره انتصاب کنسول جدید جمهوری اسلامی در دوبی‌گفت:

- کنسولگری جمهوری اسلامی، بعد از انتخابات دوم خرداد، که ناگهان احترام محلی ها را نسبت به ایرانی‌ها چند برابر کرده‌بود، به یکی از گرانترین و بهترین مناطق دوبی منتقل شد. آن انتخابات و آن رای عزت و احترام ما را در دوبی بالا برده بود، چنانکه کارکنان کنسولگری و وزارت خارجه جمهوری به فکر برج و قلعه‌ای در خور این انتخابات برای خود افتاد و دست به کار ساختن برج و بارو شد! چنان قلعه‌ای برای کنسولگری جمهوری اسلامی ساختند که عظمت آن فقط با کنسولگری انگلستان در دوبی قابل قیاس است! ساختمانی آجری، با ستون‌های بلند که در میان

باغی سرسبز با دیوارهای بلند قرار گرفته‌است. این بنا در فاصله دو انتخابات ۷۶ و ۸۰ برپا شد و نمادی شد از آگاهی مردم و اراده‌آنها برای تعیین سرنوشت خویش در پای صندوق‌های رای. انتخابات ۸۰ (دور دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی) در همین محل برگزار شد. اتاق‌ها و سالن‌ها گنجایش جمعیتی به مراتب بیشتر از انتخابات سال ۷۶ را داشتند، اما شور و هیجان مردمی و خودجوش آن انتخابات، اینبار گرفتار بروکراسی اداری و تحمیلی کنسولگری شده بود. کارکنان کنسولگری که آشکارا از شرکت مردم در انتخابات راضی نبودند، مردم را در گرمای شدید دوبی ساعت‌ها شناسنامه بدست پشت در و دیوارهای بلند کنسولگری معطل نگهداشتند. کارکنان سفارت در روز رای گیری انتخابات ۸۰ ادب ظاهری را حفظ کردند اما تبسم سرد و خشک آنها هیچ نشانی از همراهی و همدلی با مردم را نداشت.

ریشه ایرانی‌ها در دوبی

ایرانی‌های قدیمی دوبی با چنان علاقه و دقتی درباره زندگی خود و مقامات کنسولگری که یگانگی چندانی با مردم ندارند توضیح می‌دهند که حتی اگر دوبی را ندیده باشید هم می‌توانید آن را تجسم کنید. همین ایرانی‌ها از بیگانگی دیگری هم سخن می‌گویند: ارواحی کیف بدست، با پیراهن‌های سفید بی یقه و صورتی که آن را با ماشین سرتراش شماره یک چنان تراشیده‌اند که گوئی تیغ به صورت کشیده‌اند. وارد هتل‌های گرانقیمت دوبی می‌شوند و چند روز بعد به ایران باز می‌گردند. با ایرانیان دوبی کمترین تماس را می‌گیرند تا کسی سر از کارشان در نیآورد.

کنسولگری دوبی به ظاهر کارهای مربوط به شناسنامه، وکالت، نسبیت، گذرنامه، ویزا و غیره را انجام می‌دهد که همیشه نیز برای انجام همین امور مملو از ایرانی‌های مقیم دوبی است. وقتی پلیس اماراتی به لباس فُرم ویژه دولت برای امور شناسنامه ایرانی‌اش به کنسولگری مراجعه می‌کند، تازه می‌توانید به ریشه‌های عمیق ایرانیان در دوبی پی‌ببرید. تازه بعد از دیدن این صحنه‌هاست که از آن همه بی‌لیاقتی برای تاثیر گذاری فرهنگی روی ایرانیان دوبی افسوس می‌خورید. بجای فرهنگ ایرانی، ارتجاع مذهبی و قوانین خشک مذهبی را تبلیغ می‌کنند که هیچ طرفداری ندارد و ایران را علیرغم آن حضور مالی و فرهنگی که در دوبی دارد، تا حد یک شیخ نشین مرتجع منطقه پائین می‌آورد.

یک ایرانی دیگر می‌گفت: برای ما قاری قرآن می‌فرستند و برای ایرانی‌ها مسابقه قرائت قرآن می‌گذارند. از این چیزها که همیشه پیدا می‌شود. وقتی گوگوش برای کنسرت به منطقه آمد، استقبالی که از او شد که از هیچکس تا حالا نشده بود.

ویزای امریکا

مراجعین روزانه کنسولگری جمهوری اسلامی روز به روز افزایش می‌یابد و اگر کسی ادعا کند کنسولگری جمهوری اسلامی در دوبی در مقایسه با دیگر کنسولگری‌ها بیشترین مراجعه را دارد ادعائی باطل نکرده‌است. گیشه صدور ویزا برای ایران شلوغ‌ترین گیشه است. خیلی از ساکنین دیگر کشورها نیز ترجیح می‌دهند با اقامتی کوتاه در دوبی ویزای ایران را در این کشور دریافت کنند. پروازهای اروپا–ایران، از طریق دوبی هم ارزان‌تر و هم خدمات داخلی آن بهتر از پروازهای مستقیم اروپا – تهران است.

بیمارستان ایرانی دوبی هم یکی از قدیمی‌ترین بیمارستان‌های دوبی است که با همیشه با استقبال مردم محلی و ایرانی‌های ساکن دوبی روبروست. مدیریت و کارکنان آن زیر نظر مستقیم کنسولگری فعالند.

همین وابستگی، که کنسولگری جمهوری اسلامی نیز نه تنها در پی پنهان کردن آن نیست، بلکه در باره آن تبلیغ و بزرگ‌نمائی نیز می‌کند باعث این شایعه شده که عده‌ای در این بیمارستان عامل خبری کنسولگری‌اند. یک باشگاه ورزشی–فرهنگی نیز ایرانی‌ها در دوبی دارد که مجموعه بزرگ و قابل توجهی است. در اینجا هم کنسولگری جمهوری اسلامی به گونه‌ای رفتار کرده که همان اتهامات بیمارستان ایرانیان شامل حال این مجموعه هم شده‌است. این باشگاه ورزشی دارای هتل و رستورانی است که اغلب ماموران و مقامات محلی و یا کنسولگری از آن استفاده می‌کنند. سینما و تاتر نیز از دیگر فعالیت‌های این مجموعه است.

اگر ایرانیان دوبی را به حال خود بگذارند و جمهوری اسلامی دست از تبلیغات مخرب و تحریک کننده‌اش بردارد، هیچ نیازی به فتح نظامی این کشور نیست. پول ایران و جمعیت ایرانی دوبی خود برای چنین فتحی کافی است.

برای دیدن یک نمایش به باشگاه ایرانیان رفتم. درست قبل از شروع نمایش، تعداد زیادی مرد و زن با ریش و چادر سیاه در سالن نمایش جمع شده بودند تا نمایش را ببینند. آنها نه برای تظاهرات آمده بودند و نه قصد هیچ نوع تبلیغی را داشتند، کارمندان، کارکنان و وابستگان اعزامی نهادهای مختلف جمهوری اسلامی به دوبی بودند که با این شکل و شمایل آشنا در یکجا جمع شده بودند. پلیس محلی که در بازار و کنار هتل‌ها و ساحل دوبی بیشترین اطمینان و احترام را نسبت به ایرانی‌ها دارد، در آن روز چنان در اطراف سالن نمایش بالا و پائین می‌رفتند که گوئی قرار است اسامه بن‌لادن با چتر نجات در آن سالن فرود بیآید. در مدارس قدیم و جدید ایرانیان دوبی هم وضع به همینگونه‌است، یعنی فاصله گیری ایرانی‌های قدیمی و ایرانیان عادی از معلمین و کارکنان ریشوئی که کنسولگری جمهوری اسلامی به این مدارس تحمیل کرده‌است. این تحمیل به آسانی صورت می‌گیرد، زیرا بخشی از هزینه این مدارس را کنسولگری می‌دهد، اما همسانی و دوستی بین این افراد و ایرانیان دیگر هرگز در این سال‌ها ممکن نشده‌است. چه کسی می‌تواند کسانی را که متهم به خبرچینی برای کنسولگری هستند به دوستی انتخاب کند و به درون خانه و زندگی خود ببرد؟

با پرس و جوئی اندک مسئول امور فرهنگی کنسولگری را معرفی می‌کنند: "حسینی" از اهالی استان بوشهر. این هم از آن رازهای سر به مهر است که در هر دو تشکیلات اطلاعاتی–امنیتی پیش و پس از انقلاب ۵۷ خیلی از ماموران امنیتی به نام مستعار "حسینی" علاقمند بودند و هستند!

نام سرکنسول دوبی نیز "جواد مخصوص" است، با قدی کوتاه و ریشی که گوئی در پایان دو طرف صورت اصلاح شده وی چسبانده‌اند. این یگانه نشانه و یا بقایای اسلام در اوست که از کناره‌های شقیقه و از دو گونه صورت تا چانه عقب نشینی کرده‌است.

ماموریت در کنسولگری و یا هر اداره وابسته دیگری در دوبی سرقفلی دارد؛ نه بخاطر آب و هوایش، بلکه بخاطر درآمدش و برای آمدن و ماندن اغلب چهره امنیتی و فعال در خبر جمع کنی به خود می‌گیرند.

بازی امنیتی–خبرچینی، که سر نخ آن به کنسولگری جمهوری اسلامی وصل است، باعث شده تا ایرانیان مقیم دوبی، علیرغم کثرتی که دارند نتوانند بعنوان یک اقلیت مقتدر متشکل شده و از حقوق خود در دوبی دفاع کنند. به این تفرقه کنسولگری دامن می‌زند تا هم با ایرانیان متشکل مقیم دوبی طرف نباشد و هم با دامن زدن به بدبینی بین ایرانیان بر جمعیتی متفرق اما انبوه حکومت کند!

اشاره‌ای به روشنائی روز– بخشی از رهبری جمهوری اسلامی، بویژه مخالفان دولت خاتمی و اصلاحات، آنچه را به زعم خویش از چین آموخته‌اند مقابله با تحصن دانشجوئی و تظاهرات جوانان این کشور در میدان "تیان‌مین" است۰ آنها و بویژه رهبر جمهوری اسلامی که در زمان ریاست جمهوری خود سفری به چین کرده و آشنائی سطحی و ابتدائی با چین پیدا کرده بر این تصورند که آنچه ایران به آن نیازمند است اصلاحات اقتصادی است و نه سیاسی و با این اصلاحات می‌توان اصلاحات سیاسی را متوقف کرده و حتی دست به سرکوب گسترده زد۰ طرفداران این الگوی باصطلاح چینی نه با سنن و فرهنگ چین و نه با جامعه چین آشنائی دارند و نه نگاهشان به فساد اقتصادی حاکم بر جمهوری اسلامی نگاهی عمیق است۰ فسادی که مانند سرطان پیشرفته، تمام سلول‌های بیمار را آلوده کرده‌است۰ آنها که شش سال است زیر گوش رهبر مدل اصلاحات چینی را زمزمه می‌کنند و انقلاب فرهنگی به سبک انقلاب فرهنگی چین، اما با نام "مقابله با تهاجم فرهنگی" را به رهبر توصیه کرده و از او می‌خواهند تا پرچم این انقلاب را بدست گیرد، قطعا بهتر از هر کس دیگری می‌دانند که چنین تحولی در جمهوری اسلامی ناممکن است، مگر با حذف خود آنها از صحنه اقتصادی و سیاسی کشور۰ بهترین نمونه این یقین قاطع سرنوشتی است که طرح مبارزه با فساد اقتصادی و اختلاس و محاکمه نمایشی چند آقازاده درجه دوم در دادگاه‌های جمهوری اسلامی پیدا کرد۰

طرح مقابله با تهاجم فرهنگی به سبک انقلاب فرهنگی چین را "سعیدامامی" بعنوان سوغات با خود از امریکا به ایران برد و در دورانی که معاون سیاسی و هدایت کننده علی‌فلاحیان در وزارت اطلاعات و امنیت بود، با راه‌اندازی برنامه‌های "هویت" و اعترافات تلویزیونی و ربودن و کشتن دگراندیشان انقلاب فرهنگی را شروع کرد۰ پس از خودکشی شدن سعید امامی در زندان، تیم‌های تحت رهبری سعید امامی، پس از مدتی سرگیجه و سرگردانی، یکبار دیگر در بیت رهبری طرح ضرورت "مقابله با تهاجم فرهنگی" را برای گریز از اصلاحات سیاسی به وی توصیه کردند۰ نبود سعید امامی و سعیدی‌سیرجانی در صحنه را حسین شریعتمداری و سیامک پورزند جبران کردند و انقلاب فرهنگی به سبک جمهوری اسلامی ادامه یافت۰ چنان، که رهبر جمهوری اسلامی در حد یکی از اعضای تیم‌های بازجوئی و اعتراف گیری در صحنه حاضر شد و طی نطقی کشف تهاجم فرهنگی را بنام خود اعلام داشت و از همگان خواست تا این اعترافات تلویزیونی را حاصل زیرکی‌های اطلاعاتی–امنیتی او بدانند! بدین ترتیب، پرچم انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی در دست رهبر باقی ماند!

آیا چین و آنچه در آن گذشته و می‌گذرد، وجوه مشترکی با جمهوری اسلامی دارد؟ قدرت اقتصادی، توان نظامی، جمعیت، سنت انقلابی، زیرکی کنفسیوسی مردم چین و موقعیت جهانی چین با جمهوری اسلامی، با اسلام و با سنن و آداب مردم ایران همآهنگ است؟ مافیای اقتصادی حاکم بر جمهوری اسلامی شباهتی به ساختار اقتصادی چین دارد؟ سرمایه‌داری تجاری آنگونه که بر جان و مال مردم در جمهوری اسلامی چنگ انداخته در چین حکم حکمرانی می‌کند؟ اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست چین هم همان ترکیبی را دارد که مجمع تشخیص مصلحت نظام، بعنوان پلیت‌بوروی جمهوری اسلامی دارد؟ شاید مقاله زیر، پاسخی باشد به سئوالات بالا!

از انقلاب فرهنگی چین تا تهاجم فرهنگی

دفاتر مارکسیستی– نشریه تئوریک حزب کمونیست آلمان ترجمه– داوود آذری

رهبری چین با وجود آنکه عملیات ترور علیه مرکز تجاری نیویورک را شدیدا محکوم کرد، تهاجم امریکا به افغانستان را با سکوت برگزار کرد۰ چرا؟

دیرزمانی است که تاکتیک سکوت چین برای چپ اروپا نوعی یاس به همراه آورده‌است۰ آیا این یک سنت قدیمی در سیاست‌های تاکتیکی و استراتژیکی چین نیست که دنیای کم اطلاع از نحوه دیپلماسی چین آن را غیر عادی تلقی می‌کند؟

کمونیست‌های شوروی همیشه امیدوار بودند انقلاب چین بسرعت شتاب گرفته و قدرت مسکو را تقویت کند، اما آن‌ها سال به سال از چین مایوس‌تر شدند۰ سردی روابط میان دو حزب کمونیست شوروی و چین، زمانی عمیق شد که "اولبریخت" (رهبر جمهوری دمکراتیک آلمان) در ۱۸ ژانویه سال ۱۹۶۳(ششمین کنگره حزب کمونیست جمهوری دمکراتیک آلمان) بحث شدیدی را در باره آینده چین و رد انقلاب فرهنگی این کشور پیش کشید۰ این در دورانی بود که توهمات چپ اروپا، در پی نتایج انقلاب فرهنگی سال ۱۹۶۸ منتظر نوزادی بنام جامعه بی‌طبقه در چین بود۰ وضع حمل باید با یک شوک بزرگ و سریع انجام می‌شد۰ از این بحث و آن توهم جز یاس چیزی باقی نماند۰

رویاهائی که تعبیر نشد!

امید سرمایه‌داری جهانی، بویژه امریکا برای دیدن چین از هم پاشیده، کمتر از ناامیدی چپ‌های اروپا از کار در نیآمد۰

پس از دخالت نظامی انگلستان در سال ۱۸۴۲ که به عقد قرارداد نانچینگ منجر گردید و درهای شانگهای و سه شهر بندری دیگر چین را به روی کالاهای انگلیسی گشود، انگلیسی‌ها به کشاورزان خود گشایش یک بازار پرحجم و سودآور را جهت صدور کالاهای انگلیسی وعده دادند:«تمام کالاهای کارخانه‌های لانکشیر انگلیس قادر نخواهد بود حتی جوراب یک استان چین را تامین کند۰»(ن۰ج۰اوسترهامل"چین و اقتصاد جهانی"– ۱۹۸۹) اما چینی‌ها به همان مُچ‌پیچ‌های سنتی خود اکتفا کردند و جوراب‌های انگلیسی را نپوشیدند۰

نباید تصور کرد که سرمایه‌داران غربی از هوشمندی مردم چین درس‌های لازم را آموخته‌اند۰ نشریه اکونومیست د رتاریخ ۱۹۹۸٫۳٫۲۸ و در رابطه با رویای چینی‌ها برای مصرف فیلم عکاسی "کداک" که تولیدی انگلیس است چنین نوشت:« مصرف فیلم عکاسی در چین سالیانه نصف یک حلقه فیلم عکاسی برای هر خانواده چینی است، اگر کوشش شود که مصرف این کالا در هر خانواده چینی سالانه حتی به یک حلقه فیلم کامل برسد، بازاری برای کالای انگلیسی در چین فراهم خواهد شد که میزان آن به اندازه کل مصرف سالانه مردم امریکاست»۰ این رویا نیز به واقعیت نپیوست و چینی‌ها دروازه‌ها را نگشودند و بازار داخلی را برای تولید ملی باقی گذاشتند۰

سرازیر شدن سرمایه‌خارجی به چین در بیست سال گذشته سود مورد نظر شرکت‌های خارجی را که روی سرمایه‌گذرای خود حساب کرده بودند به همراه نداشت.

بنا به تحقیق نشریه اکونومیست ۲۱-۷-۹۷ «نیمی از شرکت‌های خارجی از سرمایه‌گذاری خود در چین و نتایج سودمند ناشی از آن نا امیدند». حتی در سال‌های دور نیز سرمایه‌گذاری در چین نا امید کننده بوده‌است. در سال ۱۸۷۹ کنسول انگلیس در تایلند نارضایتی کشور خود را از معامله با چینی‌ها این گونه عنوان کرد:« در میان شرایط سرمایه‌گذاری‌هائی که در آسیا انجام گرفته، اروپائی‌ها از معامله و عقد قرار داد با چینی‌ها راضی نیستند.»(اکونومیست ۲۷-۱۱-۹۳)

امریکا همیشه نگران ورود چین به سازمان تجارت جهانی "گات" بود و تا آنجا که توانست در برابر این رویداد ایستاد تا مگر تضمینی برای گشایش بازارهای چین به روی کالاهای خود بگیرد. چینی‌ها به این بازار پیوستند، اما تضمین دلخواه امریکائی‌ها را ندادند. زمانی که رهبری چین در سال ۱۹۸۶ تقاضای ورود به این سازمان را داشت، با وجود اینکه تصور می‌شد این تقاضا سریع پذیرفته شود، امریکا با آن به مخالفت برخواست ولی درمقابل کشوری نظیر مغولستان با اقتصادی ضعیف بدون هیچ پیش شرطی موافقت کرد. امریکا آشکارا نگران هوشیاری تجارت سنتی در میان چینی‌هاست. این کشور(امریکا) در سال ۱۹۸۵ هیچ نوع کسری تجاری با چین نداشت و در این میان حتی میزان روابط متقابل تجاری امریکا با چین به میزان بالاتری از ژاپن رسید.

امید و نا امیدی

اکنون سرمایه‌داران غربی از بحران آفرینی در چین نا امید شده‌اند و به روابط متقابل تجاری متمایل شده‌اند. جنجال‌ها پیرامون انقلاب فرهنگی که زمینه امیدواری نسبت به فروپاشی چین را به همراه آورده بود و اخبار مربوط به تظاهرات میدان تیان‌من و سپس جنجال بر سر آلودگی محیط زیست توسط چین بتدریج در برابر تولید قدرتمند چین و بازار ملی این کشور فروکش کرده‌است.

گفتگو با زبانی دیگر

انتقاد شدید چین از حادثه یازدهم سپتامبر نیویورک برای کسی تعجب آور نبود. بوش، پوتین و دیگر رهبران کشورهای بزرگ صنعتی–سرمایه‌داری نشست نوبتی اوپک را در شانگهای برپا کردند. بیانیه پایانی نشست حادثه یازدهم سپتامبر را محکوم کرد، اما هیچ اشاره‌ای به حمله امریکا به افغانستان نداشت! آیا این سکوت علامت رضایت چین بود؟

روزنامه مردم، ارگان حزب کمونیست چین بعدها با اشاره به همین سکوت نوشت: نگاه کنید به سکوت اقتصادی رهبران کشورهای آسیائی حوزه پاسیفیک...»

از دید رهبری چین چنین سکوتی علامت رضایت نیست، بلکه نوعی برخورد انتقادی است که نمی‌تواند و یا بصورت آگاهانه نمی‌خواهد با پدیده‌ای برخورد مستقیم داشته باشد. رهبری چین برای بیان نظراتش تاکتیک‌های ویژه خود را دارد. بخشی از اظهار نظرها معمولا بدون توضیح و بطور مستقیم وحتی از زبان دیگران عنوان می‌شود. مثلا چین انتقاد خود را ازحمله امریکا به افغانستان از زبان حکومت کشور قطر بیان می‌کند:« حمله امریکا به افغانستان غیر قابل توجیه است.»(روزنامه مردم۲۴-۱۰-۲۰۰۱) و برای اینکه چینی‌ها عنوان کنند که از این تهاجم حمایت نمی‌کنند از زبان حکومت جمهوری اسلامی ایران عنوان می‌کنند:« امریکانباید به هیچ وجه از ایران توقع داشته باشد که از تهاجم به افغانستان حمایت کند.»(روزنامه مردم ۳۱-۱۰-۲۰۰۱) مطبوعات چین در تاریخ ۲۵-۱-۲۰۰۱ نیز سخنان حسنی مبارک رئیس جمهور مصر را عنوان اصلی خود قرار داد که طی آن از امریکا خواسته شده بود بمباران مناطق مسکونی افغانستان را که به کشته شدن مردم بی‌دفاع، زنان و کودکان افغانی منجر می‌شود پایان دهد و در تاریخ ۷-۱۱-۲۰۰۱ روزنامه مردم خبر داد که حتی پرویز مُشرف رئیس دولت پاکستان نیز توقف بمباران مناطق مسکونی افغانستان را خواستار شد.

سکوت همراه با ارائه دلیل

زمان که از بیانات دیگر رهبران کشورها نمی‌توان بعنوان فاکت استفاده کرده، چین پیشنهادهای ظریفی را پیش می‌کشد، تا علاوه بر اعلام مخالفت نسبت به موضوعی، بر طرفداری از مظلوم نیز تاکید کرده باشد. مثلا روزنامه مردم در تاریخ ۱۴-۱۰-۲۰۰۱ پس از شروع بمباران ها در افغانستان نوشت:« عفو عمومی در افغانستان نیاز مبرم است» از جانب دیگر رسانه‌های گروهی چین به طور منظم اخبار تظاهرات ضد جنگ افغانستان را از سراسر دنیا در صفحه‌های اول خود درج می‌کنند و زمانی که دیگر امکان سکوت نباشد به ارزش‌های عمومی مراجعه می‌کنند، اما بدون آنکه به لاف و گزاف متوسل شوند. روزنامه مردم در تاریخ ۱۰-۱۱-۲۰۰۱ می‌نویسد:« افکار عمومی چین متاسف و نگران است که مردم بی‌گناه و غیر نظامیان قربانی حمله‌های هوائی امریکائی–انگلیسی در افغانستان می‌شوند. چین همیشه اعلام کرده‌است که اقدام‌های ضد تروریستی باید دقیقا روی موارد و مراکز مشخص متمرکز شوند تا افراد بیگناه قربانی نشده و جنگ به کشورهای اطراف سرایت نکند. به عقیده رهبری چین، جنگ علیه تروریسم زمانی موثر است که معیارهای انسانی مورد توجه قرار گیرند. چین امیدوار است که این معیارهای شناخته شده بدون تبعیض رعایت شوند.»

بدین ترتیب، با توجه به تاکتیک‌ها و استراتژی ویژه رهبری چین، بدون تردید آن‌ها اعلام نخواهند کرد که مثلا : امریکا حقوق غیر نظامیان را زیر پا می‌گذارد و باعث قربانی شدن آن‌ها می‌گردد. و یا مثلا: امریکا مایل است جنگ را به کشورهای اطراف بکشاند.

چین همیشه اعلام کرده‌است که مخالف سلطه و سیادت یک ابرقدرت است، اما از زمان آغاز اصلاحات در چین هرگز بطور مستقیم اسمی از امریکا، در این رابطه نبرده‌است. روزنامه مردم در تاریخ ۱۵-۱۱-۲۰۰۱ نوشت:« چین همیشه مخالف هر نوع عمل تروریستی بوده و نیز مخالف حکمرانی و اعمال قدرت در هر شکل آن، در روابط بین‌المللی است. چین هرگز تن به مسابقه تسلیحاتی نخواهد داد. ما در همان سال‌های هفتاد رسما اعلام داشته‌ایم که در هیچ برهه زمانی خود را به خاطر برتری طلبی به کشتن نخواهیم داد. ما در هر شرایطی از رشد که باشیم، هرگز یک خطر برای یک کشور خارجی نخواهیم بود.»

یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید:« پرنده‌ای که در نوک صف پرواز کند، در تیررس‌ترین پرنده‌است.»

رهبری چین مایل نیست در سیاست خارجی خود را در تیررس دشمن قرار دهد و به همین دلیل است که رهبری چین از هرنوع مقابله و رودرروئی مستقیم با امریکا تا زمانی که پای منافع حیاتی خلق چین در میان نباشد، اجتناب می‌کند. رهبری چین همیشه به طور کاملا آشکار اعلام داشته‌است که در موارد حیاتی، همچون مسئله تایوان و تبت به هیچ عنوان به چشم‌پوشی، سکوت و سازش سیاسی متوسل نخواهد شد و در صورت لزوم به خلق چین و نیروهای مسلح مراجعه خواهد کرد.

چین اگر چه از هر نوع درگیری با امریکا اجتناب می‌کند، اما وقتی که یک هواپیمای جاسوسی امریکا به حریم هوائی چین تجاوز می‌کند یا زمانی که قدرت نیروهای راکتی چین مورد سئوال قرار می‌گیرد، فقط می‌پذیرد که امریکا در محدوده خارج از مرزهای چین به عنوان یک قدرت در تحرک باشد!

چین می‌کوشد، با نتیجه‌ای که از پرواز پرنده در نوک صف پرندگان مهاجر در یک ضرب‌المثل چینی می‌گیرد، از هر نوع مقابله مستقیم با امریکا دور باشد و در مسیر سیاست‌های تهاجمی امریکا قرار نگیرد. هر کس غیر از این از رهبری چین انتظار داشته باشد، می‌تواند از حضور چین در صحنه جهانی و در برابر امریکا مایوس شود. رهبری چین می‌کوشد به هر قیمت ممکن از "جنگ سرد" با امریکا اجتناب کند، چرا که می‌داند دراین "بازی" بازنده خواهد بود. همانگونه که شوروی بازنده شد. "یک شاخه گل دارای صدها بار سیاسی پر معنی‌است" و این فقط یک ضرب‌المثل چینی نیست، بلکه یک سیاست هوشیارانه است. چرا که رهبری چین رشد و ترقی اقتصادی–سیاسی خود را به انتظارات دوستان رمانتیک خود در سطح جهان بیشتر ترجیح می‌دهد.

راست افراطی سایه به سایه سوسیال دمکراسی اروپا پیش آمد و اکنون پست سر احزاب راست به انتظار ایستاده‌است

فاشیسم
بخت خود را آزمایش می‌کند!

ک. رحمانی

چپ پارلمانی اروپا ضربه سختی خورده‌است. شکست سوسیالیست‌های فرانسه درانتخابات مجمع ملی و سوسیال دمکرات‌های هلند در انتخابات پارلمانی آن کشور، خود را به موقعیت سیاسی و دیدگاه‌های اقتصادی درحال تنزل احزاب چپ–میانه اروپای غربی پیوند دادند. حلقه‌هائی از شکست که با پیوستن احتمالی سوسیال دمکرات‌های آلمان به آن، زنجیره این شکست و ناکامی کامل خواهد شد.

قرعه ناکامی نخست بنام احزاب سوسیال دمکرات و سوسیالیست اتریش، ایتالیا، دانمارک و فنلاند اصابت کرد واکنون انتظار شکست سوسیال دمکرات‌های آلمان می‌رود.

ستاره هژمونی رسمی "چپ" د راتحادیه اروپا، که با پیروزی چهار سال پیش سوسیال‌دمکرات‌های آلمان به اوج خود رسیده بود اکنون رو به افول است. در اتحادیه اروپا ۱۳ عضو از ۱۵ عضو دولت‌های سوسیال دمکرات بر کرسی این اتحادیه تکیه داشتند و ۹ رئیس دولت، ۹ کمیسار از ۲۰ کیسار اروپائی از طیف چپ میانه و سوسیال دمکرات بودند.

بخت آنگاه از سوسیال دمکرات‌ها روی برگرداند که مشکلات اقتصادی و بیکاری گسترش یافت و همای سعادت زمانی بر سر راست‌های تند رو بعنوان جانشین سوسیال‌دمکرات‌ها نشست که مردم از رفتن به پای صندوق‌های رای خودداری کردند و ناامید از تحولی مثبت در سبدهای خریدشان صندوق‌های رای را رها کردند. هایدر، لپن، فینی و شل اینگونه از درون صندوق‌های رای بیرون آمدند.

سوسیال دمکرات‌های اروپای غربی در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بصورت پایه‌ای برنامه‌های خود را تغییر دادند و اکثریت احزاب ملی "چپ" و دمکرات از سنت سیاسی جا افتاده در اروپا، یعنی "رفُرم" اجتماعی به سود اقشار میانی جامعه جدا شدند. این اشتباه از سوی سوسیالیست‌های فرانسه، یک اشتباه تاثیر گذار بر سرنوشت سوسیال دمکراسی اروپا بود. این چرخش با بازگشت به قدرت احزاب سوسیال‌دمکرات در فرانسه، انگلستان، آلمان و ایتالیا سرعت بیشتری گرفت و از نیمه دوم دهه ۹۰ به اوج خود رسید. این چرخش چیزی نبود جز تبدیل احزاب سوسیال دمکرات به احزابی لیبرال. در این دوران بحران تراکم سرمایه‌داری توانست شتابگیر توسعه یابد و سیاست "راه‌سوم" با گریز از تنظیم یک سیاست جامع اقتصادی–اجتماعی هرچه بیشتر کمرنگ شد.

راه سوم

بحث در باره "راه‌سوم" و سیاست "میانه جدید" امروز دیگر تقریبا فراموش شده‌است. شکوفائی سوسیال‌دمکراسی که از سوی آنتونی گیدنز پیش بینی شده بود، اکنون به یکی از پاورقی‌های تاریخ تبدیل شده‌است. استراتژیست‌های "راه‌سوم" نتیجه رفُرم ساختاری سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ را که توسط لیبرال‌ها رهبری می‌شد پذیرفتند و سوسیال دمکرات‌ها وظیفه تطبیق خود با فشارهای تبلیغاتی لیبرال‌ها را با شعار "پیش به سوی اروپای سوسیال دمکرات‌ها" برعهده گرفتند. به این ترتیب هیچ تغییر بنیادینی در سیاست‌های سوسیال دمکرات‌ها در هیچ یک از کشورهائی که سوسیال دمکرات‌های اروپا قدرت دولتی را دراختیار داشتند به سود نیازهای مردم بوجود نیآمد. این روحیه پیروی از لیبرال‌ها، حتی بر رابطه احزاب چپ اروپا با قشرهای اجتماعی نیز تاثیر گذاشت و آنها نیز محافظه کاری را بعنوان روح دوران (متاثر از فروپاشی اتحاد شوروی) پذیرفتند. دگرگونی ماهیت‌ها و شناسنامه‌های سیاسی(حتی به قیمت تصفیه‌های درون رهبری در احزاب سوسیال دمکرات و بی‌اثر کردن و یا کنار زدن گروهبندی‌های رادیکال در این احزاب) یکی بعد از دیگری خود را نشان دادند. مقیاس‌ها و ملاک‌های پیمان ماستریخت، محدود ساختن بودجه‌های اجتماعی و تقویت بازارآزاد با هدف قدرتمند ساختن پول واحد اروپا چنان پیگیری شد که ضرورت جلوگیری از ادامه بیکاری فراموش شد. توازن سیستم متفاوت مالیات ملی، تنظیم بازارهای مالی بین‌المللی و توسعه مشترک اشتغال نیز در این راه قربانی شدند و وارثین جدید نئولیبرالیسم که مخالف رفُرم بودند نتوانستند پیروزی خود در تصرف دولت‌ها را حفظ کنند. در همین دوران خواب غفلت، میانگین مردم بیکار شده در کشورهای اروپائی بالغ بر ۸۰ در صد شد و توزیع نابرابر ثروت ادامه یافت. حدود ۶۹ میلیون اروپائی امروزه در فقر نسبی ناشی از همین نا برابری در توزیع ثروت بسر می‌برند.(فقر نسبی، با توجه به ۵۰ درصد میانگین در آمد بودجه ملی تعریف می‌شود) سهم فقر در بریتانیا ۲۲٫۶ در صد، پرتقال ۲۳ درصد و فرانسه به ۱۴ در صد رسید. تنها در آلمان حدود ۲۵ در صد جمعیت در شرایط رفاه نا مطمئن زندگی می‌کنند. (مجله آرگومنت ص ۴۷– مارس۹۹)

در این فاصله زمانی است که پایه‌های اجتماعی احزاب سوسیال دمکرات در اروپا به مرور می‌پاشد. بعنوان نمونه در فرانسه سهم کارگران و کارمندان در نتایج انتخابات حزب سوسیالیست در سال ۱۹۷۸ تنها ۵۲ درصد بود. در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۲ این سهم به ۲۸ درصد رسید. روزنامه لوموند این سقوط را «غیر پرولتریزه شدن چپ» (سوسیال دمکراسی) توصیف کرد.

تـداوم سیاسـت‌های اجتمـاعی نئولیـــبرالی از ســوی احــزاب سوسیال‌دمکرات، پذیرش اجتماعی تعبیرات و الگوهای تفسیری نئولیـبرالی که با نفی مداوم واقعیات اجتماعی همراه بود، رد و طرد سیستم رفاه نسـبی و سنتی ۶ دهه گذشته که در قالب انتقاد از بوروکراسی دولتی پیـــش بـرده شد و۰۰۰ موجب رشد فضای ناسیونالیستی، شونیسم و حتی نظرات داروین شد۰ گرایش به راست در سیستم سیاسی اروپای غربی بـه گرایـش عمـده تبدیل شد و راست افراطی که نئولیبرالیســم را بـرای رشـد موقعیـت خـود مناسب‌تر از هر زمان دیگری تشـخیص داده بـود، اندیشـه‌های خـود را در همین قالب به میدان سیاست آورد و خواستار شد:« برای طرح سیاست‌های معتبر و رفتن به سوی مدرنیزه کردن هر چه بیشتر سیاست و اقتصاد تنـها نمی‌توان پایه‌های ایوئولوژیکی نئولیبرالیسم را پذیرفت، به گام‌هائی فراتـر نیاز است۰» (نئولیبرالیسم و راست افراطی– مونیخ ۱۹۹۷ ص ۱۵۲) ۰ آنـها (راست افراطی) خط سیاسی خود را بصورتـی موفقیـت آمـیز و بـر مبنـای گرایشـی کـه در اروپـا رشـد کـرده بـود بازسـازی کردنـد و بـر شونیسـم، ناسیونالیسم و داروینسم متکی شدند۰

تداوم وجود نابرابری‌ها که تحت رهـبری سوسـیال دمکرات‌هـا گسترش یافته بود، موفقیت راست افراطی را که پس از فروپاشـی شـوروی شانه خود را ابتدا از زیر بار سنگین اندیشه‌های پرقدرت کمونیسـتی بـیرون کشیده بود هموار کرد۰ براثر گرایش به راســت و پذیـرش نئولیبرالیسـم از سوی سوسیال‌دمکرات‌های حاکم در کشورهای اروپائی، راست افراطی اروپا در یک گام بلند دیگر توانست زنجیر شعارهای سوسیال دمکراسی و قوانین سوسیال اجتماعی را نیز پاره کند و چون غولی رها شده از همـــه بندهـا در سراسر اروپا به گردش درآمد و یورش به تمام دستآوردهای ۶۰ ساله جوامع اروپائی را با جسارت کامل آغاز کرد۰ آنها با بهره‌گیری از همین موقعیـت و سود بردن از تجربه دهه ۳۰ (دوران بحران اقتصادی جهان سـرمایه‌داری و آغاز جنگ دوم جهانی) و بی اطلاعی نسل جدیدی که با گذشـته تـاریخی اروپا آشنائی کامل نداشت، برای رهائی از بحران اقتصادی، پایان بخشـیدن به بیکاری و نابرابری در تقسیم ثروت اهـداف و نشـانه‌های انحرافـی را در صدر شعارهای خود قرار دادنـد: خـارجی سـتیزی، ابطـال قوانیـن خدمـات سوسیال، لغو بیمه‌ها و۰۰۰

اگر متهمی بدلیل رشد راست افراطـی در اروپـا قـرار باشـد بـر صندلی اتهام بنشیند، پیش از آنکه رهبران راست افراطـی، ایدئولـوگ‌هـای این راست و طرفداران ایدئولوژی ناسیونالیسم، شونیسم و دارونیسم باشـند، سوسیال دمکرات‌هائی هستند که با پذیرش نئولیبرالیسم و اعلام آن بعنوان "راه سوم" زمینه رهائی این غول به بند کشـیده شـده طـی ۶ دهـه بعـد از جنگ دوم جهانی را فراهم ساختند۰ غولی کـه توانسـت روی زمینـی کـه سوسیال دمکرات‌های حاکم اروپا بر آن خرده شیشـه پاشـیده و راهپیمـائی چپ را بر آن دشوار ساخته بودند، به آسانی راه رفته و به محافظـه کـارانی که بیم داشتند پای خود را بر روی این خـرده شیشـه‌ها بگذارنـد جسـارت دویدن ببخشد۰ همین محافظه کـاران، در قـالب احزابـی کـه نـام راسـت افراطی و یا اتهام طرفـداری از نازیسـم را ندارنـد امـروز بعنـوان متحـدان تاریخی راست افراطی جانشین سوسیال دمکرات‌ها می‌شـوند تـا در لحظـه موعود صندلی را برای آن غول رها شده از قیود ۶ دهه بعـد از جنـگ دوم جهانی خالی کنند۰ فاشیسم یکبار دیگر شانس خود را برای غلبه بر جـهان آزمایش می‌کند و این بار هیتلر در آلمان، فرانکو در اسپانیا و موسـولینی در ایتالیا متحدینی منزوی نیستند، بزرگترین قدرت اقتصادی– نظـامی جـهان پیشاپیش حرکت می‌کند: ایالات متحده امریکا و یا آنگونـه کـه مطبوعـات امریکا مدعی‌اند «امپراطوری رُم نوین»

مانیفست

امپراطوری قرن ۲۱

در جامعه سرمایه‌داری، قـدرت بـر مبنـای پتانسـیل اقتصـادی، تکنولوژی و تسلیحات برقرار است۰ در این ساختار اقتصادی، سـرمایه‌داری اکنون بر بنیاد نئولیبرالیسم استوار است و مناسـبات طبقـاتی بیـن سـرمایه وکار از طریـق فشـار بـر اقتصـاد ملـی ضعیـف در شـرق و جنـوب شـکل گرفته‌است۰

امپراطوری امریکا که تولیـد ناخـالص داخلـی آن ۱۱٫۷ بیلیـون دلار و دو برابر تولید ناخالص داخلی ژاپن و بیش از پنج برابر تولید ناخالص داخلی آلمان است، هزینه تسلیحاتی قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بـرای سـال ۲۰۰۲ تا ۳۲۹ میلیارد دلار تعیین شده بود۰ بـوش رئیـس جمـهور امریکـا برای جنگ علیه تروریسم ۴۸ میلیارد دیگر بر ایـن بودجـه افـزود۰ امریکـا می‌کوشد همین روند را به کشورهای اروپـائی نـیز تحمیـل کـن، امـا ایـن پروسـه، یعنـی امریکـائی کـردن اروپـای غربـی هنـوز تـا نیمـه راه نـــیز نرسیده‌است۰ آنگونه که ایالات متحـده پیش‌بینـی می‌کنـد ائتـلاف علیـه تروریسم در سیاست جهانی در سال‌های آینده نقش تعییـن کننـده خواهـد داشت۰ این هدف امپراطوری امریکـا را در سـطح جـهانی، بـه دو بخـش می‌توان تقسیم کرد:

الف– اهداف ائتلاف علیه تروریسم

ب– هژمونی امپراطوری امریکا بر جهان

در بخش **الف** این فرازها قابل شمارش‌اند:

۱– اتحاد علیـه تروریسـم بـاید تحـت رهـبری امریکـا باشـد و نـه یـک فرماندهی مرکب از متحدان و یا حتی ناتو و یا سازمان ملل متحـد۰ همـه اعضای سازمان ملل و بویژه جامعه اروپا باید بپذیرند که امریکا در باره خط مشی سیاسی ونظامی به تنهائی تصمیم می‌گیرد۰

۲– ائتلاف اولیه علیه سازمان القاعده باید فـراگیر بـوده و همـه مخـالفین سیاسی امریکا را نیز در بر گیرد۰

۳– بازوی نظامی این ائتلاف از سوی امریکـا بـاید تـائید شـود و اعضـای ائتـلاف موظفانـد سـمت گـیری فعالیت‌هـای امنیتـی خـــود را مطـابق خواست‌های امریکا تنظیم کرده و بودجه این فعالیت‌ها را نـیز خـود تـامین کنند۰

۴– تعیین اینکه چه دولت و چه کشوری تروریسـت اسـت و یـا نیسـت بـا امریکاست و در این زمینـه نظـر وزارت خارجـه امریکـا بـرای متحـدان و کشورهای محور ائتلاف باید تعیین کننده باشد۰

۵– هر دولتی که خود را از این ائتلاف کنار کشیده و یـا در آن وارد نشـود کشوری شناخته می‌شود که یا تروریست است و یا سمت گیری تروریسـتی دارد۰

متحدان

در صدر شبکه ائتلافی که اکنون امریکا در نظر دارد، اتحاد بوش–پوتین قرار دارد و اتحاد اروپا و روسیه پیوسته باید در درجه دوم قرار داشته باشد.
در بخش **ب** نیز این اهداف برای تحقق استراتژی امریکا در سطح جهان مورد نظر و شمارش است:

۱– تثبت موقعیت نظامی و اقتصادی امریکا، بعنوان رهبر جهان

۲– رسیدن به سرحدات قرقیزستان و محاصره چین

۳– جنگ بعنوان یگانه راه حل مسائلی که مورد نظر امریکاست

۴– تبلیغ دمکراسی مورد نظر امریکا که در برابر هر نوع گرایش به چپ اقتصادی و سیاسی قرار دارد و در این راه آن قوانینی که امریکا در نظر دارد حقوق بشر تلقی شده و نقض آن به معنای نقض حقوق بشر تلقی خواهد شد

۵– دخالت مستقیم در رهبری کشور و تعیین ترکیب دولت‌های محلی با استفاده از هر امکانی، از جمله مذهب

۶– سلطه بر ذخائر نفت و گاز آسیای مرکزی، حوزه دریای خزر و خلیج فارس و کنترل نظامی این مناطق

۷– هدایت و کنترل پروسه‌های اقتصادی و سیاسی در سراسر جهان، تحت هژمونی امریکا

۸– ایجاد ساختار الیگارشی نظم جهانی و تبدیل سازمان ملل متحد به سازمان و اداره مرکزی این الیگارشی و هژمونی امریکا

۹– گسترش و کمک به سلطه نئولیبرالیسم اقتصادی در سراسر جهان و بویژه کشورهای جهان سوم

۱۰– گشایش سیست مالی دولت‌های سرمایه‌داری و تخریب استراتژی توسعه دولت‌های ملی در جهان. تمرکز قدرت مالی–ارزی جهان در ایالات متحده و ضرورت هماهنگی قدرت‌های مالی–ارزی اروپا (بویژه بورس‌های جهانی) با دوایر رهبری کننده این امر در ایالات متحده. این دوایر رهبری کننده نام "خدمات" را خواهند داشت و تحت این نام هژمونی مالی–ارزی امریکا را به جهان دیکته خواهند کرد. از این پس، با این تمرکز در رهبری حرکت سرمایه متروپل‌های آزاد و ممکن خواهد بود.

در این استراتژی، امریکا **۳** محور را در حوزه اروپا–آسیا در نظر دارد:
۱– ایجاد دگرگونی بنیادی در سیستم اقتصادی روسیه که هنوز متاثر از نظام گذشته است و تامین شرایط سلطه سرمایه‌داری بر این کشور به گونه‌ای که دستگاه دولتی باقیمانده در روسیه به خاک سپرده شود.
۲– ایجاد تحول بنیادی در نظام حاکم بر چین و کمک به سلطه سرمایه‌داری بر این کشور. در چین نیز امریکا می‌کوشد دولت طرفدار این استراتژی امریکا بر سر کار آمده و تقویت شود.
۳– برای رسیدن به دو هدف بالا، کنترل منطقه وسیعی که از مالداوی، اوکرائین، قفقاز و آسیای مرکزی شروع شده و سرحدات چین را در بر می‌گیرد مورد نظر امریکاست.

آینده خوزستان و حمله به ایران

بدنبال انتشار گزارش مانور نظامی "چالش ۲۰۰۲" در روزنامه امریکائی واشنگتن پست، همراه با نقشه سرزمین مورد نظر «قسمتی از جنوب ایران» که با رنگ آبی مشخص شده بود، برخی روزنامه‌ها و نشریات عرب زبان نیز انتشار گزارش‌های تحریک آمیزی را در باره خوزستان ایران شروع کرده‌اند.

مانور چالش ۲۰۰۲ آشکارا برای منطقه‌ای از خاک امریکا که از نظر آب و هوا شباهت به جنوب ایران دارد تنظیم شده است. ترجمه بخش‌های مهم این گزارش، همراه با نقشه مورد بحث در شماره‌های جمعه و پنجشنبه گذشته پیک‌نت انتشار یافت.

بطور همزمان فشارهای دیپلماتیک به جمهوری اسلامی برای اعلام واگذاری سه جزیره تنب‌بزرگ، تنب کوچگ و ابوموسی به امارات متحده عربی وارد می‌آید و مذاکراتی نیز در این زمینه در حال انجام است که مجلس و ملت از آن بی‌خبر مانده‌اند.

گام‌های بلندتری نیز از سوی برخی نشریات عرب زبان کشورهای خلیج فارس برداشته شده‌است، که نمی‌تواند همسو و هماهنگ با مانورهای نظامی امریکا نباشد. از جمله روزنامه "الشرق" چاپ قطردر شماره دوم اوت گزارشی از وضع و موقعیت اعراب خوزستان منتشر کرده‌است که آشکارا تحریک به شورش و تجزیه از ایران را تداعی می‌کند. در این گزارش ادعا شده‌است اعراب خوزستان در دوره ساسانیان (که پایتخت آنها تیسفون واقع در نزدیکی بغداد کنونی بوده) کشوری به نام «میسان» داشته‌اند!

همین روزنامه با اشاره به نمایندگی "شیخ خزعل" از سوی بریتانیای کبیر در خوزستان ایران و جدائی امور خوزستان ونفت آن از حکومت مرکزی تا سال ۱۹۲۵، دولت محلی شیخ خزعل را حکومتی فدرال معرفی کرده و خوزستان را ایالتی خودمختار.

روزنامه الشرق با تاکید روی لغات و اصطلاحات عربی و برکشیدن شیخ خزعل تا حد یکی از شیوخ حاکم بر شیخ‌نشین‌های کنونی خلیج فارس و بر شماری سلسله‌هائی که بر خوزستان حکومت کرده‌اند می‌افزاید: «"شیخ خزعل بن حاج جابر" در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در استان خوزستان «اهواز» حاکم بود. پیش از او سلسله مشعشعین و کعبی ها در خوزستان حکومت داشته‌اند. عرب های خوزستان ویژگی‌هائی دارند که آنها را از سایر اقوام و قومیت های ایرانی متمایز می‌سازد.

روابط عشیره‌ای در میان اعراب خوزستان همچنان پا برجاست. این روابط در روستاها و در حاشیه شهرها و شهرک ها با قوت بیشتری حاکم است و مناسبات شهری را نیز تحت تاثیر خود می‌گیرد. اعراب اهواز، در مقام مقایسه با ایرانی های درون کشور و عرب های خارج از کشور، عقب مانده هستند و دلیل آن محروم ماندن آنها از داشتن نهادهای فرهنگی و سیاسی و مدنی ویژه عرب های ایرانی است.

جغرافیای واحد و مشترک عرب های ایران که جنوب غربی ایران را در بر می‌گیرد از دو شهر شوشتر و دزفول در شمال آغاز می شود و به جزیره آبادان در جنوب ختم می شود. از غرب نیز این جغرافیا به شهر هویزه و صویر ـ از توابع هندیجان ـ در شرق می‌رسد.»

خاطرات تلخ کودتای ۲۸مرداد، از برابر دیدگان مضطرب از سرانجام کشاکش‌های جنبش و ضد جنبش در ایران عبور می‌کند

۲۸ مرداد

کالبدی که در آن دم تازه دمیده می‌شود

کودتای ۲۸ مرداد هرگز واقعه و موضوعی نبوده و نیست که در ظرف زمان آب شده و به فراموشی سپرده شود۰ نه تنها در تمام سال‌های منتهی به انقلاب سال ۵۷ آثار و عواقب این کودتا بر تمامی حوادث و سمت‌گیری‌های سیاسی کشور سایه افکنده و راهنمای عمل و وابستگی دربارشاهنشاهی به امریکا و انگلستان بود، بلکه در سال‌های نخست پیروزی انقلاب و یا در آستانه انقلاب ۵۷ نیز بی وقفه سایه کودتائی مشابه کودتای ۲۸ مرداد بر فراز کشور ما در پرواز بوده‌است۰ در فاصله خروج آخرین شاه از کشور تا سقوط نظام شاهنشاهی و پیروزی انقلاب ۵۷ نیز یکی از شعارها و نگرانی‌های مردم تکرار همین کودتا بود۰ بعد از پیروزی انقلاب، چند خیز نظامی و تدارکاتی برای چنین کودتائی برداشته شد، که معروف‌ترین آنها کودتای نوژه و کودتای دیگری به کارگزاری صادق قطب‌زاده و بخشی از روحانیون سلطنتی و مخالف انقلاب بود۰ حوادث کودتائی که در جمع آنها کودتای طبس به یاری واحدهای نظامی امریکائی را نباید فراموش کرد، در دورانی بوقوع پیوست که از بیم تکرار کودتائی مشابه کودتای ۲۸ مرداد و برای پایان بخشیدن به خواب‌های آشفته، کانون مرکزی چنین کودتائی تسخیر شده بود: سفارت امریکا در ایران!

در فاصله خروج شاه از کشور و پیروزی انقلاب ۵۷، انتظار وقوع کودتائی مشابه کودتای ۲۸ مرداد بسیار محتمل‌تر از سال‌های نخست پیروزی انقلاب بود و برای تحقق آن، در آستانه پیروزی انقلاب گامی هم برداشتند که آن گام فروپاشی سلطنت کودتائی را تسریع کرد۰

در فاصله ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۶، صرفنظر از ماجراجوئی‌هائی نظیر آنچه که بعنوان کودتای نوژه و یا کودتای قطب زاده مشهور شد، انتظار کمی برای تکرار کودتای ۲۸ مرداد، با نشانه‌هائی مشابه آن کودتا وجود داشت، اما از همان فردای اعلام نتایج انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ روز به روز بر نگرانی از تکرار ۲۸ مرداد افزوده شد۰ اگر دربار از یکسو و اکثریت مجلس و نخست وزیر جنبش نفت از سوی دیگر در دهه ۳۰ در برابر هم ایستاده و هر یک کوشیدند به قدرت فائقه تبدیل شوند، در ۶ سال گذشته این نبرد میان دولت و سپس مجلس منتخب مردم از یکسو و نهاد رهبری از سوی دیگر جریان داشته‌است۰ در کودتای ۲۸ مرداد، نبرد با حمایت امریکا و انگلستان به سود دربار شاهنشاهی تمام شده و دولت ملی دکتر مصدق سقوط کرد و شد آن فاجعه‌ای که به بیش از دو دهه دیکتاتوری دربار شاهنشاهی در ایران انجامید، آیا چنین کودتائی با چنین نتیجه‌ای در شرایط کنونی نیز محتمل است۰ مهم‌ترین انگیزه‌ای که مرور جزئیات کودتای ۲۸ مرداد را در تمام ۶ سال گذشته و هر سال بیش از سال قبل ضروری می‌سازد همین تشابه حوادث و رویدادهای منجر به کودتای ۲۸ مرداد، با حوادث و رویدادهائی است که دراین سال‌ها شاهد آن بوده و هستیم۰ به این دلیل است، که بررسی کودتای ۲۸ مرداد نه تنها شامل مرور زمان نشده، بلکه بیش از پیش به حادثه روز تبدیل شده‌است۰ کودتای ۲۸ مرداد، پس از جمعبندی چند خیز دیگر کودتائی به وقوع پیوست و زبده‌ترین کارشناسان امریکائی و انگلیسی به کمک عوامل ایرانی و مرتبطین ایرانی سازمان‌های اطلاعاتی امریکا و انگلستان به پیروزی رسید۰ ابتدا در تیرماه ۱۳۳۱ و با برکناری مصدق و صدور حکم نخست وزیری برای قوام‌السطنه، دومین آن با شکست خیزکودتائی ۲۵ مرداد و فرار شاه از کشور و سومین آن کودتای موفق ۲۸ مرداد۰ در فاصله هر یک از خیزهای کودتائی، حوادثی در ایران روی داد و سمت‌گیری‌هائی سازمان داده شد که از تجربه شکست بهره‌مند بود۰

– اطراف مصدق را از همفکرانش خالی کردند

– مهم‌ترین و کلیدی‌ترین شخصیت‌های نزدیک به او را ترور کردند: ربودن سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی و قتل او در یک نوبت و در نوبت دیگر ترور نا تمام دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق که گروه فدائیان اسلام آن را ترتیب دادند و وزیر خارجه مصدق را نیمه فلج کردند۰

– خالی شدن میدان مطبوعاتی برای نشریات وابسته به دربار شاهنشاهی، که در راس آنها و خط دهنده اصلی آنها روزنامه "آتش" به مسئولیت سید مهدی میراشرافی بود۰ شخصیتی که مذهبی بود و زانو به زانوی آیت‌الله کاشانی می‌نشست و نقشی شبیه نقش کنونی حسین شریعتمداری در بیت رهبری داشت۰

– دسته‌هائی را بنام حزب توده سازمان دادند که کوچکترین ارتباطی با این حزب نداشتند، اما بنام وابستگان این حزب تظاهرات پراکنده و تحریک آمیز می‌کردند و بنام کمونیسم روحانیون را تهدید به قتل، مصادره اموال بازاریان و اشتراکی کردن زنان! (چیزی شبیه جنجال‌هائی که بنام کمونیسم در سال‌های اخیر حزب کمونیست کارگری در مهاجرت و یا در کنفرانس برلین کرده و می‌کند و یا عملی که سازمان پیکار با انشعاب از سازمان مجاهدین خلق و بنام مارکسیسم انجام داد۰)

– جاسازی افرادی نظیر مظفربقائی انگلیسی در کنار مصدق و در ارتباط با آیت‌الله کاشانی

– شناسائی و سازماندهی نظامیانی که بتوانند در لحظه ضروری فرماندهی نیروهای نظامی را برای کودتا برعهده بگیرند۰ (که در اسناد کودتای ۲۸ مرداد به دقت تشریح شده و در مقاله جالب آقای مجید فیاض در ادامه این مقدمه آن را می‌خوانید)

– استخدام اوباش، فواحش، تحریک افراد ساده مذهبی در بازار و محلات جنوبی تهران آن روزها و سازماندهی آنها برای حمله به اجتماعات، جلوگیری از برپائی متینگ‌ها و محروم کردن مردم از آگاهی و شناخت از حوادث۰

– حمله به چاپخانه‌ها و جلوگیری از انتشار مطبوعات مترقی و به آتش کشیدن روزنامه فروشی‌ها
– در قبضه خود نگهداشتن رادیوی ایران و تدارک یک ایستگاه رادیوئی رزرو بنام "رادیو نیروی‌هوائی" که در صورت امکان آن را بلندگوی کودتا کنند۰ این رادیو تا سال‌ها بعد از کودتا نیز فعال بود۰
– در اختیار و در قبضه دربار شاهنشاهی نگهداشتن ارتش و شهربانی و مقاومت در برابر نظارت مجلس بر این دو نیرو و مخالفت با واگذاری قانونی اختیارات شهربانی به وزارت کشور۰

این مجموعه تدارک و سناریوئی که تکامل آن نزدیک به ۳ سال طول کشید، شباهت‌های ناگزیری با حوادث سال‌های اخیر در ایران دارد۰ با ترور حجاریان، با ترور سرلشکر صیادشیرازی، با فتوای غیر شرعی بودن سازمان مجاهدین انقلاب توسط آیت‌الله مشکینی، با قتل‌های زنجیره‌ای، با بستن مطبوعات و قطع ارتباط مردم با هم، با در قبضه نگهداشتن تلویزیون، با واگذار نکردن اختیارات نیروی انتظامی به وزارت کشور و دولت، با بی‌اختیار بودن وزیردفاع (دقیقا همان موقعیتی که سرتیپ ریاحی در کابینه مصدق داشت)

یگانه مهره و مجهولی که باید سریعا و در مقایسه با کودتای ۲۸ مرداد در جستجوی کشف و خنثی سازی آن بود، نقش رابطین مستقیم انگلیسی و امریکائی است۰ آنها در کشاکش کنونی و برای یک کودتا علیه آزادی، علیه مجلس، علیه دولت و علیه جنبش مردم برای تحولات چگونه ارتباط‌های خود را با مخالفان جنبش و طرفداران این کودتا هماهنگ کرده و سازمان داده و یا خواهند داد؟ در این هیچ تردیدی وجود ندارد که کسانی از هم اکنون کارگزاری این کودتا را در حاکمیت پذیرفته و انجام وظیفه می‌کنند، اما تشکیلات منسجم آنها کدام است؟ آن محفلی که اکبر گنجی می‌گفت با پس زدن پرده‌ها عیان خواهد شد؟

کودتای ۲۸ مرداد، با این نگرانی و با این نگاه، همچنان به روز ترین رویدادی است که می‌توان انتظار آن را داشت۰

مدتی پیش آقای مجید مجید فیاض، نویسنده و محقق تاریخ معاصر ایران مقاله‌ای در باره کودتای ۲۸ مرداد نوشته و در نشریه "گاوه" به مدیرمسئولی محمدعاصمی منتشر کرد۰ این مقاله در پاسخ به تلاش‌های آقای بابک امیرخسروی عضو سابق کمیته مرکزی حزب توده‌ایران و دبیراول حزب تازه تاسیس دمکراتیک مردم ایران جهت نفی واقعیات مربوط به این کودتا تنظیم شده بود اما نکات مندرج در آنها فراتر از پاسخ به بابک امیرخسروی بود و با یک کار تحقیقی ارزشمند برابری می‌کرد۰ راه‌توده، به مناسبت سالگرد کودتای ۲۸ مرداد تصمیم گرفت این مقاله را که متکی و مستند است به حافظه پرقدرت و استدلال‌های حقوقی آقای مجید فیاض از نشریه کاوه بر گرفته و با مقدمه‌ای که در بالا خواندید آن را منتشر کند۰ حرفه قضائی و تحصیلات عالیه حقوقی نویسنده، که در شیوه نگارش وی منعکس است، براعتبار این مقاله بیش از آن می‌افزاید که آن را صرفا پاسخی به آقای امیرخسروی بدانیم، گرچه بافت و مضمون این مقاله در برگیرنده چنین پاسخی است۰ ما آن مقاله را، تحلیلی مستند در باره کودتای ۲۸ مرداد قلمداد می‌کنیم و با همین انگیزه نیز منتشر می‌سازیم۰

شبح کودتا در پشت ابرهای حوادث ایران

مراجعین تازه نفس "اصحاب سراچه" اکسفُورد لندن چه درسی را برای رویدادهای امروز ایران می‌آموزند؟

عبدالمجید مجید فیاض

کتاب«نظری از درون به نقش حزب توده ایران ــ نقدی بر خاطرات نورالدین کیانوری» نوشته بابک امیر خسروی بعد از انتشار مکرر در روزنامه‌ها ونشریات خارج از ایران و روزنامه اطلاعات تهران، بار دیگر در سال ۱۳۷۵ به یاری موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه به چاپ رسید۰ با اینکه از آن زمان ها چند سال می‌گذرد، برای من فرصتی دست نداده بود که جز گوشه‌هائی از آن نوشته را، آن هم در نشریه نیمروز لندن مرور کنم۰

در آبان ماه ۱۳۷۹ مجله‌ای به نام "پیام امروز" زیر عنوان "نخستین گزارش سازمان سیا در باره سرنگونی دولت دکتر مصدق پس از چهل و هفت سال» ترجمه آن را در بخش «پشت پرده تاریخ» شماره ۴۱ مورخه ۲۲ آبان ماه درج کرده بود۰ قرائت آن برای من انگیزه‌ای شد تا کتاب امیر خسروی را با حوصله‌ای بیشتر مطالعه کنم۰ با حوصله مطالعه کردم تا شاید خاطره تلخی را که از تلاش او برای ناچیز جلوه دادن نقش سازمان‌های امنیتی و جاسوسی انگلستان و امریکا، خصوصا در روز ۲۸ مرداد ۳۲ مرا رنج می‌داد از یک سو، و تکرار اتهامات پرگویان بی‌عمل را باگوشه‌ای از اطلاعات منتشره در این گزارش رسمی کنار هم بگذارم۰ این مقایسه، تا حدودی مقدور– نه به تفصیل کتاب امیر خسروی– به پاره‌ای از گفته‌های نویسنده مذکور که مطالبش تغلیظ شده تحلیل‌های بدخواهان حزب توده(ایران) است، پاسخ داده‌است، بدون آنکه تاخیر در این کار ضرورت آن را که می‌بایستی برای پژوهشگران آینده ناگفته نماند نفی کند۰

قلم بدستان ضد توده‌أی (حتی کسانی مانند بابک امیرخسروی که تا روزهای پیش از زندانی شدن دکتر کیانوری از سوی جمهوری اسلامی او را به رسمیت می‌شناخت و در مهاجرت پس از ۲۸ مرداد نیز همراه وهم پیمان با او در پلنوم‌های متعدد حزب توده شرکت می‌کرد و با او غالبا مواضع مشترک داشت، بعد از اسارت کیانوری هیچ فرصتی را برای بی رنگ کردن جنبه‌های مثبت حزب توده از دست نداده‌اند و خصوصا در مرحله بازداشت کیانوری، آن تنها سخنگوی بی‌باک و ثابت قدم ولی محدود و در بند حزب توده، هرچه دلشان خواست در باره او گفتند و نوشتند و انتشار دادند و طبعا جائی هم نبود که اگر پاسخی می‌رسید، توضیحات متقابل را به نحوی که نوشته‌های امیر خسروی در دسترس مردم ایران قرار گرفت، بی کم و کاست انتشار دهد۰

کتاب کیم روزولت با نام «ضد کودتا» برای اولین بار در سال ۱۹۸۱ منتشر شد و علی‌الاصول معتبرترین سندی بود که تا آن زمان در زمینه کودتای ۲۸ مرداد افشا شده بود۰ هرچه پیش و حتی پس از آنکه کتاب انتشار یافته باشد مایه‌اش از گزارش‌هائی گرفته شده است که فرماندهی بر«گزارشگران» آن را کیم روزولت بعهده داشته است۰ به این ترتیب و منطقا وی از مفاد آن گزارش‌ها بی خبر نبوده‌است۰ واقعیت‌های بر ملا شده در این کتاب را که امیرخسروی از آنها با ترکیب«۰۰۰ گزافه گوئی‌ها و دروغ‌های بزرگ و خزعبلات» یاد کرده است با حدس و گمان، استبعاد و استحسان و استعجاب نمی‌توان بی اعتبار وگزافه گوئی پنداشت، چرا که کیم ورزولت مرد ناپخته‌ای نبود و سابقه خدمات و تجربه‌اش بدون تردید از سوی کارشناسان ارشد ومشاوران مخصوص آیزنهاور رئیس جمهور امریکا و وینستون چرچیل نخست وزیر کارکشته انگلستان زیر ذره‌بین رفته، ضریب هوش و توان او و نقاط ضعف و قوتش هم در محاسبه منظور و سپس با اختیارات وسیع در مقام فرماندهی طرح براندازی دکتر مصدق و اجرای آن طرح جای گرفته بود۰ معلوم نیست امیرخسروی به قول ویراستار کتابش با«۰۰۰کدام روش تحقیق علمی و منطقی و با کدام استناد تاریخی۰۰۰ص۵۶۶» برکتاب روزولت مهر بی‌اعتباری مطلق می‌زند۰

کیانوری، هدف تیر دشنام‌های امیر خسروی

امیر خسروی قبول می‌کند که: «۰۰۰۰ رویدادهای آن چند روز۰۰۰ در فاصله زمانی کودتای تدارک یافته و برنامه ریزی شده اما ناکام ۲۵ مرداد، تا آشوب‌گری مشتی اوباش مزدور در بامداد ۲۸ مرداد۰۰۰» ۰۰۰و۰۰۰« از پای در آوردن و براندازی دکتر مصدق محصول مبارزه فرسایشی طولانی۰۰۰ از سوی بریتانیای کبیر با شرکت دستیاران و نوکران ایرانی آن۰۰۰» بود با چنین پذیرشی معهذا تلاش می‌کند که بی‌عملی رهبری حزب توده و به طور مشخص کیانوری را عامل عمده سقوط دکتر مصدق و نهضت ملی ایران و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد قلمداد نماید۰ نه نقش آن برنامه ریزی‌ها را۰ ظاهرا انتخاب القاب «دستیاران» و «نوکران» برای ماموران شناخته شده ستاد سیا و سازمان انتلیجنس سرویس برای تلطیف اتهام جاسوسی آنهاست۰

او برای اثبات این ادعا نفس نفس می‌زند۰۰۰کیانوری را گزافه گو و دروغگوی کبیر می‌نامد و فریب دهنده جوانان پرشور حاضر در صحنه ۲۸ مرداد جلوه می‌دهد۰ حضور«۰۰۰جمعیتی از اجامر و اوباش و ولگرد۰۰۰» را در خیابان‌های تهران، تقریبا تنها قدرت در هم شکستن نهضت مردم ایران و مغناطیس حذف افسران و نظامی‌ها و افراد طرفدار شاه به میدان روز ۲۸ مرداد می‌شمارد ۰ بدون آنکه صادقانه«۰۰۰ کودتای تدارک یافته و برنامه ریزی شده۰۰۰» از سال ۱۳۳۱ را در این محاسبه منظور نماید و عمده بداند۰

او آن سابقه را یک پارچه کنار می‌گذارد تا فقط عملکرد اوباش را عمده بنماید و نقش حزب توده را جدا از سابقه برنامه ریزی های ستاد کودتا(و مقاومت‌های پرشور و تقویت کننده مردم،خصوصا توده‌ها) ارزیابی کند و به هدف برسد۰

دامنه توقعات امیر خسروی از مرز رویا هم می‌گذرد: «۰۰۰ اگر حزب با نیرو و امکانات گسترده خود وارد میدان می‌شد، فتنه در نطفه خفه می‌گردید– ص ۶۱۶»۰۰۰«مصدق باید با رهبری حزب توده‌ایران گفتگو می‌کرد و آنان را بر سر عقل می‌آورد۰۰۰ص ۶–۹» یا اینکه تائید می‌کند:«۰۰۰ سرتیپ ریاحی۰۰۰ اقدامات توده‌ای‌ها را۰۰۰» نزد دکتر مصدق مطرح می‌کند و «۰۰۰۰ تصمیم کلی به نشان دادن شدت عمل علیه توده‌ای‌ها با اجازه ایشان گرفته۰۰۰۰» می‌شود۰

آقای امیرخسروی از حزب توده توقع دارد که به این تصمیم مطلقا ضد توده‌ای و اعلامیه‌های فرمانداری نظامی گردن بنهد۰ او به مصدق اعتراض می‌کند که چرا۰۰۰«جلو تظاهرات حزب توده‌را۰۰۰با قاطعیت لازم۰۰۰» نگرفت ص۶–۹ بنابراین به نظر او حزب می‌بایست دست از تظاهرات بردارد و با تسلیم به اراده سرتیپ ریاحی ارام بگیرد و خلاء را پر کند۰

او واقعیت‌ها را نمی‌بیند و اتهام می‌زند که : حزب توده « کارش خصومت با نهضت ملی و کارشکنی بود۰۰۰۰جاده صاف کن ارتجاع و دشمنان حکومت ملی مصدق بود۰»

امیر خسروی می‌نویسد۰۰۰«۰۰۰سرتیپ ریاحی دست به نیرنگ می‌زند۰۰۰و دستور می‌دهد۰۰۰افراد توده‌ای را ۰۰۰۰متفرق کرده و اگر لازم است تیراندازی شود۰۰۰ص۶۲۴ »۰۰۰ و در همین راستا، نوشته‌ای راست یا ناراست از همایون کاتوزیان را می‌آورد که«۰۰۰ ۲۷ مرداد مصدق به خلیل ملکی تلفن زد و از او خواست که اعضاء و نیروی سوم را در روز بعد مرخص کند۰۰۰از تظاهرات خیابانی(در آن روز) پرهیز کنند۰۰۰۰» آیا این تضاد را در تحلیل‌های امیر خسروی جز به کینه توزی عمیق او می‌توان تعبیر کرد؟

او از حزب توده توقع دارد در۲۵ تا ۲۷ مرداد، یعنی سه روز شادمانی و هیجان ملی از شکست کودتای ضد مصدق، خفقان بگیرد و آرام بنشیند و به تصمیم‌های ضد توده‌ای سرتیپ‌ریاحی تن در دهد۰۰۰و چون توده‌ای‌ها چنین کاری نکرده بودند آنها را عامل اصلی شکست نهضت و پیروزی کودتا در ۲۸ مرداد می‌شمارد۰ به این هم قانع نیست، زیرا در حالیکه می‌کوشد تا حکم برائت خلیل ملکی مراد کینه توزتر از خود را ، از اتهام عدم حضور او و طرفدارنش در صحنه روز ۲۸مرداد از نوشته مستند به شهادت، از دنیا رفتگان، بگیرد۰۰۰«ص۶۱۸»۰ بر کیانوری و رهبری حزب توده ایراد می‌گیرد که چرا روز ۲۸ مرداد تظاهرات روزهای قبل خود را ادامه نداده‌اند۰۰۰او با پرگویی‌های غیر ضروری می‌کوشد تماس تلفنی مورد ادعای کیانوری را با دکتر مصدق تخطئه کند، ادعایی که مقرون به دلایل و اشارات شخص مصدق و در پلنوم‌های حزب توده نیز مطرح شده بود، بدون آنکه قطعنامه‌ای بر رد آن ادعا تصویب شده باشد۰ آیا امیرخسروی می‌تواند سندی ارائه بدهد که در آن پلنوم‌ها زیر بار ادعای کیانوری نرفته، و به او رای نداده باشد؟

امیرخسروی از کیانوری و رهبری حزب توده توقع دارد که صبح روز ۲۸مرداد وارد صحنه شود و درهمان یکی دو ساعت همه امکانات و نیروی گسترده حزب را ، از جمله نیروهای نظامی ۲۵هزار نفری و توده‌ای‌های اسیر در زندان دولت مصدق یا محصور در کارخانه‌ها، یا دور افتاده‌هایی مثل شخص ایشان را به خیابان تهران بریزد و جادو کند!۰۰۰اینجاست که به عبور از مرز واقعیت‌ها به دنیای رویاهای او می‌رسیم۰۰۰

(حتی اگر این رویا به واقعیت هم می‌توانست بپیوندد می‌توان پرسید) چرا امثال بابک‌امیرخسروی انگشت حیرت بر گوشه لب در انتظار صدور دستور از رهبری حزب توده بودند که به ادعای خودشان، آنها (توده‌ای‌ها) نیز می‌بایستی چشم انتظار بسوی مسکو دوخته باشند۰ آیا امیرخسروی نمی‌توانست مانند سروان مشرفیان به ابتکار شخصی خود

عمل کنـد؟ (ص۶۲۶) و لااقـل شـخصیتی از خویـش نشـان بدهـد کـه عذرخواهی امروز او۰۰۰۰(ص۴۱۹)از مردم ایران قابل پذیرش باشد؟

بابک امیرخسروی گاه گاه این واقعیت انکارناپذیر را مورد تائید قرار داده است که بر افتادن دکترمصدق محصول«کودتای تدارک یافته و برنامه‌ریزی شده» و «مبارزه فرسایشی طولانی بریتانیای کبیر با شـرکت دستیاران و نوکران ایرانی آن۰۰۰» بود۰ اما ایشان نقـش آمریکـا را درآن دادها ناگفته مـی‌گـذارد۰ چـون بـه حکـایت نوشـته‌های او، ایـن هـم از خطاهای حزب توده است، که:«می‌خواهد پـای آمریکـا را بعنـوان طـرف اصلی و برتر بـه میـدان بکشـد۰ص۴۰۷،سـطر دوم» «۰۰۰کیـانوری در صحبت از زمینه‌های کودتا همین سیستم فکری را دنبال می‌کنـد۰۰۰ بـا ردیف کـردن مشـتی مطـالب نادرسـت و مخـدوش بـه تحریـف تـاریخ می‌پردازد۰» و در همان صفحه«۰۰۰یعنی از روی غرض آمریکا را عـامل اصلی کودتا توصیف می‌کند!۰۰۰»

امیرخسروی می‌کوشد انکار کند که آمریکا واقعاً طـرف مقـابل نهضت ملی ایران بود۰ مصدق را صریحاً طرد کرده و شاه را به رسـمیت می‌شناخت۰کودتای ۲۸مرداد را با وسعتی چشـمگیر برنامـه‌ریزی و پیـاده کرده بود۰ فرماندهی عملیات براندازی مصدق و نهضت ملـی را مسـتقلاً به دست گرفته و بریتانیای‌کبیر را به دنبال خود می‌کشـید۰ ایـن واقعیـت کـه هیـچ کـس و هیـچ نویسـنده و هیـچ سـندی بـه غـیر از بابک‌خان‌امیرخسروی و کتاب نـهصد صفحـه‌ای او آن را نـادیده نگرفتـه است، از نظر ملت ایران محو نمی‌شود که این:« مقام برتر» را انگلسـتان دو دستی به آمریکـا تفویـض کـرده بـود۰ و :«۰۰۰ انگلیس‌هـا بـالاخره موافقت کردند که سهمی از نفـت ایـران را بـه آمریکایی‌هـا بدهنـد و در عوض آنـها بـه سـرنگونی مصـدق و سـرکوب جنبـش در ایـران کمـک کنند۰۰۰ همان صفحه سطر ۱۵»۰ به یـاد بیـآورید تلاشـهای فـراوان و متضاد امیرخسروی را در صفحات ۵۵۰ به بعد برای رد معاملـه آمریکـا و انگلیس «در زمینه نفت، در عوض کودتا»۰۰۰معامله‌ای که در تاریخ ثبت است۰

امیرخسروی اشتباه دکترمصدق را کـه بـه نوشـته او:«۰۰۰تـا پایان تراژدی متوجه غلطیدن کامل آمریکا، از مرحله‌ای به طور کامل، بـه سوی سیاست انگلستان نگردید۰ص ۴۰۶ ۰۰» متذکر می‌شود، اما حـاضر نیست به هشدارهای مکرر و قاطع حزب توده خطاب به دکـتر مصـدق و طرفداران او در همین زمینه اشاره‌ای بکند۰ بر عکس آنجـا کـه از فـرط کینه توزی، او در هیچ نوشته یا گفته و نقل قول منتسب به حزب تـوده و خصوصاً کیانوری جز نقطه ضعف و خطاکاری چیزی دیگر نمی‌بیند همین هشدارها و اطلاعیه‌ها و بیدارباشهای فراوان را هم دلیـل تضعیـف دکـتر مصدق از سوی حزب توده و حتی علت مهم از پای‌درآمدن نـهضت ملـی جلوه می‌دهد، که این خوردن نان به نرخ روزنامه اطلاعات۰

امیرخسروی، انتقادها، گوشزدها، هشدارهای حزب تـوده را ،در افشاگریهایی که صحت آن را آینده ثابت کرد،«تندروی‌ها و چپ‌روی‌ها و چپ نمایی۰۰۰ص۴۰۱ سطر مـاقبل آخـر۰۰۰» می‌نـامد کـه در رمـاندن اقشار میانی و مردم عامی۰۰۰و تحریک ارتشیان۰۰۰نقش بازیگر ارتجـاع و استعمار۰۰۰» را بازی کرده است۰ ظاهرا آقای امیرخسروی نه تنـها در آن روزها، بلکه تا پیروزی انقلاب اسلامی و حتی تا آسـتانه دسـتگیری و زندانی شدن کیانوری، چه در ایران و چه در خارج از ایـران از کادرهـای فعال و طراز اول حزب توده بوده‌است۰ او دوش به دوش رهبران به قـول او «بی کفایت» و شخص دکتر کیانوری از مواضع حزب توده دفاع کـرده است۰ وی به قطعنامـه‌های پلنوم‌هـای حـزب رای مثبـت داده و هـرگـز مصلحت خود را در جدا شدن از حـزب ندیـده بـود و بنـابر اقـارير دکـتر جودت، در بـازپرسـی‌های پیـش از اعـدام، همیشـه از مدافعیـن مواضـع کیانوری در مهاجرت بوده‌است۰ بنابراین، ایشان در ایـن تـهمت زدن بـه حزب توده و کیانوری و ادعای« رماندن اقشارمیانی و مردم عـادی۰۰۰ و تحریک ارتشیان۰۰۰» واقعیت‌های ثبت شده در تاریخ را زیـر و رو کـرده است۰

ترکیب طبقاتی هیات حاکمه در آستانه ۲۸ مرداد

کسی نمی‌تواند تکذیب کند که هیئت حاکمه ایـران، حتـی در دوره صدارت دکترمصدق، متشکل از شاه و دربـار و شـرکای اقتصـادی و غارتگر آنها و رجال مرتجع و سرسپرده به سیاست امپریالیسـم جـهانی و جاسوس‌های انگلیسی و آمریکایی که بـه جاسـوس بـودن خـود افتخـار می‌کردند، در «جناح راست» حکومت فعال بودند۰ یعنـی آنـها کـه خـط مشی انگلیس‌هـا و آمریکایی‌هـا را در ایـران پیـش می‌بردنـد توده‌ای‌هـا نبودند۰ اکثریت عظیمی از نمایندگان مجلس شورا و سنا ، و تقریبـاً نـود درصد از اعضای کابینه‌های شاه ، از فروغی و سهیلی و قـوام السـلطنه و امینی و علم و هژیر و رزم آرا و حکیمی و غیره، بدون تـائید انگلیـس یـا آمریکا به کرسی نمی‌نشستند، و اگر می‌نشستند دوام نمی‌آوردنـد۰ بـرای شاه و کابینه‌های او و مجالس شورا و سنایش، عمده جلب رضـایت آن دو کشور و سیاست امپریالیسم جهانی بود۰ آنها مردم را حتی بـه بـازی هـم نمی‌گرفتند۰ موضعگیری‌های شاه و دولت‌های او بیش از آنچه بر اسـاس منافع مردم و حتی«تمایلات خود آنها» باشد، در جهت تامین خواسته‌های غرب، خصوصا درجهت مقابله با شوروی بود۰ مواضع حزب تـوده و مـرام اعلام شده آن حزب از ابتدای تاسیس در اسناد رسـمی‌اش بـا ایـن خـط مشی توافق نداشت و دوستی و همکاری بیطرفانه‌تری را با دولت شوروی و سوسیالیسم جهانی توصیه می‌کرد و طبعاً این حزب، در جبهه چپ و در مقابل حکومت شاه قرار داشت۰آقای امیرخسـروی توقـع دارد کـه حـزب توده در جبهه چپ، متمایل به «راست» حرکت کند تا مبادا افسـران شـاه از قبیل خسروانی، آزموده، اخوی، گیلانشاه، بختیار «تحریک» نشوند و یا اقشار میانی و عامی رم نکنند۰ گویی افسرانی که در کودتای ۲۸مرداد، بـا تعلیمات شبکه آمریکایی و انگلیسی و با تصویـب و تـائید شـاه مدیریـت کودتای مذکور را تصدی می‌کردنـد، روی «عـرق ملـی » پـا بـه میـدان گذاشته بودند و یا رمیدن اقشار عـامی، اگـر واقعیـت هـم می‌داشـت کـه نداشت، به تاثیر فعالیت‌های سازمان یافته ارتجـاع مذهبـی و اقتصـادی و توزیع دلارهای آمریکایی مربوط نبود و فقـط بـه چـپ‌روی حـزب تـوده ارتباط پیدا می‌کرد۰ حزبی که از روز تشکیل«چپ» بـوده و در ۲۵ تـا ۲۸ مرداد چپ نشده بود۰

چپ‌روی‌هایی که آقای امیرخسـروی بـه بهانـه آن می‌کوشـد حـزب تـوده را تحقیرکند، بـر عکـس برداشـت ایشـان در حـد مـرام و برنامه‌های اصولی حزب توده و در شأن آن حزب بود۰ زیر سـئوال بـردن شاهی که بر خلاف قانون اساسی ایران مقام پادشـاهی را غصـب کـرده، آزادی اندیشه و عمل مردم را حتی در محدوده قوانین خود ساخته‌اش زیر پا نهاده، به شهادت خود امیرخسروی با سفیر آمریکا علیه نخست وزیرش مواضعه خائنانه کرده(ص۴۵۴) و کیم روزولت فرمانده کودتای علیه ملـت و دولت ایران را شبانه لای پتو، و خوابیده در کف اتومبیل به دربـار آورده و شرایط او را پذیرفته و به فرماندهی وی بـرای براندازی نـهضت ملـی ایران تن داده بود، چپ‌روی نبود۰ این کار برای عناصر محدودی هم کـه وجودشان در جناح راست قابل تصور بود، وظیفه بود۰ و قشرهای خاموش زحمتکش را از نا امیدی به امیدواری جذب می‌کرد و به میدان می‌کشید۰ و به عنوان یک اصل و یک ضرورت در طول زندگی حزب توده آشکار و

پنهان به آن وظیفه عمل می‌شد و می‌بایست می‌شد۰ من خود در جنبش توده‌ای پیش از ۲۸ مرداد نقش بسیار ناچیزی داشتم۰ مدیر روزنامه سرود صلح چاپ مشهد بودم که مسئولیت قانونی آن را بدون دخالت در نوشته‌هایش بعهده داشتم۰ این روزنامه هم مثل بقیه جراید توده‌ای لحظه‌ای از افشاگری درباریان و دربار و طیف نوکرصفت و جیره‌خوارش قافل نمی‌ماند۰ نمی‌دانم در آن اوج شور و هیجان ملی و روزهای مرداد ۳۲، اگر جمعیت مبارزه با استعمار بر علیه چنین درباری شعار نمی‌داد و نمی‌گفت که : «**انحلال مجلس کافی نیست۰دربار، این دژ اصلی جبهه مزدوران استعمار را باید گشود**»چه شعاری باید می‌داد؟ این رفتار و کردار توده‌ای‌ها خلق‌الساعه نبود که روز ۲۶و ۲۷ مرداد ظاهر شده و روز ۲۸ مرداد به چشم امیرخسروی‌ها نیامده باشد۰ بی انصافی تا کجا؟ اشتباه محض است که امیرخسروی خیال کند با دشنام دادن به کیانوری و رهبری حزب توده، از اولین خطوط مقدمه تا آخرین سطور موخره کتابش می‌تواند خود را پاک‌تر از بدترین و بی‌کفایت‌ترین افراد رهبری که وی همیشه همراه و همگام آنها بوده است جلوه دهد و مطمئن باشد که دیگران هم آن حرفها را باور خواهند کرد۰

خلیل ملکی و انورخامه‌ای تا مدتها بعد از وقایع آذربایجان، و بابک‌امیرخسروی چه در آن مرحله و چه در زمان شکست کودتای ۲۵ و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، و چه در مهاجرت حزب توده به شوروی و تا سالهای۵۹–۶۰ به بعد که کیانوری زندانی شد، در حالیکه در حزب توده فعال، صاحب مقام و مرجع بودند فقط زمانی پاشنه‌ها را بالا کشیدند و تا توانستند علیه حزب توده گفتند و نوشتند و دشنام دادند که یا از حمایت و پشتیبانی شوروی نا امید شدند و اتحاد شوروی دیگر در صحنه جهانی نبود۰ چرا؟ زیرا هر یک به فراخور زمانی احتمال فرجی از سوی شمال را می‌دادند۰ اگر جز این بود، مگر برای نسل اول این وطن خواهان عاشق و شیدای توده‌های آن روز، و ضد توده‌های بعدی، روز۲۵ آذر ۱۳۲۵ روز مبادا برای ورود به صحنه نبود۰۰۰؟!۰ مگر برای امیرخسروی که در ۲۸ مرداد۳۲ به رهبری کیانوری اعتراف می‌کرد از این روز مباداتری مفروض بود؟ کدام روز از این روز«مباداتر» داشتند، که به جنگ توده‌ای‌ها که به ادعای آنها دشمنان وطن ایشان بودند برنخاستند۰ مگر توده‌ای‌ها به ادعای آنها خائن، در قضیه نقت شمال ، فرقه دمکرات، همکاری با غلام یحیی و پیشه‌وری با توده‌ای‌هایی که امروز امیرخسروی از آنها به عنوان بازیگران نقش استعمار و ارتجاع در ۲۸مرداد یاد می‌کند چه تفاوتی داشتند؟ چرا در آن ایام همکار و هم مسلک آنها می‌شد باقی ماند ولی شش ماه بعد نمی‌شد؟ این وطن، این ناموس، این حیثیت سیاسی، این مرز و بوم مورد ادعای آنها مگر همان آذربایجان پیشه‌وری، همان«نفت» محبوب شمال، همان روزهای سرنوشت ساز مرداد ۳۲ نبود؟ چرا آقایان زبان و قلم از دهان و از نیام برنکشیدند و به جان حزب خائن خود نیفتادند؟!

ملکی و خامه‌ای تا یک سال بعد از واقعه آذربایجان و امیرخسروی تا سالهای بعد از انقلاب اسلامی منتظر کدام« روز مباداتر» نشسته بودند که دم بر نیاوردند و فوراً دست به کار نشدند؟ جز امید به حمایت شوروی در یک مرحله و منتظر سقوط آن در مرحله‌ای دیگر؟

سخنرانان و مبلغاتی که بعدها نقش خود را به گردن دیگران انداختند

دکتر فریدون کشاورز، مانند انورخامه‌ای و خلیل‌ملکی و قاسمی پرچمدار تظاهرات، بلندگوی نظریه‌ها و نویسنده مقالات و شعارهای حزب توده در قضایای نفت شمال و آذربایجان پیشه‌وری و سخنران یکه تاز توده‌ای‌ها در این دو زمینه، بعدها کتاب «من متهم می‌کنم» را نوشت و مانند امیرخسروی انگشت همه اتهامات و دشنام‌های او کیانوری بود۰ جز سلطنت طلبان و بریدگان از حزب توده، کس دیگری برای او کف نزد! تا روزی که حزب توده برای دکتر کشاورز نمایندگی مجلس و وزارت هدیه می‌کرد و برای خلیل ملکی مدیریت کل وزارت فرهنگ را در بر داشت و انورخامه‌ای را به عنوان نماینده خود به اروپا می‌فرستاد هیچکدام از آنها خائن بودن حزب را حس نمی‌کردند و از آن حزب دل بر نداشتند۰ اما همینکه اوضاع عوض شد، عرق وطن‌خواهی آقایان گل کرد! از آنها بی پرنسیب‌تر بابک امیرخسروی است، که حتی در ۲۸ مرداد زیر رهبری «رفیق کیانوری» فعال بوده است،(ص۴۹۱)۰ و بعد از آن مقطع هم خود را به شوروی می‌رساند و باز در کنار کیانوری و غلام یحیی‌ها و با استفاده از حمایت‌های «رهبری بی کفایت حزب توده» زندگانی خود را ساخت۰ ایشان هم یک لحظه گذشته فعالیت‌های خود را به یاد نمی‌آورد که اگر ادعاها و اتهامات پس از پشت کردن به گذشته خود نیز متوجه کس و یا کسانی باشد، اول از همه خود آنها را شامل می‌شود۰ تظاهرات به نفع شوروی برای کسب امتیاز نفت شمال، روی کار آوردن فرقه دمکرات (آن هم با نیت سوء ضد ملی!)، بازیگر نقش ارتجاع و استعمار در ۲۸ مرداد ۳۲ و یا متهم به « سازش با اجنبی و پیروی از دستورهای مسکو و خیانت به وطن و حزب »۰ اگر اتهامات و ادعاها درست باشد، مگر اتهامات شامل امیرخسروی و انوخامه‌ای و خلیل‌ملکی و کشاورز نمی‌شود؟ از سر اتفاق است که همین‌ها که ادعاها و اتهاماتی اگر طرح باشد بیش از همه متوجه خود آنهاست، با تکیه بر آن وقایع، هر روز مانند خلیل ملکی هفتاد من کاغذ بر علیه توده‌ای‌ها سیاه کردند تا جلب محبت دربار شاهنشاهی را بکنند۰ کاری که بعدها امیرخسروی، (عضو کمیسیون تحقیق و تفحص کمیته مرکزی حزب توده‌ایران در سال‌های پس از انقلاب و فعالیت آزاد حزب توده‌ایران) با نوشتن مقاله در روزنامه اطلاعات کرد تا حجت‌الاسلام دعائی پل ارتباط این جلب محبت در محافلی در جمهوری اسلامی شود۰ (ایشان اگر این نظرات را تا پیش از زندانی شدن کیانوری و سقوط شوروی داشت، چرا در همان کمیسیون تحقیق و تفحص حزبی مطرح نکرده بود؟)

اگر این آقایان: ملکی، خامه‌ای و امیرخسروی و طرفداران آنها ادعای فضل و سواد بلامعارض در امور سیاسی نمی‌داشتند و اگر پشت سر آنها تجربه زندان رضاشاه یا محمدرضاشاه نبود باز جائی برای تامل باقی می‌گذاشت، اما چنین نبود (و آنچه بود فرصت‌طلبی و نبودن اهل میدان در دوران شکست و عقب نشینی بود و خالی کردن پشت توده‌ایها و حزبی که از رهبران آن بودند۰)

آنها اکنون می‌خواهند همه سوابق و حقایق را ، با استفاده از شرایط زمان و محدودیت آزادی قلم و بیان، دگرگون جلوه دهند (و خود را پاک و منزه از آن اتهاماتی سراپا دروغی که به این و آن می‌زنند) تا شایسته رهبری نسل جوان روزگار قلمداد شوند؛ و چه اشتباهی!

فتح یک نهضت به دست شعبان بی‌مخ؟!

بابک امیرخسروی، خصوصاً در فصل بیست و سوم کتابش، نفس نفس می‌زند تا به هر زحمت و مرارتی که شده ثابت کند آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها برای جلوگیری از وقوع مرحله دوم کودتا در روز ۲۸ مرداد برنامه‌ریزی نکرده‌بودند۰۰۰ببینید:«۰۰۰کتاب روزولت چنان سرشار از تناقضات است که تأمل در آن درماندگی و بیچارگی او را در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد و بی خبریش را نشان می‌دهد۰۰۰چه رسد به

سازماندهی کودتـای دیگـر۰۰۰(ص۵۳۵)۰۰۰»۰۰۰«۰۰۰قـدر مسـلم آن است که ۰۰۰از فردای شکست کودتای ۲۵ مرداد دولـت آمریکـا پرونـده کودتا را لااقل موقتاً بسته و در جستجوی راهی بـرای آشـتی بـا مصـدق بود»۰۰۰« روزولت۰۰۰در مخفیگاه خـود۰۰۰ سـخت بـه هـراس افتـاده بود۰۰۰ » چرا که او در کتابش چنین نوشته است که : «۰۰۰ایـن زمـان من و بیل باردیگر- کاری نداشتیم جز اینکه انتظار بکشـیم۰ نـاخنی در انگشت هایمان نمانده بود که بجویم۰۰۰ ذخیره آب لیمـوی مـا هـم تـه کشیده بود۰۰۰! (ص۵۵۶)۰» (این تـلاش بـرای تبرئـه امریکـا و بـیرون کشیدن آن از زیر بار یکی از تاریخی‌ترین و جنایت‌بارترین وقایع ایـران را چگونه باید از قلم آقای بابک امیرخسـروی تفسـیر کـرد؟ جلـب محبـت امریکا، جلب محبت آقایانی در جمهوری اسلامی؟، جلب نظر آقایانی کـه منتظرند تا از امریکا و انگلستان بار دیگر سوار بر هواپیماهای امریکائی به تهران بازگشته و حکومت را تحویل بگـیرند؟ خـود امریکائی‌هـا بـا سـند ومدرک می‌گویند ما کودتا کردیم و این خیانت به آزادی و آزادی‌خواهـی یک ملت را می‌پذیریم، آقای امیرخسروی می‌گویـد خـیر، شـما نبودیـد و نکردید، این توده‌ایها بودند که مقصرند!)

امیرخسروی از اینکه روزولت در کتاب ۲۱۰صفحه‌ای خود مثل او در نـهصد صفحـه پـرگوئی نکـرده و فقـط در حـدی کـه خـود لازم می‌دانسته، آن هم پس از ۲۸سال در ۱۹۸۱ توام بـا طنزهـا و لطیفـه‌های بی مزه و نامانوس آمریکائی برای ایرانی‌ها که در سراسر کتاب به عنـوان چاشنی سود برده، گوشه‌هایی از خاطراتش را بـه رشـته تحریـر در آورده است چنین برداشت کرده که کیم‌روزولت قهار، در مقطع ۲۵ تا ۲۷ مـرداد دچار سردرگمی و یاس و بی برنامگی برای فردای آن روزها، و بی خبر از آنچه در تهران می‌گذشت و غفلت از سازماندهی ستاد سیا بوده است!! تـا به دنبال ادعاهایش به این نتیجه برسد که : گناه بر پا شدن کودتـای ۲۸ مرداد حاصل تندروی‌های حزب توده در ۲۵ تا ۲۷ مرداد و غافل ماندن از مقابله فیزیکی با اوباش در ۲۸مرداد بوده است۰ پژوهشگر کینه‌توز و کـم استعداد ما چه تلاشی می‌کند تا ثـابت کنـد تمـام پیـش بینی‌هـای فنـی طراحان کودتا از قبیل تنظیم برنامه اضطراری خروج روزولت و گـروه او ، نشانه یأس و درماندگی فرمانده کل کودتاست۰ که در اولیـن برخـورد بـا «یک دشواری» جا زده بوده اسـت!۰ پژوهشـگر بعـد از خـروج از حـزب، هجوم همه جانبه ستاد سیا و عوامل رنگ به رنگ آمریکا و انگلیس را که روزولت به آن اشاراتی دارد، و گزارش تکمیلی و تازه افشاء شده و منتشره در نیویورک تایمز و جراید دیگر آمریکا و مجلـه پیـام امـروز ایـران هـم جزئیات آن را نوشته‌اند، هیچ می‌شمارد و از آن شبکه تار عنکبوتـی، کـه اگر روزولت به همه ریزه‌کاری‌هـایش اشـاره نمی‌کنـد، همچنـان«تحـت فرماندهی کل» او فعال بـوده فقـط تظـاهرات شـعبان بـی مـخ و ملکـه اعتضادی را سرنوشت ساز جلوه می‌دهد: «فتح یک شهر بـه دسـت سـه چهار اسب سوار چوبی-سهراب سپهری»

امیرخسروی پیوسته در مقام آن است کـه جزئیـاتی نـاچیز را مانند«اشاره نشدن به شبکه بدامـن در کتـاب روزولـت» سـئوال برانگیز قلمداد نماید و حوصله خواننده را تمام کند۰ او نمی‌خواهد بـا دیـده بـازتر ببیند که آمریکا و انگلیس با انبوه جاسوسان ایرانی عضو سازمانهای سیا و انتلیجنت سرویس از قبیل **برادران رشیدیان** و دو مامور ارشد سیا به نام‌های مستعار(**جلیلی**) و (**کیوانی**) که هویت آنها هنوز هم فاش نشـده است،(اشرف پهلوی، در آخرین مصاحبه‌ای که از او در کیهان چاپ لندن منتشر شد، با آنکه آنها را می‌شناخت و اعتراف به ارتباط‌گیری با آنها کرد، حاضر نشد نام واقعی آنها را بر زبان آورد) **سلیمان بهبودی**«که یکی از ماموران بریتانیا بود»، سرهنگان توطئه‌گری که دست پرورده ستاد سـیا در تهران بودند، **سرهنگ فرزانگان** از ماموران ارشد ستاد سیا ، **ارنسـت پرون**، **منصور افشار**، **مجیدی** و **رضایی** دو مامور دست دوم سیا به **علاوه اردشیر زاهدی** با پدرش **سرلشکرزاهدی** که از اول خـود را به ستاد سیا و فرماندهی **روزولت** تسلیم کرده و در آن ستاد مخفی شـده بودند تـا همیشـه در دسـترس فرمـانده خـود باشـد لحظـه‌ای از تعقیـب برنامه‌های خود غافل نبودنـد۰ امیرخسـروی نمی‌خواهـد ببینـد کـه آنـها جزئیات عملکرد **شـاه** را حتـی بعـد از فـرار در شـهر **رم** هـم تنظیـم و اجرایش را از او می‌خواهند و او اطاعت می‌کند و همان کلماتی را به زبان می‌آورد که از سـوی **انگلسـتان** بـه وی دیکتـه شـده اسـت۰ از نظـر امیرخسروی این واقعیت‌ها بسیار ناچیزتر از نقش چند اسب سـوار چوبـی (اوباش و فاحشه‌ها) است۰

شگفتا که امیرخسروی خود در بخش «ه» از فصل ۲۳ کتابش وضعیت و امکانات فراوان و گسـترده سـازمان‌های جاسوسـی خـارجی را مورد بررسی قرار داده و از کـارکرد آنـها در زمینـه «مبارزه۰۰۰بـا حـزب توده۰۰۰تهیـه کاریکاتورهـای ضـد کمونیسـتی۰۰۰پخـش کتابـها علیـه شوروی و حزب توده، جوسـازی و شـایعه پراکنـی۰۰۰ اعمـال روشـهای خشن و خلاف اخلاق، پرداخت پول به برخـی چـهره‌های مذهبـی بـرای متهم ساختن حزب توده به کفر و الحاد، حمله به مسـاجد بـه نـام حـزب توده۰۰۰تبلیغ در جهت رویگردانی ایرانیان از حزب تـوده، اخـلال و بـهم ریختـن گردهمائی‌هـای توده‌ای‌ها۰۰۰کمک‌هـای مـالی بـه سـازمان های۰۰۰**سومکا** و **پان‌ایرانیسم**۰۰۰» سخن گفته است۰ او به بودجه میلیون دلاری، به تلاش ستاد سیا برای آگاهی دادن از عـزل مصـدق بـا پخش نسخه‌های فرمان شاه، به مصاحبه دو خبرنگار آمریکائی با اردشـیر زاهدی در«خانه یکی از مامورین سـیا۰۰۰ خانـه خالـه! »، بـه مـاموریت اردشیرزاهدی و **فرزانگان** « از ماموران ارشد ستاد سـیا۰۰۰ افسـران بـا شرف و با عرق ملی! » به اجیر کردن دسته‌های متعدد از سوی **سـیلی** و **نرن** برای سردادن شعارهای تحریف شده توده‌ای، و قضیه «**آرامش**» و دلارهای آمریکائیش، اشارات و تصریحاتی دارد اما بی نیاز از ارائـه سـند، به آسانی آنها را «**ادعاهای بسیار اغراق آمـیز**» می‌نـامد تـا سـخن کیانوری را مبنی بر «تـدارک بسـیار سـنگین سـازمان سـیا و انتلیجنـس سرویس» نفی کند۰ و البته برای باز گذاشتن راه فرار، مطـابق معمـول از شیوه«استعباد و استعجاب» استفاده می‌کند و با یـک حملـه:«البتـه بعیـد نیست۰۰۰» از کوره راه دیگری می‌رود۰ بدون آن که از سـردرگمی‌هـای خود احساس شرم و خستگی کند۰ او در حـد«احمـق پنداشـتن خواننـده کتابش» چنان از پرت و پلاگوئی روزولت و بی اعتباری کتاب او و روایات تحریف شده **گازیوروسکی** و «خزعبلات»نامیدن نوشته‌ها و تحقیقـات و گزارش‌های آنها سخن می‌گوید کـه گوئـی **کیـم روزولـت** فرمـانده کودتای ۲۸مرداد و فاتح آن شورش نبود و گازیوروسکی رسـاله تحقیقـی خود را از روی کتاب « نظر از درون۰۰۰امیرخسـروی» نوشـته بـوده نـه مستند به اسنادی که دست اندرکاران کودتا برای سازمان‌های سرپرسـت خود فرستاده و قاعدتاً قصـد فریـب دادن روسـای خـود را نداشـته‌اند۰ او نمی‌تواند بین گزارشهای ماموران امنیتی و جاسوس‌های ناشناخته‌ای کـه بـرای ترتیـب دادن کودتـائی در ایـران فعـالیت می‌کننـد بـا مکاتبـات دیپلماتیک سفیر و وزارت خارجه آمریکا تفاوت قائل شود و نمی‌فهمد کـه آن گروه حساب روز مبادا را نمی‌کند، اما این سفیر از بیم پیـش آمدهـای

اتفاقی نباید همه ریزه‌کاری‌های رفتاری و گفتاری خود را بـه روی کـاغذ بیاورد و از احتیاط در مکاتبه غـافل بمـاند۰ و بـا احتیـاط تـأکید نکنـد:« امیدوارم اقدامات ویژه‌ای برای جلوگیری از درز این مطالب به عمـل آیـد ص ۶۰۷»یک سفارتخانه و مـدارک مضبـوط در آن همیشـه در معـرض اشـغال از سـوی«دانشـجویان پـیرو خـط امـام» یـا همـانند آنـها هست۰۰۰همانطور که گفتیم کیم‌روزولت مـردی نـاپخته نبـود۰ سـابقه خدمات و تجربه او از سوی کارشناسان مشاور چـرچیـل و ایزانـهاور زیـر ذره‌بین رفته و با محاسبه ضریب هوش و توان او به عنوان نماینده مـورد اعتماد نخست وزیری مانند چرچیل و رئیس جمهوری مثل آیزنهاور، آنهم بعد از تـائید واحدهـای صلاحیـت‌دار و کارشـناس، بـه فرمـاندهی طـرح کودتای ایران منصوب شده بود۰۰۰ او کتابش را ۲۸ سـال بعـد نوشـت و دلیلـی نداشـت کـه آن را از «خزعبـلات»«تنـاقض گوئـی»«پـرت پلا»«دروغهای شاخدار» پرکند و در آستانه آخرین سالهای عمـر خـود از بیراهه برود۰۰۰ اطلاعات او از اسرار مگو به انـدازه کـافی غـرور آفریـن (برای خودش) و جذاب (برای خواننـده‌اش) بـود کـه محتـاج بـه پـرت و پلاگوئی نباشد۰

این امیرخسروی بی انصاف است که حتی در یک مورد هم به کتاب روزولت، شخص اول کودتا، اسـتناد نمی‌کنـد۰ و اکنـون از مواضـع کمونیستی و توده‌ای خود به نزدیکی و همفکری با امثـال رضـاپـهلوی و اردشیر زاهدی گرایش پیدا کرده است، به احترام آنها ، تاریخ را بـه قـول خودش تحریف می‌کند تا از شاه یک«قدیس» بسازد و بگوید:«۰۰۰رژیـم شاهنشاهی۰۰۰در تاریخ ایران۰۰۰یک موتلفـه ثـابتی بود۰۰۰سـلطنت در جهان‌بینی و ناخودآگاه مـردم ایران۰۰۰نوعـی قدوسـیت داشـت!ص۶۲۳ «۰۰۰

و نگوید کـه ایـن «قدیـس» را کیم‌روزولـت و سـتاد سـیا بـا همکاری جاسوسان ایرانی و حقوق‌بگیران انگلیـس و آمریکـا بـه عـلاوه کارشناسان و مامورین امنیتی آن دو کشور، از خشم مـردم ایـران نجـات داد!! تا در کتاب روزولت نبیند که «شاه دوبـاره بـر تخـت نشسـته» جـام شرابش را به سلامتی روزولت سرکشید و گفت: **من سلطنت دوباره‌ام را مدیون ارتشم« و شما»** هسـتم۰۰۰تا بـه یـاد نیـاورد کـه ایـن« شاهنشاه مقدس» و ظل‌الله چگونه بار دیگر جانش را برداشـت و از برابـر مردم گریخت ودودمانش نیز برباد رفت ۰ وفاتحه « **موتلفـه ثـابت** » امیرخسروی هاخوانده شد ۰ تاعلیحضرت رضاشاه دوم عرض کرده باشـد که امیرخسروی ازروز اول حضوردر حزب توده تاهمین امـروز بـه عنـوان فردی از مردم ایران ، درجهان بینی وناخود آگاه خود شـاه رامقـدس مـی دانسته است ۰

امیرخسروی تلاش دارد که بـه قصـد تضعیـف فعـالیت هـای هیجان آور و شورتوده ای ها چنین جلوه بدهد که ارتشیان ایـران «عـرق ملی» رهبری کودتاه را به عهده گرفته بودند۰ اما نمـی‌گویـد کـه چنیـن ارتشیانی ملت‌خواه و ایران دوست در ستاد سیا چه می‌کردند و چرا از کیم روزولت و ستاد سیا دستور می‌گرفتنـد؟ مگـر قشـون شـوروی در صحنـه ایران بود که آنـها بـه فرمـاندهی افسـران آمریکـائی و ذلـت اطـاعت از جاسوسان امریکا و انگلیس تن داده بودند؟

آیا امیرخسروی نمی‌داند که هدف آن ارتشیان، حتـی از زمـان قتل افشارطوس شخص دکتر مصدق بود که آنها را به علت وابسـتگی‌ها به دشمنان مردم و دولت ایران بازنشسته کرده بود!؟ و هـرگـز بـا انگـیزه ملی دست به این توطئه‌ها نزده بودند۰

به نظر می‌رسد اگر کیانوری در مصاحبه‌اش به «**اسب شـاه یابو**» نمی‌گفت و اشاره گذرا به امتیازات و امکانات امیرخسروی و همسر او، در حاشیه زندگـی سـاده توده‌ای‌هـای مـهاجر نمی‌کـرد، ای بسـا کـه امیرخسروی، با آن روابط صمیمانه‌ای کـه بیـن خـودش و همسـرش بـا کیانوری بر قرار بوده و حتی از نامه‌های کیانوری(که بابک فقط بعضی را به طور گزینشی چاپ کرده است)می‌توان به دامنه وسـیع آن مکاتبـات و روابط در آن سالها آگاه شد، با چنین خشونت و کینه تـوزی عاجزانـه بـه جان کیانوری دست و پا بسته نمی‌افتاد و بـه همـان پـرگوئی‌هـا کفـایت می‌کرد و به روابط تازه‌اش با گروههای صاحب نفوذ و مورد تـائید غـرب قناعت می‌ورزید؛ و عواطف خانوادگـی کیـانوری را در رابطـه بـا خـانواده همسر شایسته‌اش مریم فیروز «چندش آور»نمی‌نامید۰

در کتـاب نـهصد صفحـه‌ای بـابک امیرخسـروی یـک کلمـه سرزنش آمیز درباره جاسوسان نام و نشان‌داری مـانند بـرادران رشـیدیان، فرزانگان، آرامش نمی‌بینید۰ گزارش چاپ شده در مجله **پیام امروز** بـه نقل از روزنامه‌های معتبر آمریکـایی لیسـت مفصلـی از اسـامی مـاموران دسـت اول و دسـت دوم سـیا را منتشـر کـرده کـه شـاه و زاهـدی و اردشیرزاهدی را هم باید بر آنها افزود۰۰۰در چنان فضای کثیفـی سـخن گفتن امیرخسروی از «انتظار صدور دستور مسـکو» و فقـط بـه تخفیـف رهبری حزب تـوده کوشـیدن بـا کـدام روش تحقیـق منصفانـه تطبیـق می‌کند؟ او چنان از رشیدیان با صفت «رابط» یاد می‌کند که گوئی تحـت تاثیر شخصیت آن جاسوس ایران بر باد ده سر تعظیم فرو آورده است۰

در نگاه امیرخسروی از درون، نطق آتشین دکـتر فـاطمی کـه شاه را «جوان هوس باز»، «خـائن»، «بـا اندیشـه‌های خـام و احمقانـه» توصیف و تقاضای اعدام او را می‌کند، به اندازه شور و هیجان کارگـران و دانشجویان و توده‌ای‌هایی که سالها بود ازشکنجه دربـاربی شـرم ، دربـار منفـور وشـاه دشـمن ملـت در جنـگ و گریـز بوده‌انـد ، بـرای تحریـک «ارتشیان» ومردم عامی دلداده به « شاه مقدس» موثرنبوده است ۰

اگر قضیه گفتگوی دکـتر فـاطمی وآیـت الـه زنجـانی را کـه امیرخسروی درصفحه (۶۱۰) کتاب خود آورده است درنظربگیریم، حتـی دکـترمصدق رهبرنـهضت ملـی نـیز قبـلا هـم آن گونـه تظـاهرت را تجویزکرده بود ۰

افرادی بی عمل ویا ابن‌الوفت مانند گروهای خلیـل ملکـی یـا سومکا و پان ایرانیسم که فقط دربرابرتوده ای ها تحرک نشـان میدادنـد، گـرداگرمصـدق را گرفتـه بودنـد۰ عملکـرد آنـها در نظـر امیرخسـروی ، ازمبارزات صمیمانه توده‌ای‌های پاک وازجان گذشته، شایسته تر ودردل او پذیراتر آمده‌است ۰ زهی انصاف !

امیرخسروی به کینه توزی و انتقام جوئی همـان چـهار سـطر ازگفته‌های کیانوری که در توصیف موقعیت و رفاه او و همسرش درکتاب خاطرات کیانوری چاپ شده ازیک سو وازتعلـق خـاطر بـه هماهنگی بـا اردشیرزاهدی و رضاپهلوی ازسوی دیگر چنان ازکیسه خلیفه مـی بخشـد که گوئی وکیل مدافع آمریکا وانگلیس است ۰

گام‌های ننگینی که روز ۲۸ مرداد در خیابان‌های تهران برداشته شد!

برای روشن ترشدن ذهـن آقـای امیرخسـروی کـه اظـهارات کیانوری را حتی دراین حد که گفته است : «ما از تدارک نـیروی بسـیار سنگین سازمان سیا و انتلیجنس سرویس و نقـش سـازمانهای جاسوسـی

آمریکا و انگلیس اطلاع زیادی نداشتیم برنمی‌تابد و او را بـه بـاد دشـنام میگرد، فقط گزیده ای از آخرین صفحات چاپ شده درمجله پیام امـروز را که درصدر این مقاله بـه آن اشـاره کـرده ام نقـل می‌کنـم و بـه ایشـان یادآورمی‌شوم که در۲۸ مرداد ۳۲ نه تنها کیانوری ورهبری حزب توده که دکترمصدق و دولت او ورجال درجه اول مملکت هم ازتوطئه وتبانی شـاه با جاسوسـهای انگلیـس وآمریکـا ودر راس آنـها کیـم روزولـت وشـبکه وسیعش بی خـبربودند۰ در۲۸مـرداد سـحرخیزان توانسـتند نسـخه هـای تکثیرشده فرمان شـاه را در روزنامـه ستاداسـلام، آسـیای جـوان ، آرام ، مردآسیا، ملت، ژورنال دوتهران ببینند ۰

چـهار روزنامـه نخسـت و هچنیـن روزنامـه‌های شـاهد و داد مصاحبه فرضی را بازاهدی منتشرکرده بودند ۰۰۰ این مصاحبه سـاختگی را جلیلی تنظیم کرده بود ۰در اواسط روز، اولین دسته چند هزار نسـخه‌ای شبنامه‌هایی از رونوشت تکثیر شده فرمان شاه درخیابانها توزیـع گردیـد۰ اعضای این گروها نه تنها انتخاب خود را بین مصدق وشاه کـرده بودنـد، بلکه تحت تاثیر حرکات روزگذشته، **منتسب به حزب توده** ، به انـدازه کافی تحریک شده وآماده اقدام بودند ۰۰۰ ایـن جمـاعت فقـط بـه یـک رهبری نیازداشتند۰

«حتی قبل ازطلوع آفتاب کیوانی و جلیلی باآگاهی برای بـهره برداری از بیانیه آیت الله‌بروجردی که به طرفداری ازشاه در راه بود برنامه های خـاصی داشـتند ۰۰۰ جلیلـی و دومـامور پرانـرژی زیـر دسـت وی، منصورافشار و مجیدی و یک زیردست دیگر به نام رضایی به سوی نقـاط تجمع شتافتند تارهبری این گروه را به دست بگیرند۰ جلیلی یک گروه را درپیشروی به سوی مجلس همراهی کرد و در سر راه خود بـه سـاختمان روزنامه باخترامروز رسیدند۰

جلیلی گروه را تحریک کرد که دفـتر روزنامـه را آتـش بزننـد ۰۰۰ افشار گروههای دیگررا به سوی دفاتر روزنامه های توده‌ای وشهباز، بسوی آینده و جوانان دموکرات هدایت کرد کـه تمـام آنـهاکاملا منـهدم شدند۰

ساعت نه صبح ستاد درتـهران اخبـار را دریـافت کـرده بـود و ساعت ده صبح خبررسید که دفاتر روزنامه «باخترامروز»« وحزب ایـران» غارت شده است۰ درهمان ارتباط با برادران رشیدیان که بسیار خوشـحال به نظر می‌رسیدند برقرار شد۰ دستورکارآنها و همچنین دستوراتی کـه بـه «کیوانی وجلیلی» داده شد، این بود که بکوشند نیروهای امنیتی را درکنار تظاهرکنندگان قرار دهند وآنها را تشویق کنند کـه بسـوی رادیـو تـهران بروند و آن راتصرف کنند۰

سرهنگ «دماوند» یکی ازکسانی که در برنامه‌ریزی ستاد سـیا شرکت داشت، بایک دستگاه تانک که از گردان دوم تیپ زرهی (گردانـی که دراصل به عملیات اختصاص یافته بود) به دست آورده بود، در مقـابل مجلس حضور یافت، اعضای گارد در هم ریخته شاهنشاهی نـیز کـامیون ها را مصادره میکردنـد وبـه خیابـان هـامی راندنـد۰ درلالـه زارشـمالی، تئاترسعدی که مدت ها تحت حمایت حزب توده بود به آتش کشیده شد۰

ارتش از کنترل دولت مصدق خارج شد!

حدود ساعت ده و نیم صبح، تیمسارریاحی به مصـدق اطـلاع داد که ارتش دیگر تحت فرمان او نیست و تقاضای کمک کرد۰ آن گروه ازافسران ارتش که بیشتر برای شرکت در عملیات نظامی پـروژه آژاکـس (عرق ملی!) درنظرگرفته شده بودند جداکانه، اما منظم، به اقدامات فـردی دست زدند۰

حدود ظهر روزولت به خانه‌هایی که تیمسار زاهدی وگیلانشـاه در آنها مخفی شده بودند رفت و به آنها گفته شد منتظر دسـتور (فرمـانده کل قوا!) باشند۰ حتی درگرم ترین ساعت روز، از شـدت عملیـات کاسـته نشد۰ (جلیلی) مامور ستاد در تهران هنوز در خیابان‌ها بود وجمعیتی را در خیابان فردوسی تشویق می‌کرد که بـه سـاختمان دژبـان مرکـز برونـد و سـرهنگ «نصـیری»(فرمـانده کودتـای شکسـت خـورده ۲۵ مـرداد) وتیمسار«باتمانقلیچ» را آزاد کنند۰ این کار انجام شد۰

مامور دیگر ستاد، تیمسار «قدس‌نخعـی» (افسرشـریف ایـران دوست، نه مثل خسرو روزبه خائن ۰۰۰) با اتومبیـل خـود بـه گشـت‌زنی درشهر پرداخت و کوشید اعضای گارد سلطنتی را (سربازانی که بعـداً در حمله به خانه مصدق شرکت کردند) جمع آوری کند ۰

کودتاچی‌ها لباس‌های نظامی خود را پوشیدند

اتوبوسـها و کامیونـهای پـر از غیرنظامیـان، افسـران ارتـش ونیروی پلیس به سوی ایستگاه رادیو در حرکت بودند۰ درسفارت کارکنان سیا برنامه تهران را دنبال می‌کردند و هنگامی که شهر ناگهان به دسـت نیروهای طرفدار شاه افتاد خوشحال شدند۰ «روزولت » بـار دیگـر عـازم مخفیگاه مهره‌های با ارزش خود شد و کمی قبل ازساعت ۴ بعد ازظهر با آنها ملاقات کرد۰ وقتی به آنها گفته شد،که زمان ایفای نقش فعال آنـها رسیده است، هردو بلافاصله لباس پوشـیده وآمـاده شـدند، البتـه قبـل از زاهدی ، «فرزانگان» ، مامورستاد سیا از رادیـو سـخنرانی کـرد۰(توجـه ! رهبری حزب توده منتظر دستوربود یا زاهدی وتیـم او) قبـل ازسـاعت ۷ شب خانه مصدق تصرف وبه ویرانه ای تبدیل شد و سایل موجود درآن به خیابـان هـا بـرده شـد و بـه رهگـذاران فروختـه شـد۰ «محمـد دیـهیم رهبرجمعیت فداکاران آذربایجان» که ماموران پائین دست موثرستاد سـیا بود، نقش مهمی درورویدادهای‌تبریز ایفا کرد۰ درحالیکه باتمـانقلج رئیـس ستاد ارتش شده بود، فرزانگان (مامورستاد سیا) درهمـان دفـتر، ازطریـق تلفن حامیان شناخته شـده پـروژه آژاکـس (ملـی هـای مسـتقل !) را بـه فرماندهی پادگان تهران گماشت وهدف‌هـای کلیـدی نظـامی را تصـرف کردند۰

محفل «اصحاب سراچه» از لندن تا مشهد!

تردیدی ندارم که نوشته‌ام طولانی شده اما چگونه می‌توان بـه کتاب امیرخسروی در کمتر از این نوشته پاسخ داد؟! از من اشاره‌ایست که حتماً ضرورت داشت۰ همین نمونه‌های اندک به علاوه فعالیت‌های که در کتاب امیرخسروی به آن اعتراف شده، به علاوه کتاب روزولت که به قلم صدر فرماندهی کودتا نوشته شده و با استعباد و استحسان و اسـتعجاب‌ها یا تبعیت از فرمایشـات آقـای اردشـیرزاهدی کـه حرف‌هـای روزولـت را گزافه‌گوئی خوانده تا حیثیت بر باد رفته خود و پدرش را که بنا به گزارش چاپ شده در پیام امروز، در سـتاد سـیای آمریکـا چمپاتمـه زده و منتظـر دستور آمریکائی‌ها بود، و شاهنشاهی را که هر چه زاهدی داشت از پرتـو سـلطنت دوبـاره او بـود، اعتبـاری ببخشـد، قـابل نفـی نیسـت۰ این‌هـا گوشه‌هایی اندک از همان « تدارک نیروی بسیار سنگین سـازمان سـیا و انتلیجنس سرویس است» که کیـانوری گفتـه بـود۰ اگـر امـروز پرده‌هـا برداشته شده ، آن روزهای مرداد ۳۲ نه تنها کیانوری و حزب تـوده بلکـه جز اعضای خاصی از همان تشکل « جاسوس و خائن و مزدور ضد ملت» به حضور کیم‌روزولت و ابعاد فعالیت وی و برنامـه‌ریزی‌هایی کـه از سـال

۱۳۳۱ آغاز شده بود کسی واقف نبود و آن را افشاء نکرد۰ به آقای بابک امیرخسروی باید گفت کجای حرف کیانوری گزافه‌گوئی است؟ و چگونه این تحریکات که همه جا نقش اول و رهبری و دخالت مستقیم و عملی را ماموران سیا و انتلیجنس سرویس بعهده داشته‌اند و رهبری می‌کرده‌اند سنگین و ایران بر باد ده نبوده است؟ چگونه می‌توان جواب بی عملی ملکی، جبهه ملی، افسران وابسته به جبهه‌های ملی، ارتش تحت فرماندهی دکتر مصدق، شخص دکترمصدق و هیئت دولت، «یا مرگ یا مصدق گویان» نهضت ملی را به گردن «رهبری» حزب توده، که البته من هم همه آنها را رهبران برجسته‌ای نمی‌دانم انداخت۰ رهبرانی که اگر بقول آقای امیرخسروی بی کفایت هم بودند هرگز آب خوش از گلوی آنها پایین نرفت و تا توان مقاومتی داشتند از همراهی با توده‌های زحمتکش دریغ نورزیدند۰

آقای امیرخسروی به پشت سر نگاه کنید۰ چه کسانی جان بر کف نهادند و چه کسانی تا کاخ شاه کودتاچی دست نشانده روزولت راه یافتند؟!

این را هم بگویم در صفحه۴۱۹ کتاب امیرخسروی آمده است که پیش از **وودهاوس** سر جاسوس انگلیس در ایران، مردی به نام «**رابین زهنر**»، مامور ویژه دیگر انتلیجنس سرویس، قبل از او و درست یک ماه و نیم پس از زمامداری دکترمصدق به مثابه مامور ایدآل برای رهبری عملیات پنهانی علیه حکومت او عازم تهران شده بود۰«۰۰۰ریشه عملیات پنهانی انگلیس که در سال ۱۹۵۳ به سرنگونی مصدق انجامید از این جا شروع شد۰۰۰»

یک شاهد زنده!

دوستی دارم دانشمند و اهل کتاب که با محافل دانشجویی و دانشگاهی و مدرسین و اساتید دانشکده‌ها و مراکز فرهنگی انگلستان معاشر است ا و برای من نقل می‌کرد که آقای « **رابین زهنر**» از همان زمان به عنوان یک شخصیت دانشگاهی، مثلاً مدرس یا دانشیار یا استاد، از اعضای دانشکده اکسفورد انگلیس بود و **هنوز هم** (سه چهار سال قبل از تحریر این مطلب) در همان دانشکده صاحب کرسی و دفتری است که مرکز **رفت و آمد بسیاری از دانشجویان و نویسندگان و پژوهشگران و مدرسین ایرانست**۰ نقش اصلی او در زمینه سیاست که با پوشش علمی ابقاء می‌شود، القاء خط موسوم به خط طرفداران ملکی است۰ تسهیلاتی که وی برای رفع مشکلات مراجعین ایرانی خود فراهم می‌سازد و تسلطی که بر کار سیاسی و علمی خود دارد از جاذبه‌های اوست، که همیشه طیفی از ایرانیان را در اطرافش باقی نگه می‌دارد و مرکز فعالیت او در یکی از سراچه‌های دانشگاه اکسفورد بندرت از پیروان راهی که او القا می‌کند خالی می‌ماند۰

« **اصحاب سراچه**» نام یک گروه سیاسی و مذهبی بود که بعد ازمشروطیت ، درمشهد تشکیل وحتی موفق به جذب شاعر و فاضل و مجتهد بزرگ حاجی **ملاحبیب خراسانی** شده بود۰ ریشه آن تشکیلات به یک شخصیت هندی باز می‌گشت که در عراق زیرتسلط انگلستان رشدکرده بود۰ پیروان این هندی به سردستگی **خدیوگیلانی**، که همسر او را پس ازمرگ آن هندی مرموز به زنی گرفته بود، از بغداد به **مشهد** آمده و«اصحاب سراچه » را راه انداخته بودند ۰۰۰

آیا خط امروز امیرخسروی ازاصحاب سراچه اکسفورد ریشه نمی گیرد؟ چه کسی می داند؟ گرچه چندان هم مهم نیست ۰۰۰

عبای چه کسی آلوده به ننگ تکرار ۲۸ مرداد است؟

کودتاچی کیست کودتا کداماست؟

خبرگزاری‌های امروز گزارش دادند که یکصد و پنجاه تن در برابر سفارت سابق امریکا در تهران اجتماع کرده و ضمن سردادن شعارهائی علیه امریکا، خواهان بستن مجلس و دستگیری نمایندگان و حتی اعدام آنها شده‌اند۰ آنها مدعی شده‌اند که این نمایندگان منتخب مردم و کسانی که ۶ سال تمام زیر انواع فشارهای نظامی، امنیتی و تبلیغاتی بوده‌اند و اکنون هم لیست بلندبالائی برای دستگیری و سربه نیست کردن آنها در اختیار فرماندهان سپاه پاسداران است می‌خواهند کودتا کنند؛ پس مرگ بر کودتای ۲۸ مرداد و مرگ بر کودتاچی!

نه خطاب به آن‌ها که جلوی سفارت امریکا جمع‌شان کرده‌اند، بلکه خطاب به آنها که این نمایش را سازمان داده‌اند تا کودتای واقعی را پیش ببرند باید گفت:

واقعا هم مرگ بر کودتای ۲۸ مرداد، اما پیش از آن، مرگ بر کودتا سازان ۲۸ مرداد۰ آنها که با راه‌انداختن تظاهرات در روزهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد مدعی خطر کودتای حزب توده‌ایران شدند و مصدق را تسلیم توده‌ای‌ها، آنها که برای علمای قم (به شهادت آیت‌الله طالقانی که خود در مسجد هدایت شاهد بوده) نامه‌های تهدید آمیز به امضای حزب توده و با خودکار قرمز می‌نوشتند و خطر کودتای توده‌ایها و اشتراکی شدن زن‌ها را یادآور می‌شدند، آنها که اراذل و اوباش را مردم معرفی می‌کردند و مردم واقعی را مرعوب، گیج، خانه نشین و تحت پیگرد نیروی پلیس (انتظامی)، آنها که پول کودتا را در پشت صحنه تامین می‌کردند، آنها که روی شانه شعبان جعفری به متینگ‌های کودتا ساز می‌آمدند، آنها که نظیر آیت‌الله بهبهانی با دربار کودتاچی هم پیاله شده و علاوه بر آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بروجردی را هم توانستند با خود همراه کنند و فاجعه ۲۸ مرداد را بیآفرینند۰ مرگ و نفرت بر امثال سید مهدی میراشرافی که عامل دربار شاهنشاهی و انگلیس‌ها بود و زانو به زانوی آیت‌الله کاشانی به او طرح می‌داد و جدائی او از مصدق را توصیه می‌کرد۰ واقعا هم مرگ بر کودتا سازان و کودتاچیان! اما امروز چه جریانی در جمهوری اسلامی چنین مهری بر پیشانی دارد۰ آنها که در مجلس نشسته‌اند و یا آنها که در مخفیگاه ستاد تشکیل داده‌اند و این ۱۵۰ نفر را به خیابان فرستاده‌اند و برای آنکه مردم را گمراه سازند تظاهرات را در مقابل سفارت امریکا ترتیب داده‌اند۰ سفارتی که یک روز میلیون‌ها ایران تصرف آن را یک گام در جهت حفظ استقلال کشور و بیرون آمدن از زیر سیطره امریکا می‌دانستند و امروز ۷۵ در صد آنها با نفرت از عملکرد همین ستاد و جمع خائن به انقلاب ۵۷ و مخالف جنبش اصلاحی می‌گویند: اگر امریکا بیآید، با ما چه خواهد کرد که اینها نکردند؟

کودتا یعنی ایستادن در برابر خواست و اراده یک ملت و سرکوب این خواست به زور اسلحه و زندان و شکنجه و اعدام۰ آنکس و آن جریانی که امروز به این ابراز مجهز است و در برابر خواست و اراده مردم برای دگرگونی ایستاده، مجلس و دولت و بخش انتخابی جمهوری اسلامی است و یا ارگان‌های غیر انتخابی و منصوب بیت رهبری؟

مقاله وارده

نقش و اهمیت شوراهای شهر و روستا را دست کم نگیریم!

ب٠الف٠ بزرگمهر

روند جنبش موسوم به اصلاحات که در واقع ادامه انقلاب بهمن ۵۷ است، به یکی دیگر از گره‌گاههای سرنوشت ساز خود نزدیک می‌شود٠ تاکنون، با وجود تلاش نیروهای واپسگرا برای متوقف ساختن و یا به بیراهه کشاندن این جنبش، اصلاحات به مسیر خود ادامه داده‌است٠ البته این سخنان قرابتی با آن اندیشه‌های طرفداران انقلاب مداوم ندارد که پیوسته به صورتی چپ‌روانه و حادثه جویانه به ارزیابی روندهای اجتماعی پرداخته و خود را منتظر انقلاب دیگر معرفی کرده‌اند٠

سطح بالای آگاهی سیاسی توده‌های مردم، به همراه ایستادگی و پایداری نیروهای پیشرفت خواه که دامنه‌ای از پیروان شیعه علوی تا دگراندیشان غیر مذهبی را در بر می‌گیرد، موتور محرکه این روند است٠ در واقع، روند اصلاحات برخلاف نگرش همه آنهائی که تلاش می‌کنند تا عنصر انقلابی و توده‌ای آن را جدا کرده و حرکت جنبش را براساس امور موهومی که گویا از خارج از آن برآن تحمیل می‌شود، دارای "خودپوئی" است٠ تفاوتی نمی‌کند که نام آن را "جنبش مستقل توده‌ها" بگذاریم و یا هر نام دیگری٠

در این مسیر، ارتجاع علیرغم همه توطئه‌هائی که کرده، تاکنون وادار به عقب‌نشینی‌های جدی شده‌است٠ شمشیر داموکلسی که برفرار سر نیروهای پیشرفت خواه به چرخش درآمده، خود آنها را نیز تهدید می‌کند و بخش‌های "واقع‌بین"تر این جبهه را سرانجام به دور اندیشی وادار خواهد ساخت٠

مسیر طی شده از انقلاب ۵۷ تاکنون، برای نگارنده یادآور پیش‌بینی داهیانه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در کنگره بیستم این حزب است که به درستی اعلام داشت «انقلاب ایران، علیرغم موانع جدید سر راه آن و روند پرتضاریس خود، راه خویش را به سمت پیشرفت خواهد گشود٠»

یکی از ویژگی‌های این روند که به نوبه خود و در یک بررسی تاریخی شایان توجه بیشتری است، آن است که علیرغم ژرفش آن و مطرح شدن خواستهائی که به مراتب از محدوده آشنای اصلاحات بورژوائی فراتر می‌رود، توانسته است نیروهای ناپایداری مانند "کارگزاران سازندگی" را همچنان در بدنه خود بشکیبد و بربتابد٠ امری که روند اصلاحات را با کندی و گاه وقفه‌هائی آشنا نیز هموار ساخته‌است٠

همه شواهد گویای آنست که جنبش موجود در پروسه اصلاحات بورژوا–لیبرال و حتی بورژوا–دمکراتیک باقی نخواهد ماند و بدون سمتگیری هدفمند سوسیالیستی در کلیه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حرکت به سمت پیشرفت اجتماعی متوقف خواهد شد و به همین جهت نتیجه و پیش بینی سرانجام این جنبش دشوار می‌نماید٠ جنگ داخلی، کودتای ارتجاعی و یا دخالت مستقیم خارجی٠٠٠

بدیهی است که هرچه این پیشرفت با گسست‌های کمتر و بابردباری بیشتر نیروها همراه باشد، از کامیابی بیشتری برخوردار خواهد بود٠ در عین حال افزایش عنصر آگاهی اجتماعی، در درجه‌ای از رشد کمی خود، کیفیت نوینی را که همانا سازماندهی توده‌ای‌است مطرح ساخته و به نیاز روز تبدیل خواهد کرد٠ اگر زمانی سیاست استفاده از نیروهای میلیونی مردم، بعنوان فشار از پائین برای چانه‌زنی در بالا، نوعی سازش در جهت پیشرفت امر جنبش به حساب می‌آمد، ادامه چنین سیاستی در شرایطی که جامعه نیازمند برآورده شدن شعارهای مطرح شده می‌باشد، فقط و فقط به سود ضد انقلاب و نیروهای واپسگرا خواهد بود٠ گره کار نیز در همینجاست٠ مرز "دمکراسی" بورژوائی که دوران تاریخی خود را پشت سر گذاشته و به هیچ عنوان به شکلی که نمونه‌های آن در اروپای باختری می‌بینیم در کشو ما پیاده شدنی نیست با دمکراسی انقلابی نیز در همین جا تعیین می‌شود٠ آنها که روند جنبش موجود را صرفا در چارچوب دمکراسی بورژوازی می‌خواهند و تبلیغ می‌کنند، در واقع آن را به شکست می‌کشانند٠ "جامعه مدنی" موعود، بدون وجود سازمان‌های توده‌ای موثر در مهم‌ترین تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، حرف بیهوده‌ای بیش نخواهد بود٠ خوشبختانه، یکی از مهم‌ترین این نهادها بنام شوراهای شهر و روستا، در قانون اساسی برآمده از انقلاب ۵۷ گنجانده و تثبیت شده‌است٠ گرچه تلاش نیروهای پیشرفت خواه، در چند سال گذشته اجرای نسبی مفاد قانون اساسی در این زمینه را فراهم ساختند، اما به دلائل مختلف، از جمله دیدگاه‌های ناهمگون درون جبهه اصلاحات در این زمینه و نیز پیشینه کهن استبداد در کشور ما، هنوز این نهادها از وزن و اعتبار لازم در کشور ما برخوردار نیستند٠

به نظر نگارنده، شوراهای شهر و روستا، صرف نظر از آن که پسوند "اسلامی" را یدک بکشند و یا نکشند، مهم‌ترین نهاد ایجاد چنان جامعه مدنی خواهند بود که روند پیشرفت را تضمین نموده و دمکراسی و برابر حقوقی را در کشورما نهادینه نمایند٠ اهمیت شوراهای شهرو روستا، که با تمام ابتکارات ممکن باید آن را تقویت کرد و اجازه بی‌خاصیت شدن آن در کنار ارگان‌های رسمی و حکومتی را نداد، در آینده تحولات ایران از این نیز فراتر خواهد رفت و به حل مساله پیچیده ملی و خلق‌های ساکن کشور ما کمک خواهد کرد٠ سهیم شدن شوراهای شهر و روستان در مهم‌ترین مسائل مملکتی از امور معیشتی گرفته تا مهم‌ترین مسائل سیاسی روز، کشورما را از آنچنان زیربنای لازم برخوردار خواهد کرد که از جامعه‌ای با سنن استبدادی دیرینه به جامعه‌ای با دموکراسی خلقی فرا رویاند٠

آنچه را در زیر می‌خوانید، متن پیاده شده نوار گفتگوئی است که رادیو صدای ایران با سردبیر نشریه راه‌توده، پیرامون استراتژی جدید امریکا در برابر ایران، نامه اعتراضی آیت‌الله طاهری و جنجال پیرامون سخنرانی دکتر هاشم آغاجری انجام داده‌است. این گفتگو در تاریخ ۲۱ تیرماه انجام شده و همان زمان بمدت ۴۵ دقیقه روی موج کوتاه برای داخل کشور و در چند نوبت (بشکل موضوعی) در برنامه "صدای صفر" رادیو ایران پخش شده‌است. به متن این گفتگو، نقطه نظراتی پیرامون رویدادهای بعد از این مصاحبه رادیوئی نیز افزوده شده‌است.

بجای استعفاء و خروج از حاکمیت باید ایستاد و مبارزه را تشدید کرد!

آنها که خروج از حاکمیت را یک راه‌حل انقلابی تصور کرده‌اند، بجای این کار، بمانند و نقطه چین‌های مقالات، اخبار، نامه‌ها و سخنرانی‌های خود را با اسامی و ارقام سانسور شده پر کنند تا مردم بدانند روی سخن با کیست؟ این کار هزینه دارد، زندان دارد، محرومیت دارد، اما مگر دیگران کمتر از این پرداختند؟

استراتژی امریکا در حال حاضر حمله نظامی گسترده به ایران نیست، بلکه فلج کردن اصلاحات، اعلام بی‌وقفه حمایت از مردمسالاری و دمکراسی، با هدف جلب افکار عمومی به سود خویش و تحمیل یک همه پرسی زیر نظارت امریکا در لحظه موعود است!

خدابخشیان– یخ وفاق ملی نگرفته‌است و بقول آقای عباس عبدی بغض مردم از انسداد اصلاحات تبدیل به یک کوه یخ شده‌است که اگر آب شود سیلاب خواهد شد. به خاتمی هشدار می‌دهد که رادیکال‌تر عمل کند و در همین کشاکش استعفای آیت‌الله طاهری مطرح می‌شود. واقعا این استعفا یک شوک سیاسی و تاریخی بود؟ آیا سخنرانی آغاجری یک شوک نظری–اسلامی بود؟ برای این پرسش‌ها، پاسخ باید پیدا کرد. شما چه پاسخی دارید؟ آیا آیت‌الله‌ها دارند چمدان‌ها را می‌بندند و فرار می‌کنند؟ نظام در حال فروپاشی است؟ و یا اینکه این حوادث هم دنباله سلسله حوادث دیگر این سال‌هاست؟

راه‌توده– همه این کشاکش‌ها که شما هم به آن‌ها اشاره کردید بیانگر دو نوع نگرش اجتماعی نسبت به احکام و یا بقول آقایان ایدئولوژی اسلامی است و دارای وابستگی‌ها و سمت گیری‌های اقتصادی هم هست. این سمت‌گیری‌ها و وابستگی‌های طبقاتی طبعا به چندگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی انجامیده‌است و هیچ فردی نمی‌تواند ادعا کند که در این کشاکش بی‌طرف عمل می‌کند. در این طرفداری هم طبعا یا اینطرف را تائید می‌کند و یا آن طرف را و از اینجا ورود به صحنه سیاسی ایران آغاز می‌شود. چه در داخل و چه در خارج از کشور.

اجازه بدهید این گفتگو را با شرح یک حادثه دیدنی و شنیدنی برای شما و شنوندگانتان آغاز کنم. چند وقت پیش، سالروز یورش به خوابگاه دانشجویان و ماجرای ۱۸ تیر بود. در این شهر برلین پایتخت آلمان هم عده‌ای بمناسبت این روز در مقابل سفارت جمهوری اسلامی جمع شده بودند. خیلی‌ها هم بودند، این که می‌گویم خیلی‌ها، نه از نظر تعداد بلکه از نظر اعلام حمایت خیلی از سازمان‌ها برای شرکت دراین تظاهرات است. شعار اصلی هم بتدریج شد "مرگ بر جمهوری اسلامی". یک خبرنگار ایرانی که برای یکی از تلویزیون‌های فارسی زبان محلی در برلین کار می‌کند با یکی از گردانندگان اصلی این تجمع مصاحبه جالبی کرد، که من آن را شنیدم. رادیوی مورد بحث متعلق به یکی از گرایش‌های چپ تندوتیز است و آقائی که با او مصاحبه شد هم با یک سبیل پرپشت همیشه در این نوع تظاهرات سینه سپر می‌کند. خبرنگار که من نمی‌دانم دارای همفکری با آن رادیو هست یا نیست، بهرحال سئوال بسیار جالبی از این آقای سوپر چپ کرد و پرسید: آقای ... شعار اصلی تظاهرات امروز چیست؟

آن آقا، که در کنفرانس برلین هم نقش داشت و در هر انتخاباتی طرفدار تحریم است گفت: شعار اصلی مرگ بر جمهوری اسلامی است!

خبرنگار گفت: شما لابد می‌دانید که عده‌ای از زندانیان سیاسی کنونی در جمهوری اسلامی مسلمان و روحانی هستند و طرفدار جمهوری اسلامی‌اند، عده‌ای از یاران آقای خاتمی هم که در زندان هستند طرفدار جمهوری اسلامی‌اند و خیلی از روزنامه‌نگاران روزنامه‌های توقیف شده هم طرفدار جمهوری اسلامی و در عین حال طرفدار اصلاحات هستند. این شعار مرگ برجمهوری اسلامی شامل همه این افراد هم می‌شود؟

آن آقا که منتظر چنین پرسشی نبود، کمی دست و پایش را گم کرد و بالاخره گفت نخیر این شعار شامل آن بخش نمی‌شود!

حاصل این گفتگوی کوتاه این بود که دوتا جمهوری در ایران است، که این شعار" مرگ" شامل حال یکی‌شان می‌شود. البته شنیده‌ام که همین پرسش و پاسخ به یک جدال سیاسی در آن جمع و با آن خبرنگار تبدیل شده که جدالش به من مربوط نیست، اما اصل ماجرا مربوط است. از این نظر مربوط است که وقتی کسی ورود به صحنه واقعی مبارزه می‌کند، عملا نمی‌تواند یک واقعیت موجود را ندیده بگیرد.

واقعیت اینست که جمهوری اسلامی یک حکومت یکپارچه نیست و بخشی از آن در برابر بخشی دیگر قرار دارد و هر دو هم خود را

طرفدار جمهوری اسلامی معرفی می‌کنند. در این جمهوری آیت‌الله منتظری در خانه‌اش زندانی‌است، عبدالله نوری و اشکوری در زندان اوین‌اند، آیت‌الله طاهری معترض علنی جدید است. بنابراین شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و مرگ بر روحانیت نمی‌تواند در صحنه عملی مبارزه شعار درستی باشد و می‌بینیم که در یک پرسش کوچک چگونه این تضاد خودش را نشان می‌دهد. بمحض اینکه از یک عده از طرفداران جمهوری اسلامی که خواهان اصلاحات هستند و خودشان زیر فشار سنگین بخش دیگر حکومت قرار دارند طرفداری کنید، عملا مجبورید شعار مرگ برجمهوری اسلامی را کنار بگذارید و مرگ بر ارتجاع، مرگ بر بازاری، مرگ بر جانی، مرگ بر استبداد و مرگ بر هر چیز دیگری که در برابر جنبش مردم قرار دارد را سر بدهید. البته این شعار "مرگ بر این و آن" را من بعنوان یک مثال می‌گویم، والا با گفتن مرگ بر این و آن کار درست نمی‌شود و چیزی هم حل نمی‌شود، بلکه در افشاگری و آگاهی است که زمینه دگرگونی و برکناری از قدرت که همان مرگ سیاسی-اقتصادی بخشی از حاکمیت است فراهم می‌شود.

اگر شعار مرگ بر جمهوری اسلامی هم سر می‌دهند، چاره‌ای ندارند که روشن کنند خواهان مرگ کدام بخش از جمهوری اسلامی‌اند؟

حالا با این مقدمه باز می‌گردم به پرسش و یا پرسش‌های شما. یعنی ابتدا با پذیرش چندگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی، ناممکن بودن وحدت فکری-مذهبی-سیاسی در مجموع حکومت و صف‌بندی‌هائی که روز به روز روشن‌تر و دقیق‌تر شکل می‌گیرد و بیان می‌شود و در برابر هم قرار می‌گیرد.

بحث اساسی از همینجا آغاز می‌شود. اینکه شعار و حرف‌های تند زدن راه بجائی نمی‌برد، مگر تفکر کردن و جهت را تشخیص دادن و بدون هر ملاحظه‌ای آن را گفتن است که راه را هموار می‌کند. نباید ترسید که اگر این حرف را بزنیم و یا این نظر را بدهیم ممکن است با حمله روبرو شویم که مثلا ما طرفدار جمهوری اسلامی هستیم و یا فلان وابستگی را داریم و از این نوع اتهامات پوچ و توخالی، که خودش نوعی جنگ روانی با واقع بینی‌است. در غیر اینصورت در همان چاله‌ای می‌افتیم که همین آقای خیلی آوانگارد، جلوی سفارت جمهوری اسلامی، در گفتگو با خبرنگار آن رادیوی محلی در برلین افتاد.

ماجرای نامه اعتراضی و استعفائی آقای آیت‌الله طاهری هم که به آن اشاره کردید در همین چارچوب باید دیده شود. ایشان را حالا یکباره همه کشف کرده‌اند و از اعتراض او برداشت‌های برانگیزی جمهوری اسلامی و یا فروپاشی نظام کرده‌اند. درحالیکه، اگر به عمق این نامه و به گذشته آیت‌الله طاهری و به موضع‌گیری‌های شاگردان او و شاگردان آیت‌الله منتظری نگاه کنیم، اتفاقا آنها بیشتر از روحانیون مخالف اصلاحات از سقوط جمهوری اسلامی نگرانند و برای حفظ آن به میدان آمده‌اند. ما در آینده بیش از امروز شاهد این نوع ورود به صحنه‌ها خواهیم بود. یعنی اینکه در جمهوری اسلامی و در حوزه‌های مذهبی هستند روحانیونی که می‌خواهند و یا تصمیم گرفته‌اند وارد میدان شوند. فقط روحانیون نیستند، خیلی از غیر روحانیون مذهبی هم وارد صحنه شده‌اند و باید مشوق حضور بیشتر همه آنها بود. از این نظر است که باید ورود به صحنه آیت‌الله طاهری را مثبت ارزیابی کرد و منتقد جدی کسانی بود که علیرغم آگاهی از عمق فاجعه حکومت ارتجاع مذهبی در ایران، همچنان در حاشیه قرار دارند و برای ورود به صحنه دچار تزلزل هستند و هنوز به صف روحانیونی نظیر آیت‌الله طاهری، آقای منتظری، کدیور، اشکوری، صانعی، بجنوردی، موسوی تبریزی، موسوی خوئینی‌ها و دهها روحانی دیگری که مجمع مدرسین حوزه علمیه قم را تشکیل داده‌اند نپیوسته‌اند، درحالیکه ورود به صحنه آنها و قرار گرفتنشان در برابر امثال آیت‌الله مشگینی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله موحدی کرمانی، -که اغلب اسم و نقشش در سپاه پاسداران در حاشیه قرار می‌گیرد و به نقش مهم او کم بهاء داده می‌شود- و خلاصه روحانیونی از این دست بسیار مهم است. شما دیدید که یک نامه آیت‌الله طاهری چه زلزله‌ای در میان روحانیون برپا کرد، درحالیکه اگر همین حرف‌ها از سوی غیر روحانیون مذهبی زده می‌شد و و یا توسط روحانیونی با مدارج مذهبی پائین‌تر زده می‌شد هرگز این تاثیر را نداشت. با این نگاه به نقش روحانیون و ضرورت حضور موثرتر آنها در صف مبارزه با ارتجاع مذهبی و روحانیون صاحب ثروت و قدرت است که ما نمی‌توانیم با استعفاء و کناره گیری موافق باشیم و در اطلاعیه‌ای که با امضای شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده منتشر شد هم این نقطه نظر با صراحت بیان شد.

استعفاء و کناره گیری، هرگز تاثیر حضور فعال و موثر در صحنه سیاسی را ندارد و ما خوشحالیم که آیت‌الله طاهری عزم خود برای ادامه حضور در صحنه سیاسی کشور را توسط دفتر خویش اعلام کرده‌است. ما بسیار مفیدتر می‌دانستیم که ایشان مضمون همین نامه را بصورت یک اطلاعیه و یا فراخوان روحانیون طرفدار اصلاحات به حضور در اصفهان و تشکیل یک سمینار و یا کنگره برای مقابله با ارتجاع مذهبی و دفاع از اصلاحات و اصلاح طلبان منتشر می‌کرد.

ما نوشتیم و من بعنوان سخنگوی این شورا می‌گویم که ما با کناره گیری، هرچند با بزرگترین اعتراض‌ها هم همراه باشد موافق نیستیم، بلکه برعکس با حضور در صحنه موافقیم. مثلا ما بسیار ترجیح می‌دادیم آیت‌الله طاهری همین حرف‌ها را که در نامه‌اش نوشته بصورت یک اعلامیه منتشر می‌کرد و از روحانیون موافق انتقادات جدی او نسبت به حاکمیت می‌خواست که در اصفهان جمع شوند و یک نظر واحدی را پیرامون انحراف انقلاب ۵۷ و خلاصه همه آنچه که در نامه خود نوشته‌اند اعلام کنند. اینگونه حضور بسیار مهم‌تر و موثرتر است، چرا که برای مقابله با استعفاء نیروی مقابل خیلی خوب می‌داند که می‌تواند با محاصره خبری و تحمیل انزوا به شخصیت‌های مذهبی معترضی نظیر آیت‌الله طاهری، ضربه اولیه ناشی از استعفای ایشان را در طول زمان بگیرد و ماجرا را در انبوه حادثه‌سازی‌هائی که در کشور جریان دارد به فراموشی بسپارد. اتفاقا تمام ابزار تبلیغاتی را هم دراین زمینه در اختیار دارد. مثل تلویزیون، رادیو، روزنامه‌ها، شورای تبلیغات اسلامی و غیره. ما بیانیه آیت‌الله طاهری را بسیار مهم و مطالب مطرح شده در آن را بسیار دقیق و درست می‌دانیم، اما با استعفاء و کناره گیری موافق نبودیم ونیستیم و این را در اطلاعیه خودمان هم نوشتیم. شما نگاه کنید! از همین حالا توقیف روزنامه نوروز را بدلیل انتشار همین نامه قطعی کردند و روزنامه‌های دیگر را هم برای انتشار بازتاب‌های این نامه و یا انتشار پاسخ آیت‌الله طاهری به رهبر گرفتند. خُب، حالا ایشان تریبون نماز جمعه اصفهان را هم از دست داده‌است که در آنجا می‌توانست برود حرفش را بزند و به گوش مردم برساند. اینها نکاتی است که فارغ از احساسات لحظه‌ای و مقطعی باید به آن توجه کرد. هر کس که تریبونی در اختیار دارد، خواه روزنامه باشد، مجلس باشد، نماز جمعه باشد، برنامه رادیوئی باشد، حسینیه باشد،

هرچه می‌خواهد باشد، اگر تریبونی‌است که ارتباط با مردم برقرار می‌کند، باید از این تریبون حفاظت کند و آن را نگهدارد تا ارتباطش با مردم قطع نشود. این نکته بسیار مهمی است که اغلب در جنجال‌ها و کم درایتی‌ها و یا خام اندیشی‌های رایج گُم می‌شود. مگر یورش به احزاب، دستگیری افراد، غیر قانونی کردن فعالیت‌های سیاسی، بستن مطبوعات و حتی تیرباران و اعدام فعالان سیاسی هدفی جز این را دنبال می‌کند که ارتباط این جریان‌ها و شخصیت‌ها را با مردم قطع کند و نگذارند صدای آنها و نقطه نظرات و دیدگاه‌هایشان به گوش مردم برسد؟ در تمام طول تاریخ مبارزات اجتماعی هدف از یورش و سرکوب حکومتی همین قطع ارتباط بوده‌است. حالا چگونه می‌توان با چنین قطع ارتباطی بعنوان دفاع از جنبش مردم و از اصلاحات موافقت کرد؟ شما نگاه کنید، حصر آیت‌الله منتظری مگر جز با هدف قطع ارتباط مردم با ایشان صورت گرفته‌است؟ حالا چطور می‌توان با استعفاء و رفتن به حصر خبری یک شخصیت موثر روحانی موافق بود؟ خوشبختانه، به فاصله چند روز پس از انتشار اطلاعیه آیت‌الله طاهری، دفتر ایشان اعلام کرد که آیت‌الله طاهری قصد خروج از صحنه سیاسی کشور را ندارد، از مجلس خبرگان رهبری استعفا نمی‌دهد و این استعفا تنها شامل نماز جمعه اصفهان می‌شود. بتدریج و در روزهای بعد از انتشار آن نامه و مراجعه دانشجویان و اقشار مختلف مردم به ایشان، دفتر وی حتی اعلام کرد که آیت‌الله طاهری پاسخ نامه رهبر به وی را هم نوشته و بزودی منتشر خواهد کرد و بسیاری از حرفها را هم در جلسه مجلس خبرگان خواهد زد. ما با این تصمیم بسیار موافقیم و بسیار مفید می‌دانیم که ایشان پاسخی که به رهبر نوشته را هم منتشر کند و عملا در صحنه سیاسی کشور باقی بماند و دیگران را نیز تشویق به پیوستن به خود و به پیوستن به جنبش مردم بکند. این یعنی نشان دادن اراده قاطع برای حضور در صحنه سیاسی و در جنبش مردم. شما حتما می‌دانید که اتفاقا در همان ۴۸ ساعت اول بعد از انتشار نامه اعتراضی آیت‌الله طاهری، روزنامه‌های دست راستی مبتکر طرح استعفای وی از مجلس خبرگان رهبری هم شده بودند، که دفتر آیت‌الله طاهری آن را تکذیب کرد. ارتجاع خیلی خوب این را می‌داند که استعفاء، کناره گیری، خانه نشینی، حاشیه نشینی به سود حاکمیت وی است. در هر مجمعی که این نوع معترضین صاحب اعتبار حضور نداشته باشند، یکه تازی به امثال علی‌فلاحیان و آیت‌الله خزعلی می‌رسد.

خُب، البته عده‌ای این نقطه نظر ما را یا درک نمی‌کنند و یا قبول ندارند، تجربه ندارند، با این مشی موافق نیستند و یا دانش اجتماعی‌شان در این مسیر نیست. اینها فکر می‌کنند با استعفاء زیر پای حاکمیت خالی می‌شود و سقوط می‌کند. خیر اینطور نیست، تجربه هم این را ثابت می‌کند. تا آخرین لحظه ممکن باید در صحنه مبارزه علنی و در ارتباط مستقیم با مردم باقی ماند و مهاجم بود.

طرح خروج از حاکمیت، که از طرف برخی طرفداران اصلاحات در حاکمیت مطرح می‌شود، عملا به معنای ضعف در بهره گیری از موقعیت کنونی به سود جنبش و بیم و هراس از صراحت بیشتر در گفتار و پررنگ‌تر کردن گرایش مبارزه جوئی در برابر سیاست بازی است!

این همان نظری است که ما در حال حاضر در برابر اندیشه استعفای دسته‌جمعی اصلاح‌طلبان درون حاکمیت داریم. در این مورد هم اعتقاد راسخ داریم که **باید بصورت تهاجمی عمل کرد** و نه استعفا دادن و صحنه را خالی کردن. آنها که عرصه را چنان بر اصلاح طلبان تنگ کرده‌اند که فکر خروج از حاکمیت به سرشان زده، قطعا آنقدر توان دارند که بتوانند پس از این استعفاء صحنه‌آرائی جدیدی کرده و تلویزیون را شوخ و شنگ کنند، مقداری پول در بازار بریزند و با یک چهره بکلی متفاوت با چهره امروزشان در صحنه حاضر شوند و حتی کروات ببندند و به تلویزیون بیآیند، چون اصل قضیه نگهداشت مواضع قدرت و حفاظت از ثروتی‌است که به جیب زده‌اند، بقیه‌اش ظاهر ماجراست شما می‌بینید که حتی پروائی در راه‌اندازی فاحشه خانه اسلامی هم ندارند و حتی اعلام می‌کنند که پول حاصل از تجارت و سوداگری با فحشاء را حاضرند در اختیار ولی‌امر و یا مراجع بگذارند تا هر طور خواستند خرج کنند، شما دیدید که در جریان انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری با چه شعارهای جوان فریبی وارد میدان شدند و حتی آقای جاسبی، عضو رهبری موتلفه اسلامی و رئیس دانشگاه آزاد شعارهایش به زبان انگلیسی بود. همین خانه عفاف و یا فاحشه‌خانه اسلامی را هم ایشان مبتکرش است.

خُب، با کنار رفتن اصلاح طلبان از حاکمیت و این تغییر چهره‌ای که برایتان گفتم، در اینصورت چه کسی باخته؟ جز آنها که نتوانستند از موقعیت مناسب کنونی برای تهاجم به ارتجاع مذهبی و مافیای اقتصادی استفاده کنند و حرفشان را صریح بزنند؟

شما نگاه کنید، هنوز پیشروترین روزنامه‌ها و حتی سایت‌های اینترنتی وابسته به اصلاح طلبان وقتی می‌خواهند در باره غارت کشور و آقازاده‌ها بنویسند نام ابوی این آقازاده‌ها را نقطه چین می‌کنند؛ و یا در باره رهبران مافیای اقتصادی و یا صادر کنندگان فتاوی قتل‌ها و یا فرماندهان و سازماندهندگان لباس شخصی‌ها، آنجا که این اخبار و گزارش‌ها به اسامی می‌رسد نقطه چین آغاز می‌شود و صریحا نمی‌نویسند نام این افراد چیست؟

بجای استعفاء دادن این نقطه چین‌ها را پرکنند و زره جنبش مردم را با آگاهی عمومی و توده‌ای نفوذ ناپذیرتر کنند، بگذارید با بیان صریح این مطالب بیآیند شما را بگیرند و ببرند زندان، آنوقت به چه اتهامی به زندان رفته‌اید؟ جز مقابله با غارتگران سفره مردم؟ آنوقت است که مردم از شما حمایت می‌کنند، نه زمانی که صحنه را با اعتراض ترک کنید و به خانه بروید. بزرگترین انتقادی که به اصلاح طلبان حکومتی وارد است همین نکات است، همین عدم انسجام در تصمیم گیری و سنجیده تصمیم گیری و تسلیم روزکاری شدن. مولوی می‌گوید «چو بر گوُرم بخواهی بوسه دادن– رُخم را بوسه ده کاکنون همانیم» • اگر می‌خواهید استعفای مبارزه‌ای بدهید، خُب چرا این مبارزه را با صریح گوئی و افشاگری پیش نمی‌برید و از همان تریبون‌هائی که دراختیار دارید و امکان تماس شما را با مردم برقرار می‌کند استفاده نمی‌کنید؟ ما با این روش‌ها بصورت بسیار جدی مخالفیم؛ با استعفای آیت‌الله طاهری هم به همین دلیل مخالف بودیم و هستیم، همانقدر که با حضور پررنگ‌تر و موثرتر ایشان با همین مواضع و با همین انتقادات در صحنه جنبش و سیاست ایران موافقیم.

امثال ایشان و دیگر روحانیون هستند که باید قضاوت مذهبی در باره صلاحیت مذهبی و بویژه عدالت دینی رهبر بعنوان دو خصیصه مهم ذکر شده در شرایط رهبری در قانون اساسی را بکنند، امثال ایشان هستند که باید بگویند در مجلس خبرگان بعد از در گذشت آیت‌الله خمینی چه گذشت که رهبر کنونی انتخاب شد؟ چرا آیت‌الله اردبیلی پس از این جلسه خبرگان به قم رفت و صحنه را ترک کرد؟ در جلسات پشت صحنه ۱۳ ساله اخیر رهبری چه می‌گذشته است؟ همین روحانیون هستند که می‌توانند جمع شوند و در یک نشست بزرگ کارنامه ۱۳ ساله رهبری را بجای مجلس خبرگانی که در اختیار مافیای تجارت و ثروت است

بررسی کارشناسی کنند. ما طرفدار این نوع حضور قاطع و تاثیر گذار هستیم، نه نوشتن یک نامه اعتراضی و استعفا دادن و به حاشیه رفتن، یعنی همان وضعی که تقریبا آیت‌الله موسوی اردبیلی و یا موسوی نخست وزیر دارند. امثال ایشان است که باید بنویسد و بگوید که رهبران حجتیه در اصفهان چه کسانی بوده‌اند و هستند و اینها چگونه قدرت را در نهادهای نظامی و امنیتی اصفهان قبضه کرده‌اند. ایشان اطلاع دارد، بنده که ندارم، شما که ندارید، آقای عبدی که ندارد، تاج زاده که ندارد. ایشان است که باید بگوید چگونه حوزه علمیه اصفهان به آیت‌الله خادمی و شاگردانش، یعنی مقلدین آیت‌الله خوئی مرجع دینی حجتیه واگذار شده و کارخانه‌های مصادر شده اصفهان زیر نگین ایشان گذاشته شده‌است. ایشان است که باید بگوید بدستور چه کس و یا کسانی برای آیت‌الله شمس آبادی مقبره و بارگاه ساختند و آن را تبدیل به تکیه شهدا در تخته پولاد اصفهان کردند. آیت‌الهی که مستقیما در خدمت ساواک و دربار شاهنشاهی بود و نماینده آیت‌الله خوئی و از سردمداران و موسسان انجمن حجتیه در اصفهان بود. اینها کم است؟ ایشان است که می‌تواند بگوید چرا و بدستور چه کسانی بارگاه پرجلال و جبروت برای " آیت‌الله مجلسی" در اصفهان درست کرده‌اند تا در برابر مقبره آیت‌الله خمینی علم کنند. روحانی مرتجعی که تئوریسین روحانیون صفویه بود. ایشان است که می‌تواند بگوید چرا و توسط چه کسانی در آخرین سفر رهبر به اصفهان او را به زیارت این مقبره بردند و ماجرای قسم شاهنشاه آریامهر بر سر قبر کورش در جریان تاجگذاری مسخره سال ۱۳۵۰ را با حضور و قسم رهبر بر سر قبر آیت‌الله مجلسی تکرار کردند تا میخ از تابلو سلطنت در ایران کشیده و اسکلت سلطنت را از گور بیرون آورند و عبا و عمامه بر تنش کنند. اینها کم است؟

به این ترتیب من یکبار دیگر به همان مصاحبه‌ای باز می‌گردم که با آن آقای سوپر چپ در مقابل سفارت جمهوری اسلامی کردند و یا آنها که درک نمی‌کنند ما وقتی با استعفای آیت‌الله طاهری مخالفت می‌کنیم از چه موضعی‌است و حرفمان چیست. ما می‌گوئیم در دو صف طرفداران تحولات و مخالف تحولات، بجای شعارهای دهان پرکن باید در یکی از این دو صف ایستاد و برای خود جا پیدا کرد. اگر چنین هدفی و چنین موضعی داریم، خُب، باید بپذیریم که در صف تحول خواهی روحانیون هم هستند، همانطور که غیر روحانیون هم هستند، ممکن است در این صف و در میان روحانیون تحول خواهی دینی قوی‌تر از تحول خواهی اجتماعی باشد که مورد نظر ماست، اما همین تحول خواهی دینی هم در جبهه بزرگ اصلاحات و تحولات ضروری است و جنگ مذهبی را باید به همین مذهبیون واگذار کرد، ضمن اینکه بی وقفه بخاطر داشته باشیم که جنبش، تنها یک جنبش مذهبی نیست، بلکه یک جنبش عظیم اجتماعی است و تنه به یک انقلاب می‌زند. در این جنبش علاوه بر روحانیون، نواندیشان دینی، ملی–مذهبی‌ها و ملیون، دگراندیشان هم حضور دارند. ببینیم اینها چگونه در جنبش جای خویش را پیدا کرده‌اند، خیلی اگر آوانگارد باشیم، این بخش را باید بتوانیم تقویت کنیم. برویم دنبال تقویت شخصیت‌هائی مثل ناصرزرافشان، رئیس دانا، محمدعلی عمویی، علی‌اشرف درویشیان و دهها و دهها شخصیت سیاسی غیر مذهبی که در ایران و در کنار ملیونی نظیر آقای ورجاوند و یا معین‌فر، درکنار ملی‌مذهبی‌ها که ما بارها در باره آنها در این برنامه شما صحبت کردیم قرار دارند. آیا چنین کرده‌ایم؟ بنظر من خیر! و این بر می‌گردد به برخی توهمات و شبیه‌سازی‌ها که اتفاقا نه فقط در اپوزیسیون، بلکه در حاکمیت هم وجود دارد. در هر دو طیف نوعی انتظار و یا تلاش برای تکرار تاریخ وجود دارد و از قضا دست هر دو طیف را هم همین انتظار تکرار تاریخ بسته و آنها را مرتب گرفتار اشتباه برداشت و ارزیابی می‌کند.

مخالفان اصلاحات با آرزوی تکرار خرداد ۶۰ و شهریور ۶۷ سر بر بالین می‌گذارند و بخشی از اپوزیسیون هم با انتظار و آرزوی تکرار سال ۵۷، در حالیکه زمان، شرایط، بافت اجتماعی و بسیاری از شرایط حاکم برآن سال‌ها تغییر کرده و اگر حوادث آن سال‌ها هم تکرار شود، جنبه کمدی پیدا خواهد کرد، نه تراژدی!

خدابخشیان– تکرار حادثه‌ای نظیر انقلاب ۵۷؟

راه‌توده– فراتر از این. ابتدا از حاکمیت شروع کنیم.

ببینید! این آقایان مخالف اصلاحات در تمام این پنج–شش سال گذشته، انواع حوادث را آفریدند تا بلکه چرخ تاریخ و گذشت زمان را به عقب باز گردانده و حادثه ۳۰ خرداد سال ۶۰ را تکرار کنند. هم در جریان بستن روزنامه سلام و حمله به کوی دانشگاه چنین آرزوئی را داشتند و هم در حوادث دیگری که در این سال‌ها سازمان دادند. اینها بر این تصور بودند و هنوز هم هستند که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را شبیه سازمان مجاهدین خلق به ماجراجوئی بکشانند و سپس خاتمی را هم مثل بنی‌صدر متحد این سازمان معرفی کرده و یورش خرداد ۶۰ را یکبار دیگر تکرار کنند. بارها برای این یورش و تکرار تاریخ خیز برداشته‌اند، اما با شکست روبرو شده‌اند، زیرا نمی‌فهمند دوران تغییر کرده و شرایط عوض شده‌است. آن زمان، زمان دیگری بود، آگاهی مردم آگاهی دیگری بود، کاربدستان جمهوری اسلامی کاربدستان دیگری بودند، رهبر جمهوری اسلامی شخصیتی مثل آیت‌الله خمینی بود، جامعه چنین غارت نشده بود، نسل جوان حاضر در صحنه آماده هرنوع جانفشانی در راه دفاع از انقلاب بود، حادثه جوئی‌های سازمان مجاهدین خلق که به نظر ما مخالفان امروزی اصلاحات در سازمان دادن آن نقش تعیین کننده داشتند زمینه عملی داشت، سکان ریاست جمهوری در اختیار کسی بود که مردم با تصور تائید وی از سوی آیت‌الله خمینی به وی رای داده بودند و اصلا شناختی از او نداشتند و... آنها که آرزوی تکرار ۳۰ خرداد ۶۰ را دارند همه این پارامتر ها را فراموش می‌کنند و دنبال آن مطلوب می‌گردند. مطلوبی که واقعا مخوف بود و با تمام قدرت باید ایستاد که حتی از تکرار بخشی از آن هم جلوگیری شود. کسانی که آن بعد از ظهر و بویژه غروب تیره و تار و غم انگیز ۳۰ خرداد را در خیابان‌های تهران دیده باشند می‌دانند من چه می‌گویم. بر سر هرکوچه فرعی در خیابان‌های ثریا، ایرج، ایرانشهر، فرصت، کوچه‌های فرعی پشت سفارت انگلیس، کوچه‌های فرعی خیابان‌های اردیبهشت و فروردین، انصار حزب الله که آنروز فقط حزب‌الله نامیده می‌شدند، در لباس‌های شخصی و تحت حمایت نیروهای مسلح کمیته‌ها (درست مانند همین ماجرای لباس شخصی‌ها و حمایت نیروهای انتظامی از آنها)، کلت به کمر، بی‌سیم بدست، با قمه، پنجه بوکس، زنجیر و تیغ موکت‌بری و فلفل ایستاده بودند، گروه گروه نوجوان‌های مردم را که با فراخوان سازمان مجاهدین به خیابان آمده بودند تا خودشان را به دانشگاه تهران برسانند خونین و مالین دستگیر می‌کردند و به اوین می‌رساندند. این مطلوب‌ترین موقعیتی بود که بدست موتلفه اسلامی و اسدالله لاجوردی، عضو رهبری این حزب افتاده بود. صدها نفر همان شب تیرباران شدند. فقط بعنوان یک نمونه،

در ساختمانی که خود من زندگی می‌کردم دو پسر یک خانواده را که غروب آن روز گرفته بودند، ساعت ۳ صبح از اوین اطلاع دادند که بیائید جنازه‌هایشان را تحویل بگیرید. نوجوان دیگری که ۱۷ ساله بود و فرزند صاحبخانه قبلی بود، آنقدر لگد به پهلویش کوبیده بودند که به اوین نرسید و یکراست بردند گورستان. طفلک شاگرد اول دبیرستان هدف تهران بود. این فقط نمونه‌ایست از یک محله و یک مجموعه آپارتمانی در مرکزی‌ترین نقطه تهران، یعنی دروازه دولت تهران. همین نمونه را تعمیم بدهید به سراسر تهران و سپس سراسر ایران تا بدانید ۳۰ خرداد چه پیش آمد. آن لحظه‌ای که این بچه‌های کم سن و سال را رساندند به اوین و لاجوردی به استقبال آنها آمد، لحظه مطلوبی بود که همچنان رهبران موتلفه اسلامی در آرزوی تکرار آن بسر می‌برند. لحظه میوه چینی از درخت تنومند توطئه‌ای که همین مخالفان کنونی اصلاحات در آن نقش کلیدی داشتند. البته، این لحظه فراهم نشد، مگر با انفجارهای حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری، ترورها و...

دهها روحانی در دهه ۶۰ ترور شدند، که می‌توانستند امروز در کنار امثال آیت‌الله طاهری در برابر حکومت ارتجاع مذهبی بایستند و حساب و کتاب رهبری ۱۳ ساله را از رهبر کنونی جمهوری اسلامی بخواهند!

ما لحظه‌ای تردید نداریم و بارها هم در راه‌توده نوشته‌ایم که زیر بار این ارزیابی ارزان و ساده نمی‌رویم که سازمان مجاهدین خلق بدون نفوذ، هدایت و زمینه چینی همین ارتجاعی که امروز حاکم است به این راه کشانده شد و با ماجراجوئی‌هائی که کرد مسیر انقلاب ایران را عوض کرد، که البته **سهم آقای بنی‌صدر** هم در این میان نباید فراموش شود. دهها روحانی در طول فاجعه سال ۶۰ ترور شدند، کشته شدند و از میان برداشته شدند که هر کدام آنها می‌توانستند امروز در نقش آیت‌الله طاهری جلوی رهبر کنونی جمهوری اسلامی و موتلفه اسلامی بایستند. تمام آنها را از پیش پا برداشتند و سد بزرگی بنام آیت‌الله منتظری را هم توانستند در یک توطئه دیگر و با کمک احمدخمینی از سر راه بردارند تا بتوانند بعد از مرگ آیت‌الله خمینی قدرت را قبضه کنند که کردند. البته، بعد هم احمد خمینی را بعنوان شاهد و ناظر همه این توطئه‌ها از میان برداشتند تا سر نخ تمام این توطئه‌ها کور شود.

در حمله به کوی دانشگاه، در حمله به تحصن دانشگاه تهران و با تظاهراتی که حجت‌الاسلام "حسینیان" از سازماندهان آن در ۲۴ تیرماه بود، این لحظه را جستجو می‌کردند، اما فراموش کرده بودند که زمان تغییر کرده و تنها توانستند عده‌ای از دانشجویان را زندانی کنند که هنوز هم در زندانند.

این یکی از آرزوهای مخالفان اصلاحات برای تکرار تاریخ است. آرزوی دوم آنها تکرار شهریور سال ۷۶ و قتل‌عام زندانیان سیاسی است. شما می‌بینید که زندانیان سیاسی را به امید فراهم آمدن لحظه موعود در زندان نگهداشته‌اند. حتی برای زیر شکنجه و اعتراف گیری از باقی و عبدالله‌نوری و گنجی و سپس اعدام آنها هم نقشه دارند. در اینجا هم شاهدیم که ۵ سال است کوشش آنها با شکست روبرو شده زیرا نمی‌فهمند شرایط اجتماعی و زمان تغییر کرده‌است.

این دو اشتباه محاسبه حاکمیت برای تکرار تاریخ است. از اینسو، یعنی در صف اپوزیسیون هم حسرت تکرار تاریخ به اشکال دیگری وجود دارد و اجازه واقع بینی را به آنها نمی‌دهد. در این طرف، از سلطنت طلب تا کمونیست کارگری‌های دو آتشه، که اتفاقا سیم شعارهایشان روی هم افتاده فکر می‌کنند بزودی مثل سال ۵۷ انقلاب خواهد شد، حاکمیت فرار خواهد کرد، اعتصابات نفت شروع خواهد شد، مطبوعات اعتصاب خواهندکرد، پادگان‌ها تسخیر خواهد شد و... اینها هم متوجه تغییر شرایط نشده‌اند و در تب تکرار تاریخ می‌سوزند. شما خودتان حتما بخاطر دارید که در جریان حمله به کوی دانشگاه همین گروهها شعارشان برافراشتن بیرق انقلاب سرخ بود. همین گروه کاروکارگر این اصطلاح را در اعلامیه‌اش بکار برده بود و نوشته بود بیرق انقلاب را برافرازید، در حالیکه بعدا معلوم شد دچار توهم بوده‌اند و بهترین عمل همان تحصن آرام در دانشگاه و پیوستن نمایندگان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی به این تحصن و اعلام ضرورت تغییرات بنیادی در حاکمیت بود. حاکمیت این را فهمید و خیلی زود این تحصن را با به میدان کشیدن ماجراجویانی مثل طبرزدی و منوچهر محمدی که دانشجویان را به تظاهرات خیابانی تشویق می‌کردند بهم زد و به تحصن حمله کرد. حتی همین حالا هم شما شاهدید که طرفداران سلطنت و کمونیست کارگری‌های دو آتشه در لس‌آنجلس در سالگرد ۱۸ تیر بازهم مشوق همین نوع تظاهرات بودند، درحالیکه در تهران به گونه‌دیگری ۱۸ تیر برگزار شد. بنابراین ما با دو انتظار تکرار تاریخ در حاکمیت و یک انتظار تاریخ در اپوزیسیون روبرو هستیم، که هیچکدام به نظر ما تکرار نخواهد شد و تحولات ایران مسیر دیگری را می‌پیماید، حتی اگر به یک نبرد خونین هم بیانجامد، این نبرد هیچ وجه تشابهی با تسخیر ارگان‌های امنیی–نظامی رژیم شاه توسط توده مردم دست خالی و ارتش در هم شکسته و به خانه گریخته آن نظام نخواهد داشت. شما توجه داشته باشید که سپاه پاسداران ارتش شاهنشاهی نیست و دارای تفکر و ایدئولوژی است و اتفاقا جناح راست خودش هم با بدنه این سپاه مسئله دارد و ازگرایش‌های مردمی و انقلابی آن می‌ترسد. جناح راست از طریق کمیته امداد، از طریق صندوق‌های قرضه‌الحسنه و از طریق سازمان اقتصاد اسلامی سه میلیون نفر از محروم‌ترین مردم کشور را در سراسر ایران با وام‌های چند هزار تومانی اما با بهره ۴ تا ۴٫۵ درصدی (بهره بانکی ۱۲ در صد است) به اسارت خودش در آورده و آنها را در هر تظاهراتی به خیابان می‌کشد و روی استفاده از آن در هر حادثه‌ای که برایش پیش بیآید حساب می‌کند. همین نیرو در هر انتخاباتی رای ثابت جناح راست را تشکیل می‌دهد.

خدابخشیان– حالا که صحبت از ماجراجوئی مجاهدین خلق و حوادث دهه ۶۰ پیش آمد، فکر نمی‌کنید سخنرانی آغاجری چیزی شبیه همان ماجراجوئی‌های مجاهدین خلق بود؟ چرا نباید تصور کرد که او را هم به این مسیر کشاندند تا فرصت همان تکرار تاریخی که شما به آن اشاره کردید فراهم بیآید؟

راه‌توده– خیر! ارزیابی من از سخنرانی ایشان این نیست. اولا بحثی که او مطرح کرد، اصلا بحث نو و تازه‌ای در میان بحث‌های مذهبی نبود، از زمان علی‌شریعتی و آیت‌الله مطهری این بحث‌ها جریان داشته و جریان دارد، حتی مهندس بازرگان هم خودش یکی از مبتکران همین نوع بحث‌ها بود و خیلی هم تندترش. اصلا بحث کلاهی، عمامه‌ای را او پیش کشید! اینکه ما در صدر اسلام طبقه و قشری بنام روحانی با لباس مخصوص نداشتیم و خود حضرت محمد هم مثل بقیه مردم لباس می‌پوشید. این لباس، یعنی عبا و عمامه و قبا و نعلینی که ویژه هوای گرم عربستان است و عمامه‌ای که به هنگام اسب رانی و یا شتر سواری

در صحاری عربستان بخشی از آن را باز کرده و مثل بلوچهای خودمان و یا افغان‌های جنوب آن کشور جلوی دهانشان می‌بندند تا از نفوذ شن ناشی از شن‌بادهای صحرا به چشم و گلویشان جلوگیری کند یک لباس تقلیدی است که اتفاقا در زمان بنی‌عباس مُد شد. حتی تصاویر قدیمی که از حضرت علی وجود دارد، ایشان ردائی به تن دارد که ریسمانی مخصوص دور کمر آن بسته شده‌است و هیچ شباهتی به عبای نائینی و لباده ابریشمی آقایان ندارد. همین شکل و شمایل و لباس را در مسیحیت هم درست کردند تا یک قشر و طبقه ممتاز دینی در کنار اشراف و فئودال‌ها درست کرده باشند. شما نگاه کنید، مقایسه کنید، این لباس و کلاه بوقی که پاپ روی سر می‌گذارد، هیچ شباهتی به لباس حضرت مسیح دارد؟ بهرحال، اینها بحث ما دراین گفتگو نیست، بلکه می‌خواهم بگویم آنچه آغاجری گفت، پیش از او بسیار مطرح شده و حتی بصورت جزوه و کتاب منتشر شده‌است. بنابراین، جنجالی که بر سر این سخنرانی درست کردند با همان هدفی بود که به آن اشاره کردم، رفتن به سوی خرداد ۶۰ و لحظه مطلوب موتلفه اسلامی. از آنجا که زمان و تغییر شرایط اجتماعی ایران را درک نکرده بودند، همین جنجال هم به ضد خودش و علیه آنها تبدیل شد. یعنی آغاجری بعنوان یک روشنفکر شجاع مذهبی، با یک پای از دست داده در جنگ با عراق تبدیل شد، به یک قهرمان جسور طرح حرف دل مردم، حتی اگر سرش را هم در این جسارت بر باد بدهد تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که هیچ، بلکه این جسارت و قهرمانی را پررنگ تر هم می‌کند!

از طرف دیگر، با اشتباه بزرگی که آیت‌الله مشگینی کرد و خواست به بهانه سخنرانی آغاجری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را زیر ضربه ببرد، امثال آیت‌الله طاهری را به میدان فراخواند. حتی درهمان حدی که مطبوعات به سخنرانی آغاجری اشاره کرده‌اند هم، حتی همان نکته‌هائی که فکر می‌کردند با طرح آنها می‌توانند جو مناسب یورش را فراهم کنند، با استقبال مردم روبرو شد. این درحالی است که، در خرداد سال ۶۰ ، برای حادثه جنایات به زحمت زیادی نیازمند نبودند. حالا و اینبار اشتباه محاسبه‌ای که کرده بودند منجر به یک ضربه کاری بسیار بزرگ دیگر به خود آنها شد. با ورود آیت‌الله طاهری به میدان، عملا و رسما صلاحیت سیاسی و مذهبی رهبر کنونی جمهوری اسلامی، از سوی یک روحانی که هم از نظر مدارج دینی و هم از نظر سوابق مذهبی و هم از نظر سن و سال بر رهبر کنونی برتری دارد زیر علامت سئوال رفت. بنظر ما مجموع این جنجال، موجب فراهم آمدن شرایط جدیدی برای جنبش شد که قطعا باید از آن به سود جنبش استفاده کرد و همانطور که حجت‌الاسلام کدیور در سخنرانی اخیر خودش در امریکا گفته باید رفت به سوی خواست عمومی و علنی بررسی کارنامه ۱۳ ساله رهبری آقای خامنه‌ای. بررسی این کارنامه، بررسی و اعلام دلائل قبضه قدرت در جمهوری اسلامی توسط مقلدان آیت‌الله خوئی و سران بزرگ بازار و تجار بزرگ، اختلاف عظیم طبقاتی موجود در جامعه که با طرح مشترک رهبر و هاشمی رفسنجانی برای گرفتن وام از بانک جهانی و پذیرش برنامه تعدیل اقتصادی صندوق بین‌المللی پول آغاز شد و دهها و دهها پدیده فاجعه‌بار ۱۳ سال گذشته، این بررسی، با کنار کشیدن از حاکمیت و با استعفاء ممکن می‌شود و یا با صراحت در بیان آن در مجلس، در دولت، در روزنامه‌ها، در خطبه‌های نماز جمعه، در مجلس خبرگان؟

درد مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی سخنرانی آغاجری نیست، تنگ شدن حلقه محاصره آنها توسط جنبش و افشای روز افزون چهره غارتگر آنهاست!

درد مخالفات اصلاحات و مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی، این نیست که آغاجری در یک گوشه شهر همدان چی گفته، آنها دنبال مستمسکی هستند برای تکرار خرداد ۶۰، اگر این سخنرانی هم نبود آنها می‌رفتند دنبال یک بهانه دیگر، همچنان که در آینده خواهند رفت. هدف آنها اینست که نگذارند هیچ تشکلی در مملکت و در برابر تشکل مافیائی حاکم شکل بگیرد و منسجم شود. توطئه علیه دفتر تحکیم وحدت هم همین هدف را داشت، توطئه علیه جبهه مشارکت ایران اسلامی هم همین هدف را دنبال می‌کند، یورش به نهضت آزادی هم همین هدف را دنبال می‌کند. همه این تحریکات، طی این شش سال، از جمله ترور حجاریان، جنجالی که بر سر مجله موج و با هدف برکناری مهاجرانی از وزارت ارشاد اسلامی درست کردند، آن بود که طرف مقابل زودهنگام دست به یک واکنش شتابزده بزند و آنها یورش بیاورند. من در همین گفتگوهای با شما بارها گفتم که سنگین‌ترین فشارها را وارد می‌آورند تا دفتر تحکیم وحدت را بعنوان سخنگوی متشکل یک میلیون دانشجو متلاشی کنند و امثال طبرزدی و منوچهر محمدی بدلیل عملکردی که دارند عملا در خدمت همین هدف گام بر می‌دارند و سرانجام هم دیدیم که وقتی آرام گرفتند که توانستند تحکیم وحدت را به دو شاخه علامه و شیراز تقسیم کنند و افشاری را به زندان ببرند.

شما ببینید! مگر آغاجری سخنرانی کرده بود که به دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با چاقو حمله کردند و کیف دستی‌اش را دزدیدند تا بلکه یک مدرکی در آن پیدا کنند و یا حتی در آن بگذارند و سپس یورش به این سازمان را شروع کنند؟ مگر آغاجری سخنرانی کرده بود که بهزادنبوی را به محاکمه کشاندند، مگر آغاجری سخنرانی کرده بود که تاج زاده را از وزارت کشور بیرون کشیدند؟ اینها بهانه‌است، درد آنها چیز دیگری است. درد آنها رشد سازمان‌ها و احزابی غیر از تشکل‌های مافیائی است که دراختیار دارند. البته، شرایط زمانی و تغییر اوضاع جامعه را در محاسبات خودشان نگنجاندند و در نتیجه همین جنجال پیرامون سخنرانی آغاجری هم به ضد خودش تبدیل شد. اصلا ارتجاع یعنی همین، یعنی عدم توان درک شرایط نو، عدم توان درک تغییرات. اینها هنوز در همان حال و هوای خرداد ۶۰ و قتل‌عام تاریخی زندانیان در زندان‌ها در سال ۷۶ هستند، درحالیکه زمان گذشته، مردم به گونه‌ای دیگر فکر می‌کنند، نسل جدیدی با تفکرات جدیدی وارد میدان شده، جهان تغییر کرده، نیروهای سیاسی روشنفکر مذهبی چشم و گوششان باز شده و دیگر گول ریش و پشم و نماز شب را نمی‌خورند و فهمیده‌اند که سرشان کلاه گذاشته بودند. سال ۵۷ هم تکرار نخواهد شد و آنهائی که منتظر تکرار تاریخ حتی بشکل کمدی آن هستند اشتباه می‌کنند.

امریکا و کاخ سفید، بر خلاف تصوراتی که می‌شود و تفسیرهای گمراه کننده‌ای که بعنوان اختلاف وزارت خارجه با وزارت دفاع و یا هر دو با کاخ سفید و یا کاخ سفید با آن دو می‌شود، بسیار منسجم‌تر، آگاه‌تر و پراطلاع تر از اوضاع ایران نسبت به گذشته عمل می‌کند و یک استراتژی منسجم را پیش می‌برد. کاخ سفید می‌خواهد از خواست قاطع مردم برای مردمسالاری به سود خود استفاده کند و ایران را به تخته پرش خود در منطقه تبدیل کند. کسانی در میان مخالفان اصلاحات، امریکا را برای رسیدن به این هدف با مقاومت در برابر اصلاحات و نا امید ساختن مردم از تحولات در داخل و امید بستن به کمک خارج از کشور فراهم می‌کنند و از این نظر جبهه مخالفان اصلاحات ستون پنجم استراتژی امریکا در ایران است!

من این را مخصوصا در رادیو شما می‌گویم، زیرا کسانی در امریکا هستند که فکر می‌کنند همانطور که با انقلاب ۵۷ رفتند با یک انقلاب مشابه بر می‌گردند و امریکا هم پشتوانه پرقدرت آنهاست. می‌خواهم بگویم، برخلاف دو دهه گذشته، این بار امریکا بسیار منسجم‌تر و آگاه‌تر در مورد امور داخلی ایران برخورد می‌کند و گام به گام به اهدافش نزدیک می‌شود. آنچه که بعنوان نوسان‌های کاخ سفید و یا تفاوت نظرات وزارت دفاع و وزارت خارجه مطرح می‌شود، همه در چارچوب یک استراتژی معین صورت می‌گیرد.

خدابخشیان– اصلاح طلبها هم آگاه‌تر از گذشته استراتژی خودشان را تنظیم کرده‌اند؟

راه‌توده– بحث ما در باره سیاست امریکا در برابر ایران است، نه استراتژی و آگاهی اصلاح طلبها؛ اما حالا که مطرح کردید حرفی ندارم که به آن هم بپردازیم.

واقعیت اینست که بزرگترین نقطه ضعف جناح راست تکیه روی آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ و حتی مواضع اولیه آیت‌الله خمینی بعد از پیروزی انقلاب و روی قانون اساسی است. اینها نکاتی بود که در ابتدای پیروزی آقای خاتمی اصلاح طلبها به آنها کم بهاء دادند و عرصه را برای قلب واقعیات و یکه‌تازی شبه انقلابی برای جناح راست خالی گذاشتند. به نظر ما، پس از زندانی شدن چهره‌هائی نظیر عبدالله نوری، باقی، گنجی و یورش به ملی–مذهبی‌ها با شعار سالوسانه دفاع از انقلاب، اصلاح طلبها این غفلت خودشان را جبران کردند و دقیقا از موضع دفاع از انقلاب ۵۷ استراتژی اصلی خودشان برای یورش به جناح راست را تنظیم کردند. گرچه این استراتژی در بخش مربوط به سیاست خارجی و بویژه مناسبات با امریکا با واقع‌بینی‌های الزام آور همراه است و تا حدودی هوشیارانه در این زمینه امور را پیش می‌برند. شما نگاه کنید به نامه آیت‌الله طاهری که وقتی از موضع انقلاب، از موضع دفاع از شهدای جنگ، از موضع دفاع از آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷ ضربه را به جناح راست وارد کرد چه تکان و چه وحشتی در جبهه مقابل ایجاد کرد. این همان غفلت بزرگی است که اصلاح طلبان در ابتدای پیروزی انتخابات ۷۶ کردند و همچنان هم بخشی از آنها بر همان اشتباه پا فشاری می‌کنند، اما بخش دیگری که اکنون بیش از دیگران تحت حملات تبلیغاتی قرار گرفته، مثل ماجرای آغاجری و اعلام مشروعیت نداشتن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، این بخش استراتژی خودش را بدرستی روی دفاع از آرمان‌های اقتصادی، آزادی، استقلال و خواست‌های انقلاب ۵۷ متمرکز کرده و این بزرگترین حمله به ضعیف‌ترین نقطه جبهه مقابل است. این استراتژی و این دفاع و این موضع گیری قطعا روی بدنه نیروهای نظامی و بویژه سپاه پاسداران تاثیرات جدی می‌تواند بگذارد. این اهمیتی کلیدی دارد، زیرا برخلاف خیلی از برداشت‌ها و پیش فرض‌ها و تصوراتی که عده زیادی دارند، از نظر ما تا سپاه و بویژه بدنه آن بسود اصلاحات و بسود دفاع از آرمان‌های انقلاب وارد میدان عملی نشود، کار اصلاحات پیش نخواهد رفت و تصفیه ضروری در حاکمیت جمهوری اسلامی صورت نخواهد گرفت. سپاه تعیین کننده نقش را دارد و اشتباه می‌کنند که به آنها می‌گویند چرا شما وارد عرصه سیاسی می‌شوید، بلکه باید گفت شما چرا به سود آرمان‌های اولیه انقلاب وارد میدان نمی‌شوید، چرا نمی‌پرسید مجمع تشخیص مصلحت نظام به چه دلیل در قبضه تجار و بازاریهاست؟ رهبر و تعدادی از فرماندهان سپاه چرا جلسه می‌کنند و اعلامیه علیه دولت و علیه اصلاحات و انتخابات می‌دهند. تا این یخ آب نشود و تا این سد نشکند و سپاه عملا در کنار جبهه اصلاحات قرار نگیرد، کار پیش نخواهد رفت و این هم ممکن نخواهد شد مگر با در آوردن حربه دفاع از ارزش‌های دروغین باصطلاح انقلاب از دست امثال مصباح یزدی، جنتی و حتی خود رهبر و فرمانده کل قوا. این آن درسی است که از نظر ما اصلاح طلبها هم آموخته و آگاه شده‌اند. حالا اگر موافق باشید بحث مربوط به سیاست و استراتژی امریکا را دنبال کنیم؟

خدابخشیان– این استراتژی واقعا حمله نظامی به ایران است؟ واقعا فکر می‌کنید ایران را جلوتر از عراق خواهند زد؟

راه‌توده– علیرغم همه پیچیدگی که اوضاع ایران دارد و منطقه دارد، ما تصور می‌کنیم، در متن طرح حمله نظامی به عراق، امریکا مصمم و با تاکتیک‌های دقیق بسوی فروپاشی تمام اعتبار جمهوری اسلامی در خارج از کشور و بویژه در میان کشورهای اروپائی از یکسو و خاتمه یافتن مشروعیت حکومت در داخل کشور پیش می‌رود. آنها با انواع موضع‌گیری‌ها وسخنرانی‌ها از یک طرف حمله نظامی به ایران را مطرح می‌کنند تا بلکه جناح راست به این بهانه فضای سیاسی را بسته و به اصلاح‌طلبان حمله‌ور شود و هر نوع آلترناتیو و امکان بازسازی و بازتولید قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی از بین برود و از طرف دیگر دم از حمایت از رفُرم، اصلاحات، دفاع از آزادی، مردمسالاری و دمکراسی و حق رای و نظر مردم می‌زنند تا جلب افکار عمومی کرده و برای خود در داخل کشور پایگاه حمایتی و مردمی فراهم سازند. این دو لبه تیز قیچی امریکا چه نتیجه‌ای را می‌تواند همراه بیآورد و تاکنون چه نتیجه‌ای به همراه داشته‌است؟

عده‌ای بعنوان مشاوران و کارگزاران بیوت مراجع و رهبری و یا در نقش مدیران روزنامه‌ها و یا اداره کنندگان دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی، ماموریت اجرا می‌کنند و پس از پایان ماموریت اگر صلاح نباشد در ایران بمانند، در شیخ نشین‌های خلیج فارس بر سر گنج‌هائی که ربوده‌اند خواهند نشست. این تجربه‌ایست که از شبکه "**بدامن**" مامور تبلیغاتی تدارک کودتای ۲۸ مرداد، از شبکه «**برادران رشیدی**» بعنوان حلقه‌های پنهان رابطه بین بیت آیت‌الله کاشانی و سپهبد زاهدی و سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلستان دارند، تجربه‌ایست که از نقش و فعالیت مطبوعاتی–سیاسی امثال "**سید مهدی میراشرافی**" در کنار آیت‌الله کاشانی به یادگار دارند.

امریکا در حالیکه جناح راست را تشویق به رفتن به سوی برقراری فضای نظامی در کشور می‌کند، مشوق همین جناح برای

مقاومت خشن‌تر و بیشتر در برابر اصلاحات است، در عین حال اصلاح طلب‌ها را فاقد توان و قدرت عمل معرفی می‌کند. حاصل این کشاکش در عمل چیزی نیست جز نا امیدی مردم از هر تحولی در درون کشور و از درون حاکمیت جمهوری اسلامی و چشم دوختن به امکاناتی در خارج از کشور. در اینجاست که امریکا بی وقفه روی آراء مردم، روی انتخابات، روی مردمسالاری تکیه می‌کند و آگاهانه و سنجیده هم چنین می‌کند و خود را ناجی مردم و پیام آور آزادی و مردمسالاری نشان می‌دهد. پایان این فرسایش نیروها در داخل کشور جلوگیری از اصلاحات، از میان برداشتن هر نوع آلترناتیوی اعم از ملی–مذهبی و یا چپ مذهبی و یا نواندیش دینی و یا هر آلتوناتیو دیگری، چیزی نیست جز آن آلترناتیوی که از حمایت همه جانبه امریکا برخوردار است و متکی به قدرت اوست. این در حالی است که امریکائی‌ها خیلی خوب می‌دانند جناح راست کوچکترین شانسی برای جلب افکار عمومی ندارد و به همین دلیل هم می‌داند که در سرانجام این تاکتیک، که ما تصور نمی‌کنیم زیاد هم طولانی شود، یا جناح راست تسلیم مطلق شده و با دست‌های بالا برای دستبوسی به کاخ سفید خواهد رفت و مجری هر چه که امریکا بخواهد خواهد شد و یا امریکا با توجه به نفرت مردم از جناح راست و اطمینان از قطع امید مردم از هر تحولی در داخل حاکمیت و نبودن هیچ آلترناتیوی در صحنه یک انتخابات و یا رفراندوم را زیر نظر مجامع بین‌المللی تحت نفوذ خود به ایران تحمیل خواهد کرد. ممکن است میلیون‌ها نفر هم در چنین همه پرسی شرکت نکنند، اما این تاثیر در نتیجه همه پرسی نخواهد داشت. نتیجه این همه پرسی بسته شدن قطعی دفتر انقلاب ۵۷ و نشستن متحدان و مجریان سیاست‌های امریکا بر مسند قدرت در ایران است. ما این تاکتیک را در حال حاضر محتمل تر از حمله نظامی به ایران می‌دانیم، در عین حال که ممکن است در تدارک رسیدن به این نقطه، پاره‌ای تاسیسات نظامی و اتمی ایران هم بمباران شود و از بین برود. در لحظه کنونی، این تاکتیک موثرتر از هر نوع حمله نظامی وسیع به ایران است. این زمینه را در حال حاضر مستقیما جناح راست و مخالفان اصلاحات دارند فراهم می‌کنند و همانطور که بارها خدمت شما و شنوندگان این برنامه گفته‌ام، ما تردید نداریم که کسانی در حاکمیت و در بدنه مطبوعاتی و یا در بیوت آقایان و یا در جمع مشاوران این آقایان ماموریت انجام می‌دهند و مطمئن هستند که پس از انجام ماموریتشان اگر در ایران هم صلاح نباشد بمانند، در خارج از کشور بر سر گنج‌هائی که در شیخ نشین‌ها ذخیره کرده‌اند خواهند نشست.

درباره استراتژی منسجم امریکا در برابر ایران، ما روی اطلاعات دقیقی که در دوران اخیر کاخ سفید و ارگان‌های نظامی و امنیتی امریکا از جزئیات امور ایران دارند تاکید می‌کنیم. شما ملاحظه می‌کنید که آقای "زلمای خلیل‌زاد"، مشاور ارشد امور ایران در کاخ سفید و نماینده ویژه امریکا در افغانستان با چه دقتی در مصاحبه‌های خود اطلاعاتی را در باره پایگاه‌ها و واحدهای نظامی جمهوری اسلامی مطرح می‌کند و تاکید هم می‌کند که این اطلاعات را قبلا در اختیار مقامات جمهوری اسلامی گذاشته‌است. عکس‌های ماهواره‌ای حتی کوچه‌های محلات تهران را هم نشان می‌دهد چه رسد به تاسیسات نظامی و اتمی. وقتی زلمای خلیل‌زاد در باره **سپاه محمد** که برای دخالت در امور افغانستان تشکیل شده بود و یا **سپاه قدس** که امریکائی‌ها معتقدند از این سپاه که در اصل برای امور لبنان و فلسطین تشکیل شده، برای ترورها و انفجارهای خارج از کشور، از جمله در لبنان، آرژانتین و عربستان سعودی استفاده شده و مدعی هستند مدارک آن را در اختیار دارند، دیگر چه استدلالی را باید در باره تسلط امریکا به اطلاعات حکومتی، سیاسی، نظامی، امنیتی جمهوری اسلامی باید ارائه داد؟ حتی در جریان ترفند تبلیغاتی دفاع جورج بوش از اصلاحات و از انتخابی‌ها در برابر انتصابی‌ها در جمهوری اسلامی، مطبوعاتی که در دام این بازی افتاده بودند کمتر به نامه‌ای توجه کردند که اندکی قبل‌تر بوش به خاتمی نوشته و آدرس پایگاه‌های نظامی مستقر در مازندران ایران را داده و خواهان برچیده شدن آنها شده بود. این پایگاه‌ها گویا در اختیار معاودین عراقی و مجلس اعلام انقلاب اسلامی عراق است و بوش در تدارک حمله نظامی به عراق آگاهی از این اطلاعات را اینگونه به رهبران جمهوری اسلامی تفهیم کرد. این پایگاه‌ها به واحدی بنام **سپاه بدر** تعلق دارد. بنابراین، می‌خواهم بگویم حالا دیگر امریکا خیلی چیزها در باره ایران می‌داند و مشاورانی را هم به خدمت گرفته که از امور سیاسی ایران کاملا آگاهند و آن دید سنتی گذشته را ندارند و کمتر متکی به نظرات اشخاصی از نظام گذشته عمل می‌کنند. به نظر امریکا از طُرق مختلف هر روز بیش از روز پیش نبض افکار عمومی مردم ایران بدست می‌گیرد و مطابق آن سیاست‌های خود را تنظیم می‌کند، و این متفاوت‌است با سیاست‌هائی که در گذشته کاخ سفید در ارتباط با ایران و جمهوری اسلامی داشت. بر مبنای همین اطلاعات و همین استراتژی منسجم امریکا است که حتی سناتورهای امریکائی هم با جسارت کامل می‌گویند که امریکا با استفاده از آراء و حمایت مردم و جلب موافقت متحدان اروپائی خود دنبال یک دولت جدید برای ایران است. امریکائی‌ها بهتر و بیشتر از جناح راست جمهوری اسلامی فهمیده‌اند که مردم ایران از شعار، از خون ریزی، از جنگ، از تقسیم شدن به دو طبقه خودی و غیر خودی، از زندگی یکنواخت و تحت فشار ارتجاع مذهبی خسته شده‌اند، مردم ایران می‌خواهند با رای و بصورت بسیار متمدنانه سرنوشت خود را تعیین کنند. جناح راست جلوی این خواست مردم ایستاده و امریکا در حالیکه با انواع موضعگیری‌های تحریک آمیز جناح راست را تشویق به ادامه مقابله و مقاومت می‌کند، از طرف دیگر خود را همسو با خواست مردم ایران نشان داده و می‌رود که یک انتخابات و یا رفراندوم امریکائی در ایران انجام دهد. این سقوط و این تغییر بسیار محتمل‌تر و از سوی افکار عمومی جهان مورد پذیرش‌تر از حمله نظامی گسترده به ایران است. باز هم تاکید کنم که این مغایر حمله به تاسیسات نظامی و اتمی ایران نیست. امریکا، امروز خیلی خوب می‌داند که دفاع از دمکراسی و مردمسالاری در میان مردم بُرد دارد و همین سیاست را هم به کمک مشاوران تازه نفس، جوان و مبتکر کاخ سفید پیش می‌برد. شما می‌بینید که هیچ سناتور و مشاور ارشدی نیست که در این دوران در باره ایران صحبت کند و از مردمسالاری و خواست مردم ایران برای دمکراسی دفاع نکند. این بازی موش و گربه، یعنی تشویق و تحریک جناح راست برای مقاومت و ماجراجوئی بیشتر در برابر اصلاحات واصلاح طلبان از یکسو و نشان دادن خود بعنوان یک چهره طرفدار آزادی مردم آنقدر ادامه خواهد یافت تا لحظه‌ای که لحظه گرفتن موش توسط گربه است. در این صورت، جناح راست که دستش به خون اصلاح طلبان آلوده خواهد بود و پرونده‌اش به سنگینی خیانت به یک انقلاب و یک جنبش عظیم اصلاح طلبی است، چنان موقعیت متزلزلی در کشور و در میان مردم خواهد داشت که چاره‌ای جز تبدیل شدن به مجریان مستقیم و گوش به فرمان امریکا نخواهد داشت.

رفقای گرامی راه‌توده

چندی پیش در یکی از صفحات روزنامه رسالت، مطلب کوتاهی دیدم به قلم خانمی جوانی که شاید دانشجوی یکی از دانشگاه‌ها باشد. از محاوره چند جوان در اتوبوس و گفتگو با چند دخترخانم هم‌سن و سال خود جملاتی را نقل کرده و در باره شیوع محاوره‌ای در میان جوانان هشدار داده بود که چنانچه ادامه یابد و فکر بر آن نشود زبان فارسی را آلوده خواهد ساخت. چنان آلوده که برای پالایش آن جان کوشی دهها دهخدا، آل‌احمد، طبری، فروزانفر، زرین‌کوب و دیگران را طلب خواهد کرد. به راستی هم آنچه این دخترخانم در مقاله خود آن را بعنوان یک نمونه آورده بود به لغتنامه‌ای برای ترجمه نیازمند است.

جامعه بتدریج، در این سال‌های یورش زبان عربی به زبان فارسی و ممزوج شدن لغات و اصلاحات اهل تجارت و معامله با زبان کوچه و بازار با آن خو گرفته‌است، چنان که آینده این سقوط زبان را به نسیان سپرده است. راست می‌گویند که زندگی دوگانه مردم در خانه و خارج از خانه، رواج سانسور و اشاره، گریز از شنودها، دفاع از حریم خصوصی و پنهان‌کاری تحمیل شده به مردم ایران همگی دست به دست هم داده و شیرازه زبان فارسی را در این سال‌های وانفسا از هم گسسته، و باز راست است که دلبستگی‌های حاکمیت جمهوری اسلامی به زبان عربی بیش از زبان فارسی است و کمترین دغدغه را نسبت به این تاراج دارد، و باز راست است که مطبوعات و وسائل صوتی و تصویری جمهوری اسلامی مروج این آلودگی است، و باز حقیقت است که نوعی زبان کسبه و اهل بازار یکصد سال پیش مانند زبان زرگری، زبان مرغی و انواع دیگر زبان‌های ساده و اشاره‌ای رایج در میان صنوف با همان انگیزه‌ها، یعنی در امان بودن رمز و رازها در میان مردم رایج شده، اما سستی فرهیختگانی که می‌توانستند و می‌توانند در برابر این یورش قد برافراشته و به مقابله برخیزند نیز در این میان کم اثر نیست. در این سال‌های حادثه، کمتر همتی برای انتشار نشریه و فصل‌نامه‌ای به قلم و همت بزرگانی بوده‌ایم که می‌توانستند همتی ملی را برای نجات زبان فارسی به میدان آورند، مگر آنکه آقای شفیعی کدکنی درد را به جا دیده باشد که از نوشته او در این باب را برایتان می‌نویسم. ایشان، در هفته‌ها مقاله‌ای در همین باب نوشته و از گوشه عزلت خویش به فریاد در آمده‌است.

این بخش از مقاله آقای کدکنی را همراه با آن چند جمله‌ای که نویسنده جوان روزنامه رسالت آن را مبنای مقاله کوتاه خود ساخته برایتان می‌فرستم و به همراه آن دردنامه‌ای از احسان طبری را، که به وصیتنامه‌ای برای آینده زبان فارسی می‌ماند. این مقاله شادروان احسان طبری را در میان یادداشت‌ها و نوشته‌های پراکنده‌ای که از آن یار و غمخوار فراموش نشدنی تاریخ معاصر ایران یافتم و پست کردم؛ تا چه در نظر افتد!

پیروز و امیدوار بمانید. (امضاء محفوظ)

راه‌توده– این یادداشت را که به آدرس راه‌توده ارسال شده، با اندکی تلخیص، همراه با اصل مقاله زنده یاد احسان طبری منتشر می‌کنیم و در ادامه آن بخش‌های اندکی از مقاله آقای محمدعاصمی در مجله کاوه را که محتوائی در همین زمینه دارد.

آینده زبان پارسی– به قلم زنده یاد احسان طبری

زبان پارسی

این زیبای هزار ساله‌رابیآرائیم

عصر ما، عصر تحول سریع و انقلابی دانش و فن است. زبان پوسته مادی تفکر آدمی است. هر چه تفکر بغرنج‌تر، پراجزاءتر، دقیق‌تر، پرنرمش‌تر، بزبان همانند نیازمندتر است. هواداران مکتب«متالنگیستیک» Metalinguistique، گرچه با غلوی نا معقول و اثبات نشده، ولی با اساسی معقول و اثبات شده، معتقد بتاثیر فعال زبان در تفکرند، یعنی روند معکوس تاثیر تفکر بر زبان را یادآور می‌شوند، بنا بقول آنها، هر قدر زبانی کامل‌تر، تفکری که بمدد آن زبان انجام می‌گیرد کامل‌تر است.

زبانهای عمده جهان ما به مرحله شگرفی از رشد رسیده‌اند. اکنون این زبانها از اصطلاحات فراوان و فزاینده انواع علوم طبیعی و انسانی انباشته‌اند. اصطلاحات و دانشواژه‌های آنها حتی در زبان روزنامه‌ها رخنه کرده است. بغرنجی تفکر، شیوه‌های مبتذل تشریح مطالب و بیان سطحی پدیده‌ها را عقب زده است.

زبان بعنوان شکلی از اشکال علامت گذاری جهان وجود، در این دوران سیبرنتیک و تکنیک اتمیک، دمبدم چهره‌ای بخود می‌گیرد که با چهره مالوف و مانوس آن تفاوتی بین دارد. زبان پارسی ما که از والاترین ارثیه‌های فرهنگ ملی ماست در این دوران بزرگ و عجیب، در معرض آزمون قرار گرفته و اگر خود را در این آزمون کوشنده و آگاه نشان ندهد سرنوشتش روشن نیست.

زبان پارسی، نه بسبب جوهر خود، بلکه در اثـر عوارضـی کـه علی‌الخصوص در قرون متمادی انحطاط تمدن دامنگـیرش شـده، دچـار بیماریهای متعددی است۰ بویژه اگر مقیاس قضاوت ما السنه مهم جهانی باشد۰ فقر مفاهیم ضرور، برای مدنیت امروز، ابهام معـانی، هـرج و مـرج صرفی و نحوی، نامعلوم بودن مرزهای لغوی، روشن نبودن تجوید و تلفظ زبان_ شمه‌ای از این معایب است که هر یک در جای خود عیبـی اسـت کلان۰

برای رفع این معایب باید زبان پارسی، همانطور که شروع شده است، از طریق اخذ اصطلاحات خارجی، نو سازی لغوی، احیاء اصطلاحات کهن، کوفتن دیوار بین«لفظ عوام»و «لفظ قلم»، کوفتن دیوار بین زبـان پایتخت و زبان ولایت بتدریج فقر مفاهیم را چاره کند۰ بـا تنظیـم کتـب صرف و نحوی منظم، لغت‌نامه‌هایی که تفسیر دقیـق و علمـی واژه‌هـا را بدسـت دهـد، روشـن سـاختن قواعـد بیـان، تنظیـم قواعـد فونیتیـک و درست‌گویی و درست‌نویسی و نقطه‌گذاری، هرج و مرج گرامری خویـش را بر طرف نمایند۰وبالاخره باید این زبان پرچینهای لغوی خـود را معیـن کند و این بی مرزی و بی شخصیتی لغوی را که اکنون بدان گرفتار است چاره سازد و مثلاً معلوم شود کجا زبان عربـی خاتمـه می‌یـابد و پارسـی شروع میشود و بر عکس۰ در همه این زمینه‌ها کارهای خود بخودی، بی نقشه، غالباً با کیفت متوسط، گاه از روی بی حوصلگی و عدم دقت کـافی انجام می‌گیرد که وافی مقصود نیست۰

طبری، انسانی برای یک ملت و یک فرهنگ

شادروان احسان طبری پس از ۴ سال ارسات در زندان رضاخـان پـهلوی ۳۰ سال مهاجرت و تبعید و بیش از ۶ سال ارسـات در زنـدان جمـهوری اسلامی و زیر فشار گفتگو با حسـین شـریعتمداری، در اردیبهشـت سـال ۱۳۶۸ و در سن ۷۳ سالگی در زندان چشم بر جهان فروبست۰ مخالفـان اندیشه‌های فلسفی و مخالف حضـورش در حـزب توده‌ایـران نمی‌تواننـد منکر دانش و نقش والای ادبی، تحقیقی، انسـانی و خدمـت او بـه زبـان فارسی شوند۰ حسـاب مخالفـانی کـه از آنـها می‌تـوان درکنـار موافقـان اندیشه‌های فلسفی و توده‌ای طبری از آنها نام برد، از حسابی که دشمنان او در دفتر سیاه محاسبات یک ملت و یک انقلاب دارند بکلـی جداسـت۰ امثال آیت‌الله مصباح و یا حسین شریعتمداری و سعید امامی را نه مخالف، بلکه دشمنانی باید بر شمرد که به یک ملت و یک انقلاب خیانت کردنـد و آنچه با طبری کردند بخشی از خیانتی بود که با جنایت نیز توام شد۰

در همه این زمینه‌ها احتیاج به تلاشهای دامنه‌دار و حاصل بخش احساس می‌گردد ؛ درعین حال نباید انصاف نداد که پژوهندگان پرکار و دانش‌پژوه جداگانه‌ای هستند که در زمینه مورد بحث ما به کارهای جدی و جسورانه علمی دست زده‌اند۰ نکته‌ای کـه همیشـه میـهن‌پرسـتان ایـران را آزرده ساخته است، مسئله بی مرزی لغوی زبان پارسـی و فـوران عظیـم لغـات بیگانه، بویژه عربی در آنست۰ روشن است که بی نیاز کردن پارسی امروز از عربی نـه ممکـن اسـت و نـه معقـول، قریـب هـزار سـال اسـت کـه روشنفکران ایران در انباشتن زبان از واژه‌هـای عربـی تلاشـی روزافـزون داشته‌اند۰ با این حال پیراستن زبان تا حدود معینی برای چند نسل ممکن و سودمند است: ممکن است زیرا یافتن معادل پارسی بسیاری از واژه‌های عربی دشوار نیسـت، سـودمند اسـت زیـرا یکدسـتی فونتیـک و لغـوی و گرامری زبان آموزش آنرا تسهیل می‌کند۰ تنها کاری کـه می‌تـوان کـرد آنست که گرایش زبان در جهت احیـاء واژه‌هـای پارسـی باشـد و بویـژه هنگام نوسازی باید سنت ترکیبات عربـی را بـه کنـاری نـهاد و چنانکـه خوشبختانه مرسوم شده است ترکیبات شیوای پارسی را به میـان کشـید، باید کوشید که در قبال سر ریز واژه‌های اروپـایی نـیز سیاسـتی داشـت و حتی‌المقدور معادل پارسی آنها را متداول ساخت۰ البته حتی‌المقدور، زیـرا این کار در زمینه دانشواژه‌ها (بویژه علـوم طبیعـی) تقریبـاً امـری محـال است۰ ولی معضل اساسی در جای دیگر اسـت؛ در ایـن اسـت کـه زبـان فارسی دچار فقر مفاهیم در قبال نیازمندیهای تمدن جدید اسـت۰ بعـلاوه زبان ما ایجاز شگرف خود را که در آثار اولیه‌ای مانند تاریخ سیستان،

تاریخ بیهقی و غیره نمونه‌های دل‌انگیز آن بسیار است تا حـد زیادی از دست داده‌است۰ زبان ما باید هم از جهت مفهوم، هم از جـهت شیوه بیان، غنی، فصیح و موجز شود۰ اگر کسانی امـروز بکوشـند متـون دقیقی را از زبانهای عمده جهانی به پارسی در آورنـد، می‌بیننـد کـه چـه اندازه سطح دقت و ایجاز و غناء زبان اصلی در زبان ترجمه تنزل می‌یابد۰ زبان ما عقب مانده است و آنهم بسـختی! درک ایـن واقعیـت و اعـتراف بدین نکته ضرور است، بی شک طی پنجاه سال اخـیر زبـان مـانند بقیـه شئون جنبیده و به پیش تاخته ولی مانند بقیه شئون از صفـوف نخسـتین تمدن بسی دور است۰ زبان پارسی کـه روزی بـا سایه‌روشـنهای فـراوان لفظی و معنوی خویش، از رسـاترین و گـیراترین زبانـهای جـهان بـود و طوطیان هند را شکر شکن می‌کرد، امروز با آنکه هنوز زیباسـت، ولـی از بسی جهات نارساست، اگر جامعه ما امروز متاسفانه از اجزاء ایـن وظـایف حیاتی غافل است و حتی بخشی در آن بکـار تخریـب ایـن کـاخ زرنگـار مشغولند، روشنفکران ما (که زمان، بر سـپاه برکت‌خـیز آنـها خوشـبختانه می‌افزاید) باید دست بکار شوند۰ در درجـه اول اصـول و احکـام اساسـی زبان مورد توافق قرار گیرد تا هر کس نغمه خود را سـاز نکنـد و از همـه این نغمه‌های ناساز، کژآهنگی گوشخراش برنخیزد۰ آنوقت بر اساس این اصول موافق و برنامه عقلایی، باید نسل ما و نسلهای آتی سخت بکوشند تا زبان فردوسی و بیهقی، ناصرخسرو و مولـوی، سـعدی و حـافظ جـای گمگشته خویش را در بین زبانهای جهان بازیابد و در خورد تمدن پر توان و تفکر دقیق عصر ما شود۰

شخصیت فرهنگی و معنوی ملتها در زبان آنها منعکس است۰ ما هنوز از آن عصر فرخنده تاریخ بسیار دوریم که بشـر بـا زبـان واحـدی گفتگو کند۰ تا آن زمان هر کس، زبانی را که مادر، یک حرف و دو حرف آنرا در دهانش نهاده و گفتن آموخته است، عزیز می‌دارد و مـا نـیز بنوبـه خود پارسـی را، کـه تـاجی گوهرنشـان از افتخـارات بـر تـارک کـهنش می‌درخشد۰ میهن‌پرستی حکم می‌کند که این **زیبای هـزار سـاله** را بیارائیم و آنرا از عروسان بزم پر هیاهوی تمدن امروزی سازیم۰ تقلاهای اولیه و تدارکی دهه‌های اخیر، زمینه را برای اجراء ترازبندی‌های سـنجیده فراهم ساخته است و اگر این تذکار موجز ما، بـه انجـام چنیـن ترازبنـدی بمثابه رهنمود سیر آینده کمک کند سعی ما مشکور بوده است۰

بمناسبت بحثی که درباره زبان پیش آورم، شـاید بیجـا نباشـد واژه‌ای چند درباره نثر معاصر بنویسم، زیرا درباره شعر معاصر نظراتی ابراز داشته‌ام، و تکرار آن مطالب را ضرور نمی‌شمرم۰

شکستن سد بین لفظ قلم و لفظ عوام

نثر امروز مانند شعر در جاده‌ی بالا گرائی و اعتلاست۰ زیرا هم ذخیره لغوی آن غنی‌تر می‌شود، هم ذخیره‌ی اصطلاحات و عبارات منسجم (فرازه‌ئولوژیک)، و هم نرمش صرف و نحوی آن۰ ذخیره‌ی لغوی از بابت شکسته شدن سد بین لفظ قلم و لفظ عوام که از قائم مقام و امیر نظام آغاز شده و با دهخدا و جمالزاده و هدایت باوج رسیده است نیز از بابت رخنه‌ی مصطلحات شهرستانها و واژه سازی‌های رسمی و غیر رسمی، گاه از جانب موسسات دولتی، گاه از جانب نویسندگان و گاه از جانب مترجمان، زبان نثر امروز را بتدریج دقیق‌تر و رساتر می‌سازد۰ به غنای فرازه‌ئولوژیک و نرمش صرف و نحوی زبان کثرت آثار تصنیفی و ترجمه‌ای کمک می‌کند۰ ارثیه کهن نیز با تلاشی بلیغ کاویده می‌شود۰ زبان شیوا و دل‌انگیز پیشنیان بسیاری از فضائل خود را به ما معاصران وام می‌دهد و از درهم‌آمیزی کهن و نو زبانی گیرا در کار پیدایش است۰ ولی مترجمان آثار هنری و علمی دوران ما می‌دانند که از عبارت«در کار پیدایش» نمی‌توان فراتر گفت۰ زیرا هنوز باید چند دهه‌ی دیگر بگذرد تا این روند پر فراز و نشیب به سرانجامی رسد۰ یکی از دگرگونیهای نثر امروز پیدایش سبک‌ها (استیل‌ها)ی مختلف و رنگارنگ است هیچ چیز از این ساده‌لوحانه‌تر نیست که ما تنها یک سبک را باوج بر کشیم و دیگر سبکها را فرو کوبیم۰ آزمون دیگران در پیش روی ماست؛ تکامل ویژه فردی–اجتماعی یک نویسنده او را از جهت گزین واژه‌ها، پیوند آنها، تکیه و ضربه‌های منطقی و روحی جملات، مانورهای گرامری به هیئتی خاص در می‌آورد۰ این پایه ویژگی اوست ولی مسئله اینجاست که او باید درست و در روح زمان و زبان بنویسد۰ و اما اینکه این کار را چگونه انجام می‌دهد جامعه و تاریخ قضاوت خواهند کرد۰ هدایت خواست زبان بابا شمل‌ها و زن مشتی‌های دوران خود را بر صفحه بیآورد۰ کسروی زبانی «آسمانی» آفرید۰ در زبان پورداود نازش و فخرورزی به ایران باستان و شیوه برازنده حماسی منعکس است۰ به‌آذین و زرین‌کوب، فصاحت کلاسیک را با نیاز نثر علمی و هنری معاصر پیوند می‌دهند۰ جلال‌آل‌احمد، باقتضای طبع سرکش خود، بکاری پر مسئولیت دست می‌زند؛ می‌کوشد به اتکای «گرامر محاوره» گرامر مستوفیانه را بکوبد۰ او بدنبال« لفظ عوام» نه، بل بدنبال «صرف و نحو عوام» می‌رود و گاه مثلاً در «غرب زده‌گی» و «خسی در میقات» طرفه و بدیع است۰گاه کارش به دور برداشتن می‌رسد۰ بهر جهت راهی می‌گشاید۰

عطش آنکه تفکر غربی در آئینه‌ی فارسی تمام قد منعکس شود ، در نوشته‌های اینها و بسیاری دیگر منعکس است و این جریان سرایتی شگرف نشان می‌دهد که گاه هوسناکانه اجرا می‌شود۰ هرگز زبانی«یک سبکی» باقی نمی‌ماند، حتی در جامعه سنتی سده‌های میانه ایران سبکها با هم همزیستی داشته‌اند، تا چه رسد به دوران طوفانی و طوفانزای ما۰

منتها ما در همه چیز، در نوعی پروسه‌ی آغاز و گذاریم و این جوانه‌های شاداب که اکنون برون می‌جوشد، نیم سده دیگر میوه پر آب خواهد داد که در خور دبستان تمدن انسانی است۰ لذا جستن و آفریدن را باید ستود، اما باید لیاقت این کار را کسب کرد ، شاعر خوب آنهم در زبان پارسی بودن کار ساده‌ای نیست، نثر نویس خوب بودن نیز کاری ساده نیست۰ ما مردمی از زیر بته گریخته نیستیم ، در این دیار حتی قصه‌گویان و نقالانش کلامی فصیح و انبانی از حکمت و شعر بر دوش داشتند۰ می‌گویم به چهار مقاله بیهقی و کلیله و دمنه و گلستان، به سمک‌عیار و داراب‌نامه بنگرید! لذا باید نثر نویس ما این ارثیه را آموخته و اندوخته باشد۰ تا تصور نکند که ما فقط با عکس برداری از مصطلحات دیگران قادریم سخن بگوئیم۰ طبیعی است که آکادمیسم خشک کسانی که می‌گویند؛«این ترجمه است، اینکه فارسی نیست» نادرست است زیرا نمی‌فهمند که همیشه زبانها از دریچه‌ی ترجمه‌ها و انتقال‌ها غنی شده‌اند۰آنچه امروز سنت معتاد است زمانی بدعت خلاف مانوس بود۰

از یک گفتگوی رایج بین جوان‌ها

روزنامه رسالت

نوشته خانم شیدا حجتی

۰۰۰ سوار اتوبوس شدم تا به مقصد مورد نظرم برسم۰ تعدادی پسر ۱۷–۱۸ ساله هم در قسمت آقایان ایستاده بودند۰ صحبت‌های آنان را می‌شنیدم، گوئی به زبان دیگری صحبت می‌کردند۰ حتی یک لحظه شک کردم که این‌ها به زبان فارسی سخن می‌گویند؟

از صحبت‌هائی که یادم مانده برایتان می‌نویسم:

«– داشتم از پله‌های راهرو پائین می‌آمدم که قرقی، تریپ، بچه‌مایه‌دار، اُومد بهم گفت که بابا مایه‌دار تو هم اومُدی تو خط؟ این کفشا چیه پات کردی؟

– واسه اینکه حالشو بگیرم گفتم: یادته عمو لک‌لک مدرسه سروته‌ات کرد؟ اگه گفتی چرا؟ واسه اینکه هی ضمیمه میشی!

ای‌وُل، ای‌وُل حال کردیم»

چند روز پیش، در یکی از پاساژهای خرید تهران هم شاهد این مکالمه بین چند دختر جوان بودم:

– خفتی دهنشو بستیم و تا کلاغ بیاد جین فنگی زدیم بیرون!

۰۰۰۰

(به مناسبت سالگشت خاموشی‌ابدی‌احسان طبری دراسارت

محمدعاصمی، مجله کاوه– بهار ۱۳۷۲

مرگ احسان

پهلوانی خسته را مانم
که می‌گوید
سرود کهنه‌ی فتحی قدیمی‌را

قرار بود روزنامه"صفا"ی عبدالصاحب صفائی، که در ساری منتشر می‌شد، به عنوان ارگان کمیته ایالتی حزب توده مازندران و زیر نظر احسان طبری انتشار یابد۰ به تنی چند از ما تکلیف نوشتن مطلبی برای روزنامه کرد۰

اولین مقاله‌ای که نوشتم با استفاده از شعر "فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان– آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست" بود۰ مقاله را که خواند با صراحتی تمام گفت، چه شعر قشنگی را انتخاب کردی ولی چه بسیار پرت و نامربوط مطلب را پروراندی۰۰۰ دمق شدم و صدایم در نیآمد که گفت: لازم نیست روترش کنی، باید یادبگیری که عیب کارت را بنمایانند۰۰۰ و آنگاه با حوصله یک معلم دلسوز به راهنمائی پرداخت و آن مقاله را چنانکه می‌خواست پروراند و به چاپ سپرد۰۰۰ تا آنجا که می‌دانم ، یعنی در واقع از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۷ که نخستین دربدری‌های این دوره شروع شد و سپس تا سال ۱۳۳۲ که مزه تلخ آوارگی‌های بعد از ۲۸ مرداد را چشیدم، احسان طبری به عنوان فیلسوف، نویسنده، پژوهنده، منتقد، نوساز و نوپرداز زبان فارسی، به ویژه در روزنامه نگاری نقشی

داشت که مانند آن را در صد سال اخیر، دست کم من نمی‌شناسم. بزرگانی چون طالبوف، صوراسرافیل، کاظم زاده‌ایرانشهر، دهخدا، صادق‌هدایت و ده‌ها تن دیگر از راه مطبوعات وابسته به حزب توده که در سال‌هائی که برشمردم از گسترده ترین و مردمی‌ترین نشریه‌های زبان فارسی بودند، به خوانندگان، به ویژه جوانان آن روزی معرفی شدند و اگر درستی این نکته را بپذیریم، ناگزیر باید به این مطلب نیز توجه کنیم که بدون آگاهی، روشن‌بینی و پیگیری مردی که یا خود بر سر این مطبوعات بود و یا از دور بر آنها نظارت می‌کرد چنین پدیده‌ای روی نمی‌داد.

اما کار احسان طبری فقط به این رده مختصر نمی‌شود. به کمک و گاه به اصرار او بود که گویندگان و سرایندگانی چون نیمایوشیج و سازندگانی چون پرویز محمود و یا از جوان‌ترها باغچه‌بان، ناصحی، حنانه، گلسرخی... از پرده‌ی انجمن‌ها و گروه‌های کوچک دوستانه بیرون آمدند و نام و کارشان بر زبان‌ها افتاد.

باز احسان طبری و تنها او بود که کسانی چون ابراهیم گلستان، منصور شکی، پرویز داریوش را که خود در این مسیر بودند به پی‌جوئی بیشتر ادبیات امریکائی تشویق کرد. نامهائی چون اشتاین‌بک، فاست، درایزو، همینگوی... نخستین بار از راه اعضاء و یا دوستداران حزب توده و به پشتیبانی شخص طبری، در نوشته‌های فارسی شناخته شدند و هم او بود که ویژگی‌های هنری این نویسندگان را نشان می‌داد. آگاهی شگفت انگیز احسان طبری به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و عربی و دیرتر، روسی و آلمانی، البته آگاهی با پشتوانه، میدانی در اختیارش می‌نهاد که بیشتر خود او می‌توانست در آن یکه تازی کند. به ترجمه دلپذیر و استادانه "برنای تیره پشت" اثر مایاکوفسکی نگاه کنید، آنگاه خواهید دانست که من در باره چه انسانی حرف می‌زنم؛ آنهم در سال‌های بیست، یعنی در زمانی که بیش از هفتاد در صد مردم امروزی ایران، هنوز به دنیا نیآمده بودند.

فروزانفر و طبری
سرداران بی جانشین دو نسل

دکتر محمدرضاشفیعی کدکنی– چراغ‌های خاموش

متون ادب فارسی، به ویژه شاهکارهای آن، به منزله چراغ هایی هستند که برکنار طاقچه نهاده ایم و خاموش اند.

بر طاقچه سرای فرهنگ ما، از این گونه چراغ های خاموش بسیار است. بعضی از آنها هرگز روشن نشده‌اند، بعضی از آنها را نسل قبل و نسل های دورتر برای خود، در حد امکاناتشان روشن کرده اند و در پرتو آن زندگی. اما برای ما همچنان خاموش اند. روغنی در چراغ و کبریتی. ما نه کبریت داریم و نه روغن. روغن برای چنین چراغهایی، مایه ای است از فرهنگ بشری عصر و کبریت، ذوق و نوآوری. غالب آنها که از فرهنگ بشری عصر بیش و کم خبر دارند، دردا و دریغا که از مایه ذوق و شناخت فرهنگ ملی بی بهره می نمایند و آنها که ذوق دارند، یا چنین می نماید که ذوق دارند و مایه اشتغال، از آن روغن بی بهره اند. قرن بیستم به پایان رسید. ما چه کردیم؟ ما درباره فرهنگ دیرینه سال خود چه کردیم؟ برای سعدی و نظامی و حافظ و مولوی و خیام و فردوسی چه کردیم؟ در نسل اول، کارهای فروغی و دشتی و هدایت را در یک طرف داریم و کارهای تقی زاده و قزوینی و فروزانفر را در یک سو. نسل بعد، یعنی نسل طبری و زرین کوب. درباره نسل سوم می‌ترسم پرسش کنم. کارهای تقی زاده و قزوینی و بهار و فروزانفر، دست کمی از کارهای مشابه آن در فرنگ ندارد و کارهای نسل دوم، تلفیقی است از کارهای دو گروه نسل اول با ظاهری زیباتر و محتوایی غالباً کم تر و نسل سوم، هرچه دارد، ظاهری است گاه زیبا و مجموعه ای «ارجاعات دکراتیو و تزیینی» که در یک دقیقه از اینترنت می توان گرفت.

شنیدم این روزها، مجمعی تشکیل داده اند برای تغییر برنامه‌های درسی رشته های دانشگاهی ادبیات فارسی. یقین دارم که دستاورد آن جز زیان برای این رشته چیزی نخواهد بود. هر نوع تغییری، درین نیم قرن، مایه تضعیف سواد و سطح دانش جوانان شده است. بر این قیاس، حاصل این مجمع نیز چنین خواهد بود.

اگر معیارهای جهانی معرفت ملاک قرار گیرد، سواد اغلب دانشجویان فوق لیسانس و دکترای ما هم چیزی در همان حدود بیشتر نیست. البته هر کسی زبان مادری و ملی خود را تا حدی می داند. بعد از آن چه بارها گفته ام که بهره مندی از دریا، وابسته به «تور» ی است که در دست ما باشد. به میزان قدرت و وسعت «تور» ی که در دست داریم از دریا صید می کنیم. مثنوی و شاهنامه، دریاست ولی بر لب این دریا ایستادن و با کف دست خود در اندیشه صید بودن چیزی جز حشرات ریز لب ساحل را نصیب ما نخواهد کرد. خیلی که کتاب خوان و با ذوق باشند، از همین گونه «تحقیقات» داخلی چیزهایی را می آموزند و هرکس با این مطبوعات سر و کار داشته باشد، درجه اطلاع رسانی آنها را، در عرصه معارف بشری، به خوبی می شناسد.

مدیران بعضی ازین نشریات، خواندن و نوشتن ساده را بلد نیستند و اغلب سر مقاله هایشان را دیگری برای ایشان می نویسد و آنها امضا می کنند. این را اطلاع خصوصی دارم. چنین مجله گردانانی جای تقی زاده و بهار و اقبال آشتیانی و سعید نفیسی و کسروی و پرویز خانلری و احسان طبری را گرفته اند. تلک قضایا قیاساتها معها.

(**نقل تلخیص شده از فصلنامه هستی**– به مدیریت اسلامی ندوشن (تهران– شماره تابستان هشتاد)

جای خالی بزرگان!

روزنامه آفتاب یزد شماره چهارشنبه ۳۰ مرداد ۸۱ در صفحه ۲ خود، در تحلیل نقش تلویزیون‌های ماهواره‌ای و رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور که پس از تعطیل مطبوعات طرفدار اصلاحات، می‌کوشند مرجع خبری و تفسیری داخل کشور شده و از این نظر موفقیت‌هائی نیز بدست آورده‌اند، مقاله‌ای دارد به قلم "جعفر گلابی"، نویسنده مذهبی روزنامه‌های طرفدار اصلاحات. بخشی از این مقاله نسبتا مشروح خواندنی و به خاطر سپردنی‌است. آقای گلابی از جمله می‌نویسد:

«...شخصیت‌هائی چون بهشتی، مفتح، طالقانی، بازرگان، سحابی و باهنر و... اضلاع پرشمار نهضتی بودند، که در اوج غنای علمی و فکر بسر می‌برد. حتی اپوزیسیون غیر مذهبی آن زمان هم قابل قیاس با چپ گرایان برانداز امروز نیستند. مقام علمی امثال دکتر احسان طبری بر کسی پوشیده نیست، در حالی که حتی جوان‌ترهای کمونیست آن زمان هم به نسبت بضاعت خود حرفی برای گفتن داشتند. راستی در زمان فقدان علم و عمل در میان مخالفان برانداز جمهوری اسلامی، اگر آنان مخاطبانی از درون جامعه ما پیدا کنند عمق ناشی‌گری ما مدافعان انقلاب مرزی خواهد داشت؟»

نامه‌ها و پیام‌ها

می‌آیند و می‌روند

زنده باد مشی توده‌ای!

رفقای گرامی راه‌توده!

هلند– مطلب وزین، در رابطه با "اوج تازه حمله به حزب توده‌ایران" را در شماره ۱۱۸ راه‌توده خواندم. ضمن تشکر از شما رفقا در حفظ و حراست از آرمان‌ها، اندیشه و مشی حزب توده‌ایران، بی مناسبت ندانستم چند خطی هم در همین رابطه بعنوان حمایت و تائید برای شما ارسال کنم و ایکاش که این سطور در نشریه نامه مردم هم چاپ می‌شد.

از حسین شریعتمداری، دهنمکی، آیت‌الله یزدی، مصباح یزدی، عسگراولادی مسلمان و ... تا فرج سرکوهی، مازیاربهروز، پرویز قلیچ‌خانی، بابک امیرخسروی و یکی دو سازمان و تازه به میدان آمدگانی مجهول‌الهویه که در سایت‌های اینترنتی علیه مشی و گذشته حزب توده‌ایران لجن پراکنی می‌کنند، از کیهان تهران تا کیهان لندن، از "شورشیان آرمانخواه" تا "خانه‌دائی یوسف" و کتاب خاطرات "شعبان جعفری" ظاهرا فاصله بسیار است، همانطور که از مرثیه‌های مرتجعین بر سر چاه‌های جمکران تا "استیریپ تیز" در کنفرانس برلین با شعار "مرگ بر توده‌ای". اگر خوشبینانه ظاهر متضاد آنها را دلیل تضاد واقعی‌شان بدانیم، آنگاه این هم‌آوائی هم‌آهنگ را فقط اصل دیالکتیکی "وحدت اضداد" توجیه می‌کند.

ترجیع بند ضد توده‌ای همه اینها، قبل از هر مطلبی به جنبش کنونی و دیدگاه‌های حزب توده‌ایران نسبت به انقلاب ۵۷ و حاکمیتی که از دل آن بیرون آمد بر می‌گردد. اگر تا دیروز سعی آنها نادرست نشان دادن مواضع و دیدگاه‌های حزب ما در رابطه با انقلاب ۵۷ و به قصد خاکسپاری "مشی‌توده‌ای" در سرزمین ایران برای همیشه بود، امروز شمشیر را از رو بسته‌اند و آنچه را در ذهن خود محکوم و مدفون می‌پنداشتند به قامت جنبش کنونی در مقابل خود می‌بینند.

حساب سلطنت طلب‌هائی که با کارنامه ننگین گذشته این رژیم برای بازگشت به حاکمیت خیز برداشته‌اند همانطور روشن است که حساب مشتی خائن به انقلاب که خواب سلطنت ولایت را در جمهوری می‌بینند! اما برای مدعیان دمکراسی چه حسابی باید باز کرد؟

در ماجرای کنفرانس برلین و در اوج شعار "مرگ بر توده‌ای" که از دهان برهم زنندگان این کنفرانس بیرون می‌آمد، یکی از کسانی که خارج از سالن محل کنفرانس در تله سئوال پیچ توده‌ای‌ها گیر کرده بود آقای امیرخسروی بود. توده‌ایها به حق بیش از آنکه به سر دهندگان شعار مرگ بر توده‌ای بپردازند گریبان وی را گرفته و پاسخ سئوالاتشان را می‌خواستند؟ اینکه تفاوت او با کسانی که شعار مرگ بر توده‌ای در سالن کنفرانس می‌دهند چیست؟ از آن جمع کسی به ایشان توهین نکرد و ایشان هم حرفی برای پاسخ نداشت. نه تنها حرفی برای پاسخ نداشت، بلکه گهگاه اشاره به توده‌ای بودن خود هم می‌کرد تا بلکه فشاری که از هر طرف با پرسش‌های مکرر طرح می‌شد کم شود. پرسش‌هائی در باره مطالبی که در نشریه راه‌آزادی ایشان نوشته، مصاحبه‌هائی که در ضدیت با حزب کرده، کتاب‌هائی که علیه حزب نوشته و...

نه توده‌ای‌های جمع شده در اطراف ایشان در آن ماجرا پاسخ‌های وی را قانع کننده یافتند و نه ایشان درسی از آن گفتگو و آن دیدار خیابانی گرفت، چرا که به پاریس بازگشت و به ستیز خود با حزب توده‌ایران ادامه داد.

در همان کنفرانس و در میان سردهندگان شعار "مرگ بر توده‌ای" که بعدها معلوم شد سازمان امنیت جمهوری اسلامی در بسیج آنها شانه به شانه سازمان مجاهدین خلق و حزب کمونیست کارگری حرکت کرده بود، بودند کسانی که ژن "پاتوژیک" ضد توده‌ای را از مائوئیست‌های دهه ۱۹۷۰ به ارث برده‌اند و اثبات وجودشان در گرو ضدیت با حزب توده‌ایران ممکن و مشهود است. پدرخوانده‌های این عده ما را رویزیونیست، اپورتونیست، سازشکار، طرفدار سرمایه‌دار، طرفدار انقلاب سفید و... می‌نامیدند و ایشان ما را طرفدار ارتجاع، طرفدار جمهوری اسلامی، طرفدار اصلاحات، عامل جمهوری اسلامی و...

نام سوژه‌ها عوض شده، اما اتهامات همان است که در گذشته بود. پدرخوانده‌های این افراد و سازمان‌هائی که پشت پرچم گُلی و عکس مارکس و انگلس جای خالی از میدان بیرون رفته‌ها را پرکرده‌اند همانقدر نمی‌دانستند مبارزه اجتماعی و حرکت با مردم یعنی چه که نواده‌های کمونیست کارگری آنها. سرنوشت پدربزرگ و نوه‌ها زیاد با هم متفاوت نخواهد بود، همچنان که سرگذشت تاسف بار امثال بابک امیرخسروی با دیگرانی که پیش‌تر راه او را رفته بودند چندان متفاوت نخواهد بود.

اینها مطالب و نکات تازه‌ای نیست که شما ندانید و تکمیل کننده مقاله‌ای باشد که بابت سپاس از تهیه و انتشار آن برایتان نامه نوشته، اما بر آنها انگشت نهادم تا یک بار دیگر آن دیدار در خارج سالن کنفرانس برلین و آن شعار"مرگ برتوده‌ای" را به یاد خیلی‌ها بیاورم، از جمله آن دسته از رفقائی که هنوز نمی‌دانند وقتی فریاد می‌زنند "مرگ بر توده‌ای" این مرگ را برای من و یا او، برای کیانوری و یا خاوری و دیگری و دیگران نمی‌خواهند، بلکه این مرگ را برای یک مشی و یک نگاه سیاسی طلب می‌کنند، که با مرگ این و آن نباید از شناسنامه حزب توده‌ایران حذف شود، همانگونه که با به چپ و راست غلطیدن و دور و نزدیک شدن نشریه نامه مردم به این مشی نباید آن را هویت تازه‌ای برای حزب توده‌ایران باز شناخت و پذیرفت.

ع. ایرجی

تیمسار خسروانی!

رطب خورده منع رطب‌می‌کند!

مدتی پیش مصاحبه‌ای را از تیمسار خسروانی، رئیس سازمان تربیت‌بدنی شاهنشاهی را از رادیو اسرائیل شنیدم، که بمناسبت سالگرد ۱۸ تیر و حمله به خوابگاه دانشجویان صحبت می‌کرد. ایشان چنان توهین آمیز با مردم سخن می‌گفت که انگار در پادگان نظامی به سربازان دستور می‌دهد. به مردم می‌گفت قیام کنید، بیائید به خیابان و ملاها را سرنگون کنید. سخنان ایشان به گونه‌ای بود که انگار نه انگار ۱۶ آذری

هم در دوران شاه اتفاق افتاد و حمله سربازان و گاردی‌ها به دانشگاه و شکستن حریم دانشگاه و کشتن دانشجویان در اتاق‌های درس دانشگاه در آن سال‌ها روی نداده‌است. امثال من که کودتای ۲۸ مرداد و سال‌های سیاه بعد از آن را به یاد داریم حق داریم نگران باشیم. نگران از اینکه نسل جوان امروز کشور ندانند در آن سال‌ها بر نسل جوانی که من هم جزو آنها بودم چه گذشت و چگونه کار به انقلاب کشید. ترس من اینست که این بار هم میوه چین جانبازی‌های مردم در راه رهائی از وضع کنونی، امثال خسروانی‌ها شوند. تیمسار خسروانی با استفاده از جنایاتی که در جمهوری اسلامی می‌شود و نفرتی که مردم و مخصوصا نسل جوان از زورگوئی حکومت دارد نسل امروز را دعوت به رجعت به گذشته می‌کند.

تیمسار خسروانی در همین صحبت با رادیو اسرائیل، با عنایت به سابقه و شناختی که ورزش ایران دارد، مطالبی هم در باره ورزش امروز ایران گفت و نابسامانی‌های ورزش در جمهوری اسلامی را بر شمرد. در این قسمت هم او انگشت روی ضعف‌های آشکار ورزش در جمهوری اسلامی گذاشت و آنها را چنان برجسته کرد که گوئی در رژیم گذشته، به اشکال دیگری بلای رابطه‌بازی، مناسبات امنیتی، استعداد کشی و نظامی کردن ورزش ایران در مملکت جاری نبوده‌است. تیمسار خسروانی از رفتاری که رژیم شاهنشاهی با امثال غلامرضا تختی کرد، تبعیضی که میان دو باشگاه شاهین و تاج قائل شد، انحلال یک شبه تیم ملی فوتبال ایران و جانشین کردن تیم جوانان ایران بجای تیم ملی و اعزام آن به مسابقات جام آسیائی و دهها و دهها نمونه دیگر یاد نکرد، که زیربنا و پایه آن رفتار و مناسبات کنونی در ورزش جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی همان ویرانه را ویرانه‌تر کرد. تیمسار خسروانی چنان توهین آمیز و با استفاده از کلمات رکیک در این مصاحبه رادیوئی صحبت کرد که حتی چند بار مجری برنامه نیز به او تذکر داد که عفت کلام را حفظ کند. شاید مجری رادیو اسرائیل نداند و یا اگر هم بداند برایش اهمیت چندانی نداشته باشد، که تیمسار خسروانی در تمام آن سال‌هائی که سازمان تربیت بدنی را در قبضه خود داشت با همین کلمات و اصطلاحات با مراجعین به سازمان روبرو می‌شد. سازمان تربیت بدنی به یک پادگان نظامی شبیه بود و الفاظ و لغاتی که از دهان ایشان خطاب به کارکنان بیرون می‌آمد چنان بود که گوئی شعبان جعفری- ملقب به شعبان بی‌مخ- دارد صحبت می‌کند. شاید تیمسار خسروانی فراموش کرده باشد، اما امثال من فراموش نکرده‌اند که بدستور او ورزشکاران سرکش را اگر بازداشت هم نمی‌کردند تنبیه می‌کردند، از ادامه ورزش محروم می‌کردند، از لیست مسابقات خارج از کشور حذف می‌کردند و در کنار این مدیریت نظامی و شاهنشاهی ایشان و بقیه خسروانی‌ها از جمله بزرگترین زمینخواران تهران و خوزستان تبدیل شدند.

الف. بزرگی

اشتباهات کنفرانس بُن و لوئی جرگه افغانستان!

رفقای توده در نشریه راه‌توده

چند ماه قبل، دو شماره از نشریه راه‌توده را ضمن نامه اطمینانه‌ای به دوستی که در شهر پیشاور پاکستان بطور آواره زندگی می‌کند ارسال داشتم. من از مدت‌ها پیش در مورد علاقه وی نسبت به کتب، مجلات، جراید و نشرات معلومات داشتم و بطور مداوم آن‌ها را مطالعه می‌کند. دوستم در این اواخر نامه‌ای به من ارسال داشته، ضمن قدردانی و اظهار ستایش چنین تذکر داده‌است:«... مضامین مقالات، اشعار و تبصره‌های شماره‌های راه‌توده را بدقت خواندم و آنقدر دلچسب بود که هر شماره را چند بار مطالعه کردم. باید به عرض برسانم که در مدت دوری و مهاجرت در پیشاور مجلات، جراید و اخبار و نشرات مختلف را خوانده بودم ولی محتوای نشراتی راه‌توده بمراتب در نظرم بهتر از همه آنها رسید. امیدوارم نسخه‌های دیگری از این نشریه را در صورت امکان ارسال دارید...»

این بود قدردانی دوست من از نشریه راه‌توده و علاقه‌مندی وی نسبت به آن که تقدیم هیات محترم نشراتی گردید. در ضمن دو مطلب را در باره افغانستان و ایران مطرح می‌نمایم که اگر به نظر شما معقول، منطقی و قابل نشر باشد با نشر آن‌ها به من افتخار ببخشید:

در رابطه با افغانستان

اقدام برای تدویر مذاکرات بُن جهت اتخاذ تدابیر برای اعاده صلح و ثبات در افغانستان و ایجاد دولت موقت برای تدویر لوئی‌جرگه اضطراری که سرانجام با همه نقصان‌های آن برپا شد، اقدامی بود بموقع، اما سازماندهندگان این اسامبله نقصان‌هائی را مرتکب شدند که پسآن‌تر، در لوئی‌جرگه اضطراری نتایج آن را شاهد شدند. این نقصان در قدم اول شرکت نداشتن و شرکت ندادن کسانی در آن بود. اسامبله بُن به واسطه همین نقصان نتوانست سخنگوی همه افغان‌ها باشد و بالاتر از همه، نتوانست ضرورت خلع‌سلاح‌عمومی و تشکیل یک اردوی ملی را تدبیر کند.

با در نظر داشت حوادث اخیر در شمال و جنوب کشور و اختلافات موجوده بین شاه سابق که به کابل بازگشته و بابای ملت خطاب شده روشن‌تر می‌توان به نقصان بزرگ اسامبله بُن پی برد. شمه‌ای از نتایج نقصان بُن را تذکر می‌دهم:

تنظیم‌های جهادی، بخصوص حزب اسلامی گلبدین، جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظارت و جنب ملی اسلامی بعد از گوشه‌گیری دکتر نجیب‌الله از قدرت، بر سر قدرت با همدیگر به جنگ در مرکز و ولایات افغانستان پرداختند که حاصل جنگ‌های آنها قتل و غارت و کشتار وحشیانه مردم و ویرانی شهرها، تاسیسات اجتماعی و اعدام‌های خودسرانه و بدون محاکمه، آوارگی و مهاجرت صدها هزار انسان همراه فامیل و خانواده که در نتیجه آن حاکمیت طالبان بر سرنوشت ما افغان‌ها برقرار شد. در این حاکمیت بی‌شرمانه‌ترین اعمال بالای ملت افغان تدبیر شد.

شاه سابقه، که حال به افغانستان بازپس آمده در آن دوران کنار نشسته بود و شاهد این جنایات بود. شاه سابقه افغانستان توسط پسر عمویش "شاه‌محمد داوود" که علیه فساد دربار شاهنشاهی کودتا کرده بود برکنار شد و به "رُم" رفت و از آنجا استعفای خود از سلطنت را ارسال نمود. آیا مردم افغانستان چنین بابائی می‌خواهند که اسامبله بُن و لوئی جرگه افغان‌ها آن را پذیرفته؟ و یا سرنوشت خودشان را بدست کسانی می‌دهند که بانی مرگ و آوارگی و ویرانی بوده‌اند و تا هنوز هم خطر بازازپس گیری همه آن حوادث موجود است.

رفقای ما با در نظرداشت همین واقعیات و امکان از سر گیری باز جنگ و خونریزی است که طرح صلح پایدار، تشکیل اردوی ملی، دولت وحدت ملی و دمکراسی را پیشنهاد کردند.

در رابطه با ایران

ما افغان‌ها نگران از این هستیم، جنگ ویرانی که کشور ما را نابود کرد، حال به سراغ کشور همسایه ما ایران بیآید۰ ما جنگ در کشور شما را جنگ در کشور خودمان می‌دانیم و بسیار نگران آن هستیم۰ بر شما معلوم است که از ۱۱ سپتامبر به اینسو دولت جورج بوش تبلیغات بسیار سنگینی را بالای ایران شروع کرده و آن را تروریست گفته‌است۰ در مذاکرات با امریکا، کدام سنگ‌اندازی از طرف کسانی در دولت ایران و در دولت امریکا صورت می‌گیرد۰ برما معلوم نیست چرا ایران نمی‌خواهد مناسبات بسیار عادی با امریکا داشته باشد و اینطور بهانه‌ای را که امریکا می‌کند از بوش بگیرد۰ امریکا کدام احتیاجی به مناسبات عادی ندارد و از این قطع رابطه برای تبلیغات خودش بالای ایران استفاده می‌کند و بطرف جنگ و ویرانی در ایران می‌رود، ما نمی‌فهمیم چرا دولت ایران همین سیاست را دنبال می‌کند؟

با عرض تشکر "ه ۰اف" از شهر مونستر آلمان

راه‌توده – دوست محترم۰ نقطه نظرات شما را تا آنجا که در گنجایش صفحات محدود راه‌توده بود منتشر کردیم و البته برخی اصطلاحات آن را برای تسهیل درک آنها توسط ایرانیان تغییر دادیم که امیدوارم مورد تائید شما نیز قرار گیرد۰ پیرامون مسئله مناسبات با امریکا، در مطبوعات ایران مطالب بسیار جالب و قابل توجهی منتشر می‌شود که ما نیز برخی از این نقطه نظرات را منعکس کرده‌ایم۰ بنظر ما ماجرای قطع مناسبات با امریکا برای برخی افراد حاکمیت جمهوری اسلامی سود آور است و بر آن اصرار دارند۰ از طرف دیگر استراتژی امریکا با برقراری و یا قطع مناسبات تغییر نمی‌کند، در عین‌حال که نظر شما مورد تائید ما نیز هست که داشتن مناسبات عادی و دیپلماتیک با امریکا می‌تواند بخشی ازفشار تبلیغاتی علیه کشور ما و زمینه سازی برای حمله نظامی به آن را کاهش دهد۰ ضعف اصلی را در حاکمیت جمهوری اسلامی باید جستجو کرد نه در شعارهای به ظاهر انقلابی و آتشینی که علیه امریکا در تهران سر می‌دهند۰ تردید نیست که جمهوری اسلامی هرگز به اندازه کوبا، ویتنام، چین، کره شمالی و هندوستان انقلابی و ملی نیست و شما می‌دانید که در این کشورها مناسبات دیپلماتیک با امریکا برقرار است و اتفاقا با استفاده از همین مناسبات به امریکا فشارهای تبلیغاتی–روانی جهانی نیز وارد می‌شود، که در این مورد اخیر، کوبا بهترین شیوه را اعمال می‌کند۰ کوبا با اعلام بی‌وقفه آمادگی خود برای گسترش مناسبات با امریکا عملا کاخ سفید را خلع سلاح تبلیغاتی کرده‌است۰ دلیل این امر هم آنست که آنها از پشت جبهه مردمی خودشان اطمینان دارند، درحالیکه مخالفان مناسبات با امریکا در جمهوری اسلامی بشدت از این نظر ضعف دارند و در چند انتخاباتی که در سال‌های اخیر در ایران انجام شده ضعف عمیق پایگاه اجتماعی و مردمی آنها در ایران و جهان افشاء شده‌است۰ ما بازهم در این ارتباط در راه‌توده مقالات و تفسیرهائی را منتشر خواهیم کرد که امیدوارم مورد پسند امثال شما دوست عزیز قرار گرفته و پاسخگوی برخی سئوالات باشد۰

اسماعیل‌خان، نقش آفرین در رویدادهای آینده ایران

رفقای راه‌توده!

در این روزها، چندین بار فیلم‌هائی از اسماعیل‌خان، والی هرات را در تلویزیون‌های معتبر جهانی دیدم و اخباری در باره او شنیدم۰ با قدی کوتاه، ریشی بلند و سفید و همچنان چالاک۰ گاه در شهر هرات راه‌می‌رود، گاه با وزیر دفاع امریکا در هرات گفتگو می‌کند، گاه از نیروهای نظامی خود سان می‌بیند و گاه در کابل با مقامات دولتی گفتگو می‌کند۰ او را یکی از بزرگترین جانیان جنگ‌های افغانستان بشناسید که مطمئنم در هر رویداد جنگی که در شرق ایران اتفاق بیفتد، او اگر خود سازمانده این رویدادها نباشد و مستقیما نقشه امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها را پیاده نکند، مجری بخشی از توطئه‌خواهد بود۰ وزیر دفاع امریکا در آخرین سفرش به افغانستان، به گونه‌ای غیر باورانه بی جهت به دیدار او در شهر هرات نرفت۰ این یک زنگ خطر بود۰ او همانقدر خود را حاکم خراسان بزرگ می‌داند که آیت‌الله واعظ طبسی!

۶ سال تجربه زندگی در شهر هرات به من اجازه می‌دهد که حداقل یک نمونه از اطلاعاتم را در اختیار شما بگذارم تا برای آگاهی خوانندگانتان منتشر کنید:

در دهه ۶۰ که آتش جنگ در افغانستان زبانه می‌کشید، دولت وقت افغانستان تلاش کرد تا این جنگ را خاتمه بخشد۰ از طرف دیگر با ایجاد پل‌ها و جاده‌ها ارتباطات مردم افغانستان را با مرکز شهری و استانداری برقرار کند و دست‌کم آموزش و سواد آموزی را فعال نگه‌دارد۰ در آن زمان غنی تیموری منطقه کوشکی و بادغیسات را در اختیار داشت هرگونه نظیم زندگی را در هم ریخته بود۰ بالاخره دولت وقت در کابل موفق شده بود با غنی تیموری وارد مذاکره شده و مدارس ابتدائی تا کلاس هفتم را در آنجا فعال نگهدارد و آموزش را فعال نگه‌دارد۰ اسماعیل خان یک نیمه شب به منطقه کوشکی رفت۰ در زمانی که او با غنی وارد بحث شد یکی از اقوام غنی تیموری بنام "صمدکبودانی" که از ایران آمده بود در محل بود۰ اسماعیل خان که او را "تُورن" به معنای افسر نظامی صدا می‌کردند پرسید این جوان کیست؟ چهره‌اش به افغان‌ها نمی‌خورد۰ گفتند او ایرانی است۰ اسماعیل خان گفت«امیدوارم از حزب توده‌نباشد»۰ گفتند: نه، او از مردمان مرزنشین است که با رژیم تهران مسئله پیدا کرده است۰ اسماعیل خان وقتی این را شنید گفت:«وقتی رژیم کابل را به زیر کشیدیم به خواست خدا لوله‌های توپ را به طرف مشهد نشانه خواهیم گرفت!»

قاسمعلی، امیرهراتی

توضیح در باره انتشار یک مقاله

در شماره ۱۱۸ راه‌توده مقاله‌ای به قلم خانم ویکتوریا آزاد، پیرامون حجاب و موقعیت زنان در ایران، تحت عنوان« آنچه از زیر حجاب اجباری بیرون آمد" منتشر شد۰ این مقاله از سایت اینترنتی پیک‌نت برگرفته شده و در چارچوب سیاست‌های راه‌توده تغییراتی، بدون اطلاع نویسنده در آن صورت گرفته بود، که با اعتراض وی روبرو شد، که از این نظر متاسفیم۰

کمک‌های مالی دریافتی

برلین– دوستی از برلین در دو نوبت یکصد اُیرو و با یادداشت "بیاد طبری" مونستر– دوستان الف–ب ، ح–الف، پ– س، ر–م، م– ن و ب–الف جمعا ۸۰ اُیرو

آنچه که از رویداد تاریخی یازدهم سپتامبر به اینسو، ایالات متحده امریکا در سطح جهان گام به گام پیش می‌بـرد، نـه مبـارزه بـا تروریسـم و نـه مبـارزه بـا بنیادگرائی اسلامی، بلکه تلاشی است نظامی برای نجات اقتصاد این کشور، بعنوان بزرگترین حلقه زنجیره اقتصادی سرمایه‌داری در جهان۰ جورج‌بوش از دل مذاکرات و مباحثات طولانی صاحبان بزرگترین کنسرن‌های نظامی–نفتی امریکا بیرون آمد و با آشکارترین و رسواترین تقلب‌های انتخاباتی در تاریخ امریکا به کاخ سفید برده شد تا آن مجری آن برنامه نظامی شود که برای نجات اقتصاد بحران زده امریکا تنظیم کرده‌اند۰ آنها که اسـیر بازی‌هـای سیاسـی، نوسـانات نوبتی دیپلماتیک کاخ سفید و مانورهای اروپا و امریکا می‌شوند، از مرکزی‌ترین محور این چالش‌ها، یعنی بحران نظام سرمایه‌داری غافل مانده‌اند۰ بحرانی که مانند همه نمونه‌های گذشته، نجات خویش را در تقسیم دوباره ثروت جهان و مناطق تحت سیطره کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، سهم خواهی بیشتر از سوی قدرت برتر اقتصادی و توسل به جنگ و نظامی‌گری می‌جوید۰ از اینروست، که در بطن تحولات خاورمیانه، تنش‌های نظامی در این منطقه، حوادث نظامی در افغانستان و ماجراآفرینی‌های آینده نظامی علیه عراق و حتی ایران ضرورت دارد نگاهی نیز به داخل خود امریکا افکنده شود۰ مقاله‌ای که در زیـر بـه نقـل از هفته نامه"مردم" ارگان حزب کمونیست امریکا و به قلم دبیرکل حزب کمونیست امریکا می‌خوانید، نگاهی‌است اینگونه (ترجمه۰ بایرام منصوری)

اقتصاد بحران زده امریکا

جهش اقتصادی دهه ۹۰ تکرار نخواهد شد

افشاگری‌های اخیر در مورد فساد در شرکت‌های بزرگ و عـدم ثبات در بازار بورس، می‌رود تا مجموعه اقتصاد امریکا را تحت تاثیر قـرار دهد۰ در اینجا اما یک پرسش مطرح است، اینکه آیا ایـن بحـران نشـانه سقوط در تمام زمینه‌های اقتصادی است؟

در حـال حـاضر علـیرغم صحبت‌هـائی کـه در مـورد احیـای اقتصادی مطرح می‌شـود، نـرخ بیکـاری نزدیـک بـه ۶ درصـد اسـت و براساس یک تحقیق کارشناسانه این نرخ تا نوامبر آینده بـه مـرز ۶٫۵ در صد افزایش خواهد یافت۰ در سال جاری نرخ افزایش حقـوق پـائین‌تر از نرخ تورم بوده‌است و عدم تساوی در زمینه در آمدهـا، پـس از یـک دوره کاهش کوتاه مدت بار دیگر درحال افزایش است۰ از طـرف دیگـر مـدت زمان بیکاری نیز در حال طولانی‌تر شدن است۰

بی خانمـانی کـه بنظـر می‌رسـد در مقـابل نوسـانات دوره‌ای وضعیتی تغییر ناپذیـر دارد، در حـال حـاضر در سـطحی غـیر متعـارف و نامعقول قرار گرفته‌است و این درحالی است کـه نـرخ فقـر نـیز در حـال صعود است۰

در شرایط فعلی کسانی که اخیرا بیکار و بـه کمـک اداره رفـاه کاری برایشان دست و پا شده است هم در معرض خطر قرار دارنـد، چـرا که در شـرایط بحـران اقتصـادی کـارگـران و کـارمندان جدیـد بیـش از قدیمی‌ها در معرض اخراج هستند۰

همانند تمامی بحران‌های اقتصادی در گذشـته، بحـران فعلـی نیز بخش‌های وسیعی از طبقه کارگر را زیر ضربات خـود گرفته‌اسـت، بـا این تفاوت که شدت بحران فعلی به مراتب بیش از گذشته است۰

این بار، سنگینی فشـار بحـران بـر دوش سـیاهان، مـهاجرین امریکای لاتین، آسیائی‌ها، سرخپوستان و دیگر ملیت‌ها و نژادهـائی قـرار دارد که همـواره اسـتثمار وسـرکوب شـده‌اند۰ در هـر شـاخص وضعیـت مطلوب اجتماعی، کسانی که بخـاطر ملیـت و نژادشـان اسـتثمار شـده‌اند همواره در انتهای جدول قرار دارند۰

تمامی این حقایق ما را به طرح یک پرسش وا مـی‌دارد۰ ایـن سئوال که آیا ضربآهنگ فعالیت‌های اقتصادی در آینـده نزدیـک سـرعت خواهد گرفت و یا اینکه احیای کند اقتصادی متوقـف و راه بـرای سـقوط همه جانبه اقتصادی هموار خواهد شد۰

شواهد نشان می‌دهد که سقوط و کسادی اقتصادی بـه یقیـن نزدیک‌تر است۰ بازار سهام در حال سقوط اسـت۰ در حقیقـت از چـهارم ژوئیه به اینطرف ۱٫۵ میلیارد از ثروت سرمایه‌گذاران دود شده و بـه هـوا رفته‌است۰ در واقع ثروتی که از بالا رفتن قیمت سـهام عـاید ایـن افـراد شده بود، حالا دارد سیر معکوس را طی می‌کند۰ سود حـاصل از فـروش سهام برای ششمین دوره سه ماهه متوالـی متوقـف شده‌اسـت۰ سـرمایه گذاریهای شرکت‌های بزرگ در کارخانجات و وسائل منجمله تکنولوژی پیشرفته– در حدی نـازل ثـابت مانده‌اسـت۰ از سـوی دیگـر بدهی‌هـای شرکت‌های بزرگ و مصرف کنندگان عادی به ارقام نجومی رسیده‌است۰ کسری حساب‌ها در حال حاضر بـه گونـه‌ای غـیر قـابل تحمـل در حـال افزایش است و ارزش برابری دلار در مقابل "یورو" و "ین" در حال کاهش است، که البته ممکن است این نابرابری، وضعیت صنایع صادراتی امریکـا را در مقابل صنایع رقیب در شرایطی بهتر قرار دهد، اما ایـن کـار ممکـن نیست مگر با تشدید فشار به ارز و ایجاد بازارهای دارای امکانات برابر۰

وضعیت فعلی ناشی از بکارگیری ظرفیت بیش از حـد تولیـد و تولید بیش از مصرف در بازارهای جهانی کـالا بوده‌اسـت۰ وضعیتـی کـه دنیای سرمایه‌داری بخاطر استفاده از میزان معتنابه ظرفیت از لحاظ کار و تولید به مدت سه دهه قادر به حل آن نبود۰

به این ترتیب، برخلاف انبساط دهه ۹۰ که بـه دلیـل توانـائی احیای اقتصادی در بخش کالا توانست جرقـه‌وار بـه جلـو گـام بـردارد و سپس در سال‌های آخر این دهه به خاطر تاثیر ثروت‌هـای ناشـی از بـالا رفتن قیمت سهام همچنان به حرکت خـود ادامـه دهـد، ایـن بـار بنظـر می‌رسد که در کوتاه مدت و یا حتی میان مدت دیگر موتوری برای آغـاز چنین جهشی وجود ندارد و چنین رشدی در دراز مدت به وقـوع نخواهـد پیوست۰ همانگونه که اقتصادانان شناخته شده معتقدند که پدیـده احیـای کوتاه مدت، کسادی دیگری را به دنبال خواهد داشت، من هم معتقدم که

اقتصاد امریکا باحتمال زیاد و با شدتی مضاعف به سوی سراشیبی سقوط پیش می‌رود۰ مسئله اینجاست که این سقوط تا چه حد شدید خواهد بود؟

ما دقیقا از میزان شدت این سقوط اطلاعی نداریم، اما این سقوط و کسادی می‌تواند عمده و تعیین کننده باشد و به سادگی با فشارهای بحران اقتصادی جهانی ترکیب گردد که حاصل آن ضربه‌ای شدید خواهد بود بر پیکر اقتصاد امریکا و باقی کشورهای دنیا۰ در سال ۱۹۹۸ بحرانی تقریبا جهانی در اقتصاد که با سقوط اقتصادی در شرق آسیا آغاز شد می‌توانست پیامدهای مرگباری پدید آورد که تنها قدرت اقتصادی امریکا توانست با آن مقابله و سیستم اقتصاد جهانی را نجات دهد۰ اما این بار عدم تعادل‌هائی که شکوفائی اقتصادی ده ۹۰ بوجود آورد، موجب کاهش اعتماد به نفس سرمایه‌گذاران و مصرف کنندگان شده و موجب گردیده تا تلاش‌های امریکا برای مقابله با آن را از لحاظ امکان موفقیت در پرده‌أی از تردید و ابهام قرار دهد۰ آنچه که محتمل به نظر می‌رسد این واقعیت است که رکود در اقتصاد امریکا و یا حتی در یکی از سه مرکز عمده سرمایه‌داری جهان به دلیل جهانشمول بودن اقتصاد سرمایه‌داری و نیز سرشت ناهمگون بودن اقتصاد سرمایه‌داری جهانی میتواند به سهولت تقویت کننده و تسری دهنده بحران در سطح جهانی بشود۰

بحران در اسرائیل

اومانیته ۱۳ اوت– روز دوشنبه دوازده ژوئیه اعتصاب عمومی هشداردهنده به دولت، سراسر اسرائیل را فرا گرفت. پرواز هواپیماها متوقف گردید، قطارها از کار ایستاد و بانکها تعطیل شد. بر اساس آمار رسمی یک و نیم میلیون تن از کارکنان بخش عمومی و خصوصی بنا به درخواست مرکز سندیکائی "هیستادروت" دست به اعتصاب زدند. تحت تاثیر ترکیبی از بیست ماه انتفاضه و رکود جهانی در صنایع فنی پیشرفته، اسرائیل دورانی بحرانی را از سر می‌گذراند. دو سال پیش که اسرائیل همچون بهشت تازه تکنولوژی پیشرفته معرفی میشد. این بخش با سرعت بسیار در حال توسعه بود و تولید ناخالص ملی اسرائیل رشدی معادل ۶،۴ درصد در سال داشت که با " اژدها" های آسیای جنوب شرقی قابل مقایسه بود.

امروز همه شاخص های اقتصادی قرمز هستند. سال گذشته برای نخستین بار از سال ۱۹۵۳ بدینسو اسرائیل دارای رشد منفی بوده است و این رشد منفی امسال نیز ادامه خواهد داشت. در نتیجه بیکاری بطور خطرناکی افزایش یافته و اکنون ۶،۱۰ درصد جمعیت فعال یعنی حدود ۲۷۰ هزار تن را در برگرفته است که تا ماه دسامبر به ۳۰۰ هزار تن افزایش خواهد یافت. ضمن اینکه هزینه زندگی مدام افزایش می‌یابد و امسال تورم به ۸ درصد خواهد رسید، درحالیکه سال گذشته کمتر از سه درصد و سال دوهزار صفر بوده است. به همین دلیل "هیتسادروت" خواهان بازبینی دستمزدها شده است، ضمن اینکه می‌داند خسارت ناشی از هر روز اعتصاب معادل ده میلیون دلار امریکاست.

از نظر اقتصادی به این وضعی "رکود تورمی" می‌گویند. برای برونرفت از آن و امیدواری به یک رونق آتی باید مانع از افزایش کسر بودجه گردید که نرخ آن در حال حاضر ۷ درصد تولید ناخالص ملی است. نرخی که براساس معیارهای بین‌المللی نگرانی آور محسوب می‌شود. براساس برنامه سیلوان شالوم، وزیر مالیه کابینه وحدت ملی اریل شارون، دولت تصمیم به اجرای برنامه شوک درمانی گرفته است و ۸ر۱ میلیارد دلار از بودجه سال ۲۰۰۳ را کاهش داده است.

صرفه جویی ها عمدتا در بخش دفاعی و بیش از همه در هزینه‌های اجتماعی خواهد بود. کمک به خانواده های مستمند و بیکاران کاهش خواهد یافت. مالیاتهای غیرمستقیم بر مصرف از هفده درصد به هجده درصد افزایش می‌یابد و مالیات بر بنزین و سیگار بیشتر می‌شود. دولت همچنین وعده داده است که برروی سود بورس مالیات بسته و متقابلا از مالیات طبقات متوسط خواهد کاست. بالاخره دولت قول داده است که با اخراج تدریجی و منظم کارگران خارجی که نیمی از آنان غیرقانونی هستند، شغل بیشتری ایجاد می‌کند.

گفته میشود تا ماه دسامبر که "کنست"، پارلمان اسرائیل باید قانون بودجه را تصویب کند، نبردهای سختی در پیش خواهد بود. اما شارون برگهای برنده ای در اختیار دارد از جمله آنکه می‌تواند پارلمان را منحل کند و انتخابات پیش از موعد برگزار کند. هم اکنون براساس نظر سنجی‌ها ۵۷ درصد اسرائیلی ها همچنان به شارون اعتماد دارند (سه هفته پیش این رقم ۶۶ درصد بود)

نگاهی کوتاه به بحران اقتصادی–سیاسی در اسرائیل– هر روز اعتصاب سیاسی ۱۰ میلیون دلار خسارت برای دولت ببار می‌آورد و تا دسامبر بیکاری در اسرائیل به مرز ۳۰۰ هزار نفر خواهد رسید و تورم از مرز ۸ درصد خواهد گذشت۰ تعداد توریست‌های اسرائیل از دو میلیون و ۶۷۰ هزار نفر در سال به ۷۵۰ هزار نفر کاهش یافته است و بسته شدن ۵۰ هتل اسرائیل همزمان شده است با فرار سرمایه و مغزها از کشور!

با اینحال فقدان چشم انداز سیاسی در مسئله فلسطین هرگونه امید به رونق واقعی را از میان برده است. بخش مهمی از اقتصاد اسرائیل در نتیجه انتفاضه از بین رفته است. حدود ۶۰ هزار کارمند بخش توریسم اخراج شده اند و تعدا بازدید کنندگان خارجی از دو میلیون و ششصد و هفتاد هزار نفر در سال دو هزار به هفتصد و پنجاه هزار نفر کاهش یافته است. بیش از پنجاه هتل تعطیل شده اند. فرار سرمایه ها و مغزها از اسراییل بشدت ادامه دارد. بازار و سرمایه گذاران نیز اعتماد خود را به سیستم از دست داده اند. از همه بدتر انسجام ملی نیز از هم پاشیده می‌شود. در اسرائیل ۶ر۶ میلیونی بیش از یک میلیون فقیر وجود دارد. نسبت درآمدها در اسراییل ناعادلانه‌ترین در میان تمام کشورهای غربی است و حتی به مرز بیخردی و نژادپرستی کشیده شده است. پانزده درصد اسرائیلی‌ها که اکثرا یهودیان متعصب و کلونها را تشکیل میدهند، از هر گونه مالیات معاف هستند و سوبسیدهای عظیمی دریافت می‌کنند.

آخرین گزارش سه ماهه بانک اسرائیل نیز اعتمادی ایجاد نمی‌کند. این گزارش ادامه رکود و افزایش بیکاری را پیش بینی می‌کند. براساس این گزارش نرخ بهره بسیار بالاست و تنها کاستن از بودجه های اضافی می‌تواند امکان پایین آوردن نرخ بهره را فراهم سازد. در این گزارش همچنین ارزیابی می‌شود که اسرائیل بدلیل وضعیت امنیتی خود نخواهد توانست از رونق در سطح جهانی سودی ببرد. براساس این گزارش کاهش قدرت خرید موجب کاهش تقاضا گردیده و کشور را بیش از پیش در رکود فرو خواهد برد.

پیش بینی‌های افشاء شده یک کودتا!

در برخی محافل سیاسی، زمزمه‌هائی پیرامون توطئه افشاء شده و نیمه کاره متوقف مانده یورش به نمایندگان مجلس، بستن مجلس، تعطیل تمامی نشریات، دستگیری‌های گسترده‌ای که رقم آن از ۳۶۰ تا ۹۰۰ نفر پیش بینی شده بود زمزمه‌هائی شنیده می‌شود. برای این توطئه یک شورای غیر نظامی و یک شورای نظامی مخفی تشکیل شده بود. از جمله کسانی که بعنوان اعضای شورای غیر نظامی از آنها نام برده می‌شود: آیت‌الله جنتی، آیت‌الله یزدی، آیت‌الله موحدی‌کرمانی و دو حجت‌الاسلام شناخته شده، یعنی علیزاده رئیس دادگستری مرکز و محسنی اژه‌ای رئیس عملی دادگاه ویژه روحانیت‌اند.

از جمع نظامی‌ها علاوه بر سردار رحیم صفوی و سردار ذوالقدر فرماندهان سپاه و بسیج، از سردار نظری و سردار غلامرضانقدی نام برده می‌شود، که اولی مجری طرح حمله به کوی دانشگاه و دومی از گردانندگان سازمان اطلاعات و امنیت پنهان در جمهوری اسلامی است. او قبلا رئیس ضد اطلاعات نیروهای انتظامی بود و در کلیه توطئه‌های سال‌های اخیر علیه دولت و اصلاحات دست داشته‌است. مسئولیت ارتباط شورای غیر نظامی با شورای نظامی با آیت‌الله موحدی کرمانی بوده که نماینده رهبر در سپاه پاسداران است. هر دو شورا از طریق حجت‌الاسلام ناطق نوری با بیت رهبری در تماس منظم قرار داشته‌اند و ناطق نوری در عین حال با رئیس صدا و سیمای جمهوری اسلامی بصورت مستقیم در ارتباط بوده و رابط بین دفتر با سیما می‌باشد.

افشای تماس‌های امریکائی

افشای خبر تماس وابستگان و فرزندان هاشمی رفسنجانی با امریکائی‌ها، از طریق شرکت نفتی "کونکو" نقش مهمی در متوقف شدن این طرح داشت. هنوز معلوم نیست هاشمی رفسنجانی هماهنگ با این ستاد و بیت‌رهبری دست به این اقدام زده بود و یا مستقل از این ستاد و برای در اختیار داشتن یک برگ برنده این تماس را سازمان داده بود. آنچه مسلم است، پس از هر نوع عمل کودتائی، بزرگ‌ترین دغدغه سازماندهندگان این کودتا ارتباط غیر علنی با امریکائی‌ها و جلب حمایت آنهاست. امریکا با آگاهی از بی‌پایگاه بودن مخالفان اصلاحات و شناخت و نفرتی که مردم از آنها دارند، روی این دولت کودتائی نمی‌تواند حساب کند و از جمله دلائل افشای تماس‌های هاشمی رفسنجانی به همین دلیل باید باشد. خبر مهم تماس‌های امریکائی رفسنجانی، بلافاصله پس از بازگشت محمدخاتمی از سفر یک روزه‌اش به افغانستان افشاء شد و این احتمال وجود دارد که در کابل اسناد و مدارک این تماس‌ها در اختیار خاتمی، بعنوان رئیس جمهور کشور گذاشته شده‌باشد. از جمله دلائل فلج شدن دو شورای یاد شده در بالا، علاوه از بیم‌وهراسی که پیرامون مقاومت مردم در این باره وجود دارد، ناامیدی از جلب حمایت امریکاست.

ولایت نظامی

همچنین گفته می‌شود در یکی از جلسات پرتشنج نخبگان حاکمیت، دراشاره به این نوع طرح‌ها و تماس‌ها گفته شده:« مردم چه خواهند گفت؟ با ولایت حزبی مخالفت می‌کنید، اگر دست به این عملیات بزنند مردم اسم نظام را ولایت‌نظامی خواهند گذاشت. اگر جلوی این کارها گرفته نشود فردا آقایان فرماندهان سپاه می‌خواهند ولایت کنند! آقایان قم هم ولایت فرماندهان نظامی را قبول دارند؟»

حکم انحلال نهضت آزادی را هیچکس جدی نگرفت!

صدور حکم انحلال نهضت آزادی، با آنکه از سوی نمایندگان مجلس و مجامع مختلف سیاسی کشور و سازمان‌های حقوق بشر جهان محکوم شد، اما واقعیت اینست که شرایط به گونه‌ای در ایران تغییر کرده‌است که دیگر کسی این نوع احکام را جدی نمی‌گیرد. این نوع احکام، احکامی است کودتائی که تا اصل کودتا انجام نشود اعتبار ندارد و به همین دلیل است که نه رادیوهای فارسی زبان، نه مطبوعات، نه احزاب، نه نهضت آزادی و نه حتی جناح راست آن را جدی نگرفته‌اند. بهترین سند این بی‌اعتباری، مطالبی است که خود نشریات جناح راست و وابستگان به این جناح در آستانه سالگرد کودتای ۲۸ مرداد از قول رهبران نهضت آزادی ایران نوشتند!

در صفحات این شماره می‌خوانید:

۱ و ۲–سرمقاله شماره ۱۱۹ ۳ و ٤–اگر شاه بود کدام گزینه را انتخاب می‌کرد: توسعه سیاسی و یا توسعه اقتصادی؟ ۵و٦– ضرورت حضور جنبش کارگری، در قلب جنبش اصلاحی،۷و۸– هزار مزاحم یکصد ساله استبداد۹ تا ۱۲ پیشوا و گوبلز کیهان،۱۲–افتخار بازگرداندن سلطنت پهلوی نصیب کدام روحانیون خواهد شد؟۱۳تا ۱۵– جزیره امن در آب‌های دوبی برای روزهای دیگر، ۱٦ و ۱۷–از انقلاب فرهنگی چین تا تهاجم فرهنگی غرب در جمهوری اسلامی،۱۸ و ۱۹– فاشیسم بخت خود را دوباره آزمایش می‌کند،۲۰– آینده خوزستان و نقش قبائل عرب، ۲۱تا۲۹– ۲۸ مرداد کالبدی که در آن روح تازه می‌دمند،۲۹– عبای چه کسی آلوده به ننگ تکرار ۲۸ مرداد است،۳۰–نقش شوراهای شهر و روستا را کم تلقی نکنید!۳۱تا۳۸ بجای استعفاء و خروج از حاکمیت باید ایستاد ومبارزه را تشدید کرد (مصاحبه سردبیر راه‌توده) ۳۹تا–٤۳ زبان پارسی، این زیبای هزار ساله را بیآرائیم (احسان طبری) ٤۳تا ٤۵– نامه‌ها و پیام‌ها ٤٦– اقتصاد بحران‌زده امریکا، ٤۷– بحران اقتصادی در اسرائیل.

Rahe Tudeh No. 119 8/9 2002

Postfach 126926 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۲٫۵ Euro، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

2 Euro, 4 US$ & 4.5 Canada $

تلفن تماس ۰۰۴۹–۳۰–۳۴۵۶۰۶۴۲

آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**

آدرس ای‌میل: anore@gmx.de